

دیدگاهها (۲)

گردآوری: پیروز دوانی

آذر ۱۳۷۵

نشانی: تهران، صندوق پستی ۱۱۷-۱۳۴۶۵

فهرست

- ۱..... آیا در ۲۲ بهمن ۵۷، انقلاب رخ داد؟ / پرویز خادم
- ۲..... مواضع و رهنمودهای آیت‌الله خمینی / سیاوش فداکار
- ۵..... نوع و شکل فعالیت «شرکت پژوهشی پیام پیروز» /
- ۶..... انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، یک انقلاب مسالمت‌آمیز بود! / علی همایون
- ۶..... مفهوم اپوزیسیون / علی فراستی (از خارج کشور)
- ۸..... تأملاتی بر استراتژی چپ دمکرات در پیکار برای مردم‌سالاری / بابک امیرخسروی
- ۱۴..... «آشتی ملی»، یک ضرورت / پرویز خادم
- ۱۶..... ضرورت اتحاد نیروی اجتماعی در جامعه / نامه مردم
- ۱۷..... چشم‌انداز چپ و آینده آن در ایران / حمید توکل
- ۱۹..... چپ چیست و کیست؟ / نشریه «کار»
- ۲۰..... درباره شعار «طرد حکومت استبدادی» / اسکندر بهزادی
- ۲۱..... برای ایجاد فرهنگ دمکراتیک / سیاوش فداکار
- ۲۳..... برنامه حداقل اتحاد چپ دمکراتیک ایران /
- ۲۷..... قانون مجازات اسلامی، محاربه و برهم زدن امنیت کشور / فرزانه پویا
- ۲۹..... مهاجرت سیاسی / ج- فریدونی
- ۳۱..... ایجاد نهاد دمکراتیک و رهبری مشترک / نشریه «کار»

آیا در ۲۲ بهمن ۵۷، انقلاب رخ داد؟

پرویز خادم

از دیدگاه مارکسیسم - لنینیسم، انقلاب یک تحول بینادین اجتماعی است که در نتیجه آن، طبقه یا طبقات مرفی با سرنگون ساختن حاکمیت طبقه یا طبقات ارتجاعی، قدرت حاکمه را به دست می‌گیرند، یک نظام اجتماعی کهنه و فرسوده جای خود را به نظام اجتماعی نو و مرفی می‌دهد، مناسبات کهنه تولیدی از بین می‌رود و با استقرار مناسبات نوین تولیدی امکان رشد سریع و هماهنگی نیروهای مولده فراهم می‌شود. در نتیجه انقلاب، طبقه‌ای که معرف مناسبات تولیدی پیشروتری است به قدرت می‌رسد و نوع مرفی‌تر دولت جانشین قبلی آن می‌شود. لذا به هرگونه انتقال قدرت از طبقه‌ای به طبقه دیگری و به هر نوع تحول اساسی در جامعه، نمی‌توان انقلاب نام نهاد. بلکه با انقلاب طبقه مرفی و پیشروای حاکم می‌شود و راه تکامل جامعه را می‌گشاید. از اینرو اگر تحولی موجب شود که طبقه‌ای ارتجاعی بتواند طبقه‌ای مرفی را مکتوب کند یا طبقه‌ای ارتجاعی توسط طبقات ارتجاعی تری سرنگون گردد، حتی اگر چنین عملی، یک تغییر اساسی در جامعه را منجر شود و با شرکت وسیع‌تری اقشار مردم و بر بستر خواسته‌های انقلابی صورت پذیرد، «انقلاب» محسوب نمی‌شود.

حال قصد دارم تا با در نظر داشتن دیدگاه مارکسیسم لنینیسم، تحول رخ داده در ۲۲ بهمن ۵۷ را بررسی کنم.

حکومت ایران در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی، در اختیار بورژوازی بزرگ صنعتی و مالی و بازرگانی بوروکرات و وابسته به امپریالیسم بود. با تحول اساسی جامعه در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، حکومت ایران از دست طبقات فوق خارج شد و عمدتاً در اختیار دو طبقه بورژوازی تجاری سنتی و خرده‌بورژوازی، و با رهبری و هدایت قشر روحانیت سنگترا، قرار گرفت. این طبقات حاکم جدید، از نظر اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و از نظرگاه تاریخی، نقش واپسگراتر و منفی‌تری نسبت به طبقات حاکم گذشته ایفا کرده‌اند. گرچه در دوران جنبش مردمی سالهای ۵۷ - ۱۳۵۶، این طبقات از حمایت روشنفکران و احزاب و سازمانهای سیاسی مرفی برخوردار بودند، اما هیچگاه به آنها باور، اعتقاد و اتکاء واقعی و درازمدت نداشتند بلکه فقط به صورت تاکتیکی قصد استفاده از استعدادها، توان بسیج و سازماندهی و امکانات آنها را داشتند. اتکاء واقعی و درازمدت این طبقات، بر عقب‌مانده‌ترین، واپسگراترین، بی‌فرهنگ‌ترین، ناآگاه‌ترین و غیردمکراتیک‌ترین بخش مردم حتی از میان اقشار زحمتکش کشور بوده و هست.

با تحول اساسی جامعه در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، یک نظام اجتماعی - اقتصادی عالیتر در کشور جایگزین نشد. نظام اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌داری همچنان سلطه خود را بر جامعه ادامه داد، اما اینک با مضمون و شکلی واپسگراتر و قهقهرایی‌تر، با ناهنجاریها و پیامدهای منفی‌تر و تلفات سنگین‌تر و با هرج و مرج و افت آشکارتر و گسترده‌تر، و در غیر مولدترین و فاسدترین نوع ممکن خود ساختار سرمایه‌داری صنعتی متمایل به رشد و توسعه ولی وابسته به امپریالیسم، جای خود را به ساختار سرمایه‌داری افسارگسیخته انگلی تجاری عقب‌مانده با میزان بیشتر وابستگی به سرمایه‌داری جهانی، داده است. فقر و تنگدستی هرچه بیشتر، گرانی و تورم هرچه فزاینده‌تر، بیکاری و بی‌خانمانی هرچه گسترده‌تر، و بحران عمیق و بی‌سابقه اقتصادی، از پیامدهای آشکار چنین ساختاری است.

به دنبال تحولات سالهای ۵۹ - ۵۷، جنگی هشت‌ساله، بی‌معنی و مخرب به مردم مینماید که نتیجه‌ای جز از بین رفتن ذخایر و ثروت کشور، کشته و معلول شدن صدها هزار نفر، نابودی دهها شهر و روستا و صدها مرکز صنعتی، فروپاشی هزارها کانون خانوادگی، گسترش انواع بیماریهای روحی و افسردگی نداشته است. جامعه ما با بحرانی عمیق در عرصه اخلاقی و فرهنگی رو به رو شد. فساد، فحشا، ارتشاء، دزدی از ثروت عمومی، گسترده‌تر از سابق شکل گرفت و روحیه تزویر و ریا و بی‌توجهی به منافع عموم و به اعتنایی به روابط سالم انسانی بیش از پیش در جامعه ترویج شد.

تحول جامعه در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ موجب جایگزینی یک نظام دمکراتیک در کشور نشد. قانون اساسی دوران پهلوی که بر سلطنت مشروطه متکی بود، جای خود را به قانون اساسی داد که اصل پایه‌ای آن بر حکومت دینی و استقرار ولایت فقیه قرار دارد. و آشکار است که استقرار ولایت فقیه و حکومت دینی، از نظریات فلولوژی، نوع ساختار سیاسی، مکانیسم اداره جامعه، و از نظرگاه تاریخی، و از نظرگاه اندیشه‌های دمکراتیک، نسبت به سلطنت مشروطه، یک گام به عقب

محسوب می‌شود. گرچه ساختار حکومتی جمهوری رسماً جایگزین ساختار حکومتی سلطنتی شده و این مهمترین تحول مثبت در جامعه بوده است، اما با وجود نهاد ولایت فقیه و اختیارات آن که در قانون اساسی بر آنها تأکید شده است و نیز با نقض کامل حق مردم در تعیین سرنوشت خویش در عمل، این اصل جمهوریت، عملاً و رسماً بسیار کمرنگ شده است. در عمل نیز استبداد مطلقه سلطنتی جای خود را به استبداد دینی داد و حکومت دینی ایدئولوژیکی برقرار شد که به تمام شئون جامعه براساس ایدئولوژی دینی حکم می‌راند. حقوق اساسی بشر و آزادیهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی افراد به شکل شدیدتر از گذشته نقض و پایمال شد. به نحوی سابقه و غیرقابل تحملی در مسایل خصوصی و خانوادگی افراد دخالت و تعرض شد. تعداد زندانیان سیاسی و اعدام‌شدگان سیاسی و عقیدتی دهها بار بیش از دوران گذشته شد.



با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت که با انکاه به دیدگاه مارکسیم - لنینسیم، اولاً از نظر ترکیب و ماهیت طبقات حاکم جدید و ثانیاً از نظر دستاوردها و نتایج کوتاه‌مدت و درازمدت تغییر قدرت حاکمه، تحول رخ داده در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، مفهوم واقعی «انقلاب» را نداشته است. جنبش مردمی در سالهای ۵۷-۱۳۵۶، که با تکیه به پشتیبانی وسیع توده‌های میلیونی، و با طرح خواستها و شعارهای انقلابی، و با وجود شرایط عینی و ذهنی مساعد و مناسب، شکل گرفته بود، به دلایل گوناگون (از جمله دخالت و نفوذ منفی دولتهای بیگانه در جنبش، نبود رهبری واقعاً پیگیر دموکراتیک، عدم وجود حرکت مستقل و منسجم و سازمان‌یافته و هدایت‌کننده سازمانها و احزاب واقعاً انقلابی و دموکراتیک، بی‌برنامه‌گی و ناآگاهی عمومی، عدم شناخت همگانی از مفهوم دموکراسی و مدیتهت، ... و دیگر عوامل عینی و ذهنی)، نتوانست به «انقلاب» فرا روید و تحول واقعاً انقلابی مثبت در جامعه را موجب شود.

مواضع و رهنمودهای آیت‌الله خمینی

(از آغاز فعالیت سیاسی تا پانزدهم خرداد ۱۳۴۲)

سیاوش فداکار

مجموعه اعلامیه‌ها، پیام‌ها و سخنرانی‌های سیاسی آیت‌الله خمینی، از آغاز تا تاریخ پانزدهم خرداد ۱۳۴۲، در کتاب «صحیفه نور، جلد اول، چاپ پائیز ۱۳۷۰»، به طور کامل انعکاس یافته است.

در این مقاله سعی شده است تا نکات مهم تاریخی در این رهنمودها، با توجه به ترتیب تاریخی آنها، ارائه شود تا با نوع نگرش و دیدگاه انتقادی آیت‌الله خمینی نسبت به دستگاه حاکمه وقت، تا تاریخ پانزدهم خرداد ۱۳۴۲، بیشتر آشنا شویم.

در این مقاله، قصد ندارم تا تحلیلی طبقاتی و اجتماعی از علل حرکت ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ارائه دهم و نیز قصد ندارم تا برای این که حرکت ارزش‌گذاری آن را بررسی نمایم، بلکه فقط قصد آن را دارم که مواضع رسمی آیت‌الله خمینی به عنوان رهبر فکری و سیاسی این حرکت، را از میان نوشته‌ها، نامه‌ها، پیام‌ها و سخنرانی‌های وی آنگونه که واقعاً بوده، بدون حذف یا افزودن یا تحریف مطالبی، ارائه دهم.

آیت‌الله خمینی اولین نامه شکایت‌آمیز خود نسبت به حکومت را در ۱۳۴۱ به «حضور مبارک اعلیحضرت همایونی»^۱ تلگراف و از اسدالله علم نخست‌وزیر وقت شکایت می‌کند و می‌گوید: «آقای اسدالله علم گمان کرده با تبدیل کردن قسم به قرآن مجید را به کتاب آسمانی ممکن است قرآن کریم را از رسمیت انداخت و «اوستا» و «انجیل» و بعضی کتب ضاله را قرین آن یا به جای آن قرار داد»^۲.

و سپس می‌گوید: «اعلیحضرت را متوجه می‌کنم به این که اطمینان نفرمایند به عناصری که با چاپلوسی و اظهارچاکری و خانه‌زادی می‌خواهند تمام کارهای خلاف دین و قانون را کرده و به اعلیحضرت نسبت دهند و قانون اساسی را که ضامن اساسی ملیت و سلطنت است، با تصویب نامه‌های خائنه و غلط از اعتبار بیندازند»^۳ و در پایان تلگراف خود اضافه می‌کند که: «از خداوند تعالی استقلال ممالک اسلامی و حفظ آنها را از آشوب و انقلاب مسألت می‌نمایم»^۴.

آیت‌الله خمینی در تلگراف دیگری که در تاریخ ۱۳۴۱/۷/۱۷ به «حضور مبارک اعلیحضرت همایونی»^۵ ارسال می‌کند، تأکید دارد که: «دولت در انجمن‌های ایالتی و ولایتی، اسلام را در رأی‌دهندگان و منتخبین شرط نکرده و به زنها حق رأی داده است و این امر موجب نگرانی علمای اعلام و سایر مسلمین است... مستدعی است امر فرمایند مطالبی را که مخالفت دیانت مقدسه و مذهب رسمی مملکت است از برنامه‌های دولتی و حزبی حذف نمایند»^۶ و در تلگراف به اسدالله علم نخست‌وزیر وقت ایران در ۱۳۴۱/۷/۲۸ می‌گوید: «ورود زن‌ها به مجلسین و انجمن‌های ایالتی و ولایتی و شهرداری مخالف قوانین محکم اسلام... و نیز الغای شرط اسلام در انتخاب‌کننده و انتخاب‌شونده... و تبدیل قسم به قرآن مجید را به کتاب آسمانی... خطرهای بزرگی برای اسلام و استقلال مملکت دارد... علمای اعلام ایران و اعیان مقدسه و سایر مسلمین در امور مخالفه با شرع مطاع ساکت نخواهند ماند و به حول و قوه خداوند تعالی امور مخالفه با اسلام رسمیت نخواهد پیدا کرد»^۷.

آیت‌الله خمینی در آبان ۱۳۴۱ در پاسخ به سؤال بازرگانان و اصناف شهر قم می‌گوید که چنین تصویب‌نامه‌هایی «شاید به دست جاسوسان یهود و صهیونیست‌ها تهیه شده برای نابودی استقلال و به هم زدن اقتصاد مملکت... اینجانب اعلام خطر می‌کنم. قرآن کریم و اسلام در معرض خطر است، استقلال مملکت و اقتصاد آن در معرض قبضه صهیونیست‌ها است که در ایران به حزب بهایی ظاهر شدند و مدتی نخواهد گذشت که با این سکوت مرگبار مسلمین، تمام اقتصاد این مملکت را با تأیید عمال خود قبضه می‌کنند و ملت مسلمان را از هستی در تمام شئون ساقط می‌کنند»^۸.

آیت‌الله خمینی بار دیگر در تلگراف دیگری به اسدالله علم در تاریخ ۱۳۴۱/۸/۱۵ عواقب تخلف از شرع را به وی گوشزد می‌کند و می‌گوید: «علمای اعلام تذکر دادند که ورود زن‌ها در انتخابات و الغای قید اسلام از منتخب و منتخب بر خلاف اسلام و برخلاف قانون است. اگر گمان کردید می‌شود با زور چند روزه، قرآن کریم را در عرض اوستای زردشت و انجیل و بعضی کتب ضاله قرار داد و به خیال از رسمیت انداختن قرآن کریم - تنها کتاب بزرگ آسمانی چند صد میلیون مسلم جهان - افتاده‌اید و کهنه‌پرستی را می‌خواهید تجدید کنید، بسیار در اشتباه هستید»^۹. و در یکی از سخنرانی‌های خود در ۱۳۴۱/۹/۱۱ صراحتاً می‌گوید: «مائیم و

قانون اسلام، علمای اسلامند و قرآن کریم، علمای اسلامند و احادیث نبوی، علمای اسلامند و احادیث ائمه اسلام. هرچه موافق دین و اسلام باشد ما با کمال تواضع گردن می‌نیمیم و هرچه مخالف دین و قرآن باشد، ولو قانون اساسی باشد، ولو الزامات بین‌المللی باشد، ما با آن مخالفیم»^{۱۱}. و سپس اعتراض می‌کند که: «... چرا با تمام قوا این قوه بزرگ را که پشتیبان استقلال است می‌خواهند بشکنند؟... چرا خود را مستند نمی‌کنند به این روحانیت؟... چرا مطبوعات را آزاد می‌گذارند؟... اگر روحانیت برود، مملکت پشتوانه ندارد... چرا این مطبوعات این قدر آزاد است؟ چرا جشن هفده‌دی را آزاد می‌گذارند؟ اینها وسیله منفوریت است... شما ببینید بیست و چند سال است از این کشف حجاب منفضح گذشته است، حساب کنید چه کرده‌اید؟ زن‌ها را وارد کرده‌اید در ادارات، ببینید در هر اداره‌ای که وارد شدند آن اداره فلج شد، فعلاً محدود است، علما می‌گویند توسعه ندهید، به استانها نفرستید. زن اگر وارد دستگاهی شد، اوضاع را به هم می‌زند، می‌خواهد استقلالشان را زنها تأمین کنند؟»^{۱۱}.

زمانی که از سوی حکومت، موضوع «فرانندوم» یا تصویب ملی پیرامون «اصول انقلاب سفید» مطرح می‌شود، آیت‌الله خمینی در پاسخ به «استفتاء جمعی از متدینین تهران» در ۱۳۴۱/۱۱/۲ می‌نویسد: «اساساً فرانندوم یا تصویب ملی در قبال اسلام ارزشی ندارد»^{۱۲}. و سپس اشاره می‌کند که صرف نظر از این مسئله، برگزاری فرانندوم پاره‌ای اشکالات دارد و از جمله می‌نویسد: «رای دهندگان باید معلوماتشان به اندازه‌ای باشد که بفهمند به چه رای می‌دهند، بنابراین اکثریت قاطع حق رای دادن در این مورد را ندارند فقط بعضی اهالی شهرستانها که قوه تشخیص دارند صلاحیت رای دادن در مواد ششگانه را دارند که آنان هم بی‌چون و چرا مخالف هستند»^{۱۳}. و پس از بیان موارد مخالفت خود با این فرانندوم، می‌نویسد که: «اینان اگر برای ملت می‌خواهند کاری انجام دهند چرا به برنامه اسلام و کارشناسان اسلامی رجوع نکرده و نمی‌کنند تا با اجرای آن برای همه طبقات، زندگی مرفه تأمین شود و در دنیا و آخرت سعادت‌مند باشند؟... اگر ملت ایران تسلیم احکام اسلام شوند و از دولتها بخواهند برنامه مالی اسلام را با نظر علمای اسلام اجرا کنند، تمام ملت در رفاه و آسایش زندگی خواهند کرد... مقامات روحانی برای قرآن و مذهب احساس خطر می‌کنند، به نظر می‌رسد این فرانندوم اجباری، مقدمه برای از بین بردن مواد مربوط به مذهب است»^{۱۴}.

آیت‌الله خمینی در پیام خود به ملت ایران در اسفند ۱۳۴۱ می‌گوید: «دستگاه حاکمه ایران به احکام مقدسه اسلام تجاوز کرده و به احکام مسلمة قرآن قصد تجاوز دارد. نوامیس مسلمین در شرف هتک است و دستگاه جابر با تصویب‌نامه‌های خلاف شرع و قانون اساسی می‌خواهد زنها را ضعیف و ناتوان و ملت ایران را سرافکننده کند. دستگاه جابره در نظر دارد تساوی حقوق زن و مرد را تصویب و اجرا کند، یعنی احکام ضروریه اسلام و قرآن کریم را زیر پا گذارد... هدف اجانب قرآن و روحانیت است. دستهای ناپاک اجانب با دست این قبیل دولتها قصد دارد قرآن را از میان بردارد و روحانیت را پایمال کند. ما باید به نفع یهود، آمریکا و فلسطین هتک شویم، به زندان برویم، معدوم گردیم، فدای اغراض شوم اجانب شویم»^{۱۵}.

در اسفند ۱۳۴۱، مراجع تقلید در حوزه علمیه قم در یک بیانیه مشترک، و با امضای آقایان مرتضی‌الحسینی‌انگرودی، احمدالحسینی‌الزنجانی، محمدحسین طباطبائی، محمدالموسوی‌الیزدی، محمدرضاالموسوی‌الکلبایگانی، سیدکاظم شریعتمداری، روح‌الله موسوی‌الخمینی، هاشم‌الاملی، مرتضی‌الحائری، نظریه خود را نسبت به تصویب‌نامه‌ها و قانون دولت در مورد انتخابات انجمن‌های ولایتی و ایالتی انتشار دادند و مخالفت جدی خود را با حق زنان در انتخاب شدن و انتخاب‌کردن اعلام داشتند و گفتند که: «روحانیت ملاحظه می‌کند که دولت مذهب رسمی کشور را ملعبه خود قرار داده و در کنفرانس‌ها اجازه می‌دهد که گفته شود قدمهایی برای تساوی حقوق زن و مرد برداشته شده در صورتی که هرکس به تساوی حقوق زن در ارث و طلاق اینها که جزء احکام ضروری اسلام است معتقد باشد و لغو نماید، اسلام تکلیفش را تعیین کرده است... (دولت) سر خود و مردم را گرم می‌کند و به امثال دخالت زنان در انتخابات یا اعطای حق زنها یا وارد نمودن نیمی از جمعیت ایران را در جامعه و نظائر این تغییرات فریبنده که جز بدبختی و فساد و فحشا چیز دیگری همراه ندارد»^{۱۶}. با صراحت می‌گویند: «تصویب‌نامه اخیر دولت راجع به شرکت نسوان در انتخابات از نظر شرع بی‌اعتبار»^{۱۷} است.

با مخالفت دستگاه حاکمه در مقابل نظرات مراجع تقلید وقت در مورد حق زنان برای شرکت در انتخابات، آیت‌الله خمینی در ۱۳۴۱/۱۲/۷ از مردم دعوت می‌کند که «با کمال متانت و استقامت در مقابل کارهای خلاف شرع»^{۱۸} دستگاه حاکمه بایستند و نیز در پیام خود به «علمای اعلام و حجج اسلام» در ۱۳۴۱/۱۲/۲۲ به دلیل آن که «دستگاه حاکمه می‌خواهد با تمام کوشش به هدم احکام ضرر به اسلام قیام»^{۱۹} کند، عید نوروز را به عنوان عزای اعلام می‌کند. و همچنین در پیام خود به ملت ایران در فروردین ۱۳۴۲ می‌گوید که: «مسلمین آگاه باشند که اسلام در خطر است... فقط جرم علمای اسلام و سایر مسلمین آن است که دفاع از قرآن و ناموس اسلام و استقلال مملکت می‌نمایند و با استعمار مخالفت دارند»^{۲۰}.

در دوم فروردین ۱۳۴۲، مأمورین دولت به حوزه علمیه قم حمله کردند، برخی از طلاب را کتک زدند و به برخی را به زندان فرستادند. آیت‌الله خمینی در سخنرانی خود در ۱۳۴۲/۲/۱۰، این حرکت دولت را شدیداً محکوم کرد و گفت:

«اگر نگوئیم چهل و چند سال پیش از این، لاقلاً بیست سال پیش از این است که اینها نقشه‌شان این بود که قم نباشد... دنبال آن نقشه‌ها کشیده شد، دولتها سرکار آمد، نمی‌دانم به آن دولتها این پیشنهادها شد و قبول نکردند، یا این که نتوانستند این قدر بی‌شرافتی کنند شاید شریف بودند، عالم بودند، دگر بودند، مهندس بودند و نتوانستند با همه مراکز علم مخالفت کنند، تا این که منتهی شد به... این دولت بی‌سواد و بی‌حیثیت»^{۲۱}.

در همین سخنرانی، آیت‌الله خمینی بار دیگر به مسئله «تساوی حقوق» برخورد می‌کند و می‌گوید: «باز همان مطالب خبیثان را از سر گرفتند... درباره «تساوی حقوق من جمیع الجهات». تساوی حقوق من جمیع الجهات پایمال کردن چند تا حکم ضروری اسلام است، نفی کردن چند تا حکم صریح قرآن است»^{۲۲}. و نیز اعتراض می‌کند که چرا دولت به دو هزار بهایی که قصد مسافرت به خارج از کشور را داشته‌اند، ارز داده است و می‌گوید: «به هر یک پانصد دلار از مال این ملت مسلم به بهایی داده‌اند، ارز دادند، به هر یک هزار و بیست تومان تخفیف هواپیما،... وای بر مملکت، وای بر این هیأت حاکمه، وای بر این دنیا، وای بر ما، وای بر این علمای ساکت، که زیر چکمه اسرائیل به دست همین بهایی‌ها، این مملکت ما، این نوامیس ما پایمال بشود... ساکت نشینید... دو هزار بهایی را با پانصد دلار ارز به هر یک و هزار و بیست تومان تخفیف هواپیما. یک شخصی به من گفت که یک معامله‌ای کرده است شرکت نفت با ثابت پاسال و در این معامله تخفیفی داده است که بیست و پنج میلیون تومان در این تخفیف نفع برده است، برای نفع این جمعیتی که فرستادند به لندن بر ضد اسلام. این وضع نفت ما، این وضع ارز مملکت ما، این وضع هواپیمایی ما، این وضع وزیر ما، این وضع همه ما، سکوت کنیم باز؟... خطر بر اسلام وارد شده و آن خطر یهود است و حزب یهود که همین حزب بهائیت است، این خطری که حالا نزدیک شده، اگر آقایان علمای اعلام، خطبای طلب، همه با هم همصدا بگویند که آقا ما نمی‌خواهیم که یهود بر مقدرات مملکت ما حکومت می‌کند، ما نمی‌خواهیم که مملکت ما با مملکت یهود هم‌پیمان بشود در مقابل پیمان اسلامی آنها، مسلمین با هم، هم‌پیمان می‌شوند، آقایان با یهود

هم پیمان می‌شوند!! را چه وضعی است این مملکت؟! ۲۳.

آیت‌الله خمینی در پاسخ به «نامه علمای اعلام و حجج اسلام بزرده در اردیبهشت ۱۳۴۲ می‌نویسد که: «لازم است توجه حضرات آقایان را جلب کنم به اعمال گذشته و حاضر. دستگاه جبار در گذشته به اسلام و قرآن اهانت کرد و خواست قرآن را در ردیف کتب ضاله قرار دهد. اکنون با اعلام تساوی حقوق، چندین حکم ضروری اسلام محو می‌شود. اخیراً وزیر دادگستری در طرح خود شرط اسلام و ذکوریت را از شرایط قضاوت لغو کرده. از چیزهایی که سوهنیت دولت حاضر را اثبات می‌کند، تسهیلاتی است که برای مسافرت ۲۰۰۰ نفر یا بیشتر از فرقه ضاله قایل شده است و به هر یک ۵۰۰ دلار ارز داده‌اند و قریب ۱۲۰۰ تومان تخفیف در بلیط هواپیما داده‌اند... آقایان باید توجه فرمایند که بسیاری از پست‌های حساس به دست این فرقه است که حقیقتاً عمال اسرائیل هستند. خطر اسرائیل برای اسلام و ایران بسیار نزدیک است، پیمان با اسرائیل در مقابل دول اسلامی یا بسته شده یا می‌شود.» ۲۴ آیت‌الله خمینی در پیام خود به مناسبت چهلم هجوم به حوزه علمیه قم، در ۱۳۴۲/۲/۱۲ می‌گوید که: «من نمی‌دانم این همه بی‌فرهنگی و جنایات برای نفت قم است و حوزه علمیه باید فدای نفت شود؟ یا برای اسرائیل است و ما را مزاحم پیمان با اسرائیل در مقابل با دول اسلامی می‌دانند؟» ۲۵. و اعتراض می‌کند که: «از این به بعد باید در اعراض و نفوس مسلمین، یهود و نصاری و دشمنان اسلام و مسلمین دخالت کنند. منطبق این دولت و بعضی اعضای آن محو احکام اسلام است.» ۲۶.

آیت‌الله خمینی بار دیگر به مسئله تساوی افراد برخورد می‌کند و در پاسخ به تلگراف اصناف همدان در ۱۳۴۱/۲/۱۲ می‌گوید: «لازم است به آقایان محترم تذکر دهم به طوری که از قراین ظاهر می‌شود دستگاه جبار در صدد تصرف در احکام ضروریه اسلام است... کراراً در نطق‌های مبتذلشان تصریح به تساوی حقوق زن و مرد در تمام جهات سیاسی و اجتماعی کرده‌اند که لازمه‌اش تغییر احکامی از قرآن مجید است... دستگاه جبار گمان کرده با زمزمه تساوی حقوق می‌تواند راهی برای پشرفت مقاصد شوم خود که آن ضربه نهایی به اسلام است باز کند... روحانیت و اسلام در خطر است... اعتراض کنید» ۲۷.

و در تلگرام دیگری به «علمای اعلام و حجج اسلام همدان» در ۱۳۴۲/۲/۱۶ می‌گوید: «شواهدی در دست است که دستگاه جبار به حکم الزام و خیانت ذاتی در صدد هدم اساس است. حمله مسلحانه به مرکز ققاهت و هتک مراجع و قفهای اسلام و حبس و زحر شاگردان مکتب اسلام و اهانت به قرآن کریم و سایر مقدسات مذهبی نمونه بارز آن است. اعلام به تساوی حقوق زن و مرد از هر جهت، الغای اسلام و رجولیت از منتخب و منتخب و الغای اسلام و رجولیت از شرایط قضاوت نمونه ظاهری دیگری است. سختگیری کردن و احجاف نمودن به حجج بیت‌الله الحرام و در مقابل وسایل فراهم نمودن و تسهیل نمودن برای مسافرت چند هزار نفر عمال اسرائیل به لندن برای توطئه برضد اسلام و به آنها اسم مذهب گذاشتن یکی دیگر از نمونه‌های انحراف دستگاه جبار است. تخفیف در کرایه طیاره و به هر مسافری از فرقه ضاله پانصد دلار ارز دادن نمونه دیگری است. زمزمه تغییر خط که اخیراً بار دیگر آغاز شده و زمزمه‌های دیگر که ذکر آن اکنون صلاح نیست و تعبیرهای بسیار ننگینی که در نطق‌های مبتذلشان شده و می‌شود یکی دیگر از همان نمونه‌هاست» ۲۸. وی همچنین در پیام مورخ ۱۳۴۲/۳/۵ خود به وعاظ، گویندگان دینی و هیأت مذهبی تأکید می‌کند که:

دستگاه جبار با تمام قوا به اسرائیل و عمال آنها (فرقه ضال و مضله) همراهی می‌کند، دستگاه تبلیغات را به دست آنها سپرده و در دربار، دست آنها باز است، در ارتش و فرهنگ و سایر وزارتخانه‌ها برای آنها جا باز نموده و شغل‌های حساسی به آنها داده‌اند. خطر اسرائیل و عمال آنها را به مردم تذکر دهید... از تساوی حقوق اظهار تفر کنید و از دخالت زنان در اجتماعی که مستلزم مفاسد بیشمار است، ابراز انزجار و دین خدا را یاری کنید ۲۹.

آیت‌الله خمینی در سخنرانی خود در فیضیه قم در ۱۳۴۲/۳/۱۳ اعلام می‌کند که: «اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت دانشمند باشد و اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت قرآن باشد، اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت علمای دین باشد، اسرائیل نمی‌خواهد در این مملکت احکام اسلام باشد، اسرائیل به دست عمال سیا خود مدرسه را کوباند... ای آقای شاه! ای جناب شاه! من به تو نصیحت می‌کنم... والله اسرائیل به درد تو نمی‌خورد، قرآن به درد تو می‌خورد... یک حقایقی در کار است، شما آقایان در تقویم دو سال پیش از این یا سه سال پیش از این بهایی مراجعه کنید، در آنجا می‌نویسد: تساوی حقوق زن و مرد... آقایان هم از او تبعیت می‌کنند، آقای شاه هم فهمیده می‌رود بالای آنجا می‌گوید تساوی حقوق زن و مرد، آقا این را به تو تزریق کردند، تو مگر بهایی هستی که من بگویم کافر است بیرونت کنند... آقا یک کاری بکنید این طور نباشد، همه چیز را گردن تو دارند می‌گذارند... نکن این طور،... نظامی کردن زن، رأی عبدالبهاس... آقا یک کاری بکنید این طور نباشد. همه چیز را گردن تو دارند می‌گذارند» ۳۰.

دو روز پس از این سخنرانی، یعنی در پانزدهم خرداد ۱۳۴۲، صدها نفر از مردم تهران، در حمایت از آیت‌الله خمینی و خواستهای وی، و در اعتراض به دولت وقت، به تظاهرات و راهپیمایی پرداختند که مورد سرکوب حکومت قرار گرفت. عده زیادی از مخالفان دولت دستگیر شدند.

۱ و ۲- صحیفه نور، جلد اول، چاپ پائیز ۱۳۷۰، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، صفحه ۳۵.

۳ و ۴- صحیفه نور، جلد اول، صفحه ۳۶.

۵ و ۶- همانجا، صفحه ۳۷.

۷- همانجا - صفحه ۳۸ و ۳۹.

۸- همانجا - صفحه ۴۰ و ۴۱.

۹- همانجا - صفحه ۴۳.

۱۰- همانجا - صفحه ۴۵ و ۴۶.

۱۱- همانجا - صفحه ۴۵ و ۴۶ و ۴۷.

۱۲ و ۱۳- همانجا - صفحه ۵۱.

۱۴- همانجا - صفحه ۵۲.

۱۵- همانجا - صفحه ۵۳.

۱۶- همانجا - صفحه ۵۷.

۱۷- همانجا - صفحه ۵۸.

۱۸- همانجا - صفحه ۵۹.

۱۹- همانجا - صفحه ۶۱.

۲۰- همانجا - صفحه ۶۲.

- ۲۱- همانجا - صفحه ۶۶ و ۶۷ .
 ۲۲- همانجا - صفحه ۶۷ .
 ۲۳- همانجا - صفحه ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ .
 ۲۴- همانجا - صفحه ۸۰ و ۸۱ .
 ۲۵ و ۲۶ - همانجا - صفحه ۸۴ .
 ۲۷- همانجا - صفحه ۸۵ .
 ۲۸- همانجا - صفحه ۸۷ .
 ۲۹- همانجا - صفحه ۸۹ تا ۹۰ .
 ۳۰- همانجا - صفحه ۹۱ و ۹۴ .

نوع و شکل فعالیت «شرکت پژوهشی پیام پیروز»

«شرکت پژوهشی پیام پیروز» با مسؤلیت محدود، یک شرکت اطلاع‌رسانی است که در تاریخ ۱۳۷۴/۸/۹ تحت شماره ۱۱۷۲۹۰ در «اداره ثبت شرکتها و مؤسسات غیرتجار تهران» به ثبت رسید و آگهی تأسیس آن در روزنامه رسمی شماره ۱۴۷۶۴ مورخ ۱۳۷۴/۸/۱۷ انتشار یافت. موضوع شرکت عبارت است از: اطلاع‌رسانی و گردآوری اطلاعات علمی، اقتصادی، اجتماعی و تاریخی و تحلیل مطالب و انتقال تجارب و طرح برنامه‌های پیشرو و تهیه گزارشات در زمینه‌های فوق و تشکیل جلسات بررسی و تهیه جزوات و بولتن‌های اطلاعاتی.

«شرکت پژوهشی پیام پیروز»، یک شرکت اطلاع‌رسانی است و نه تنها تشکیلات سیاسی یا فرهنگی نیست بلکه اساساً مفهوم یک تشکیلات را ندارد. این شرکت با هیچ حزب و سازمان سیاسی، ارتباط تشکیلاتی و سیاسی نداشته، ندارد و نخواهد داشت و با توجه به اساسنامه شرکت، اساساً نمی‌تواند و حق ندارد چنین ارتباطی را برقرار سازد. «شرکت پژوهشی پیام پیروز»، در نوع و شکل فعالیت و مبارزه هیچ سازمان و حزب سیاسی، دخالت و تأثیری نداشته، ندارد و نخواهد داشت. و اساساً قصد و تمایل چنین کاری را ندارد.

«شرکت پژوهشی پیام پیروز» تاکنون ۴ بولتن و مجموعه پژوهشی - تحلیلی، مشتمل بر ۹۰ مقاله از جنبش جهانی و ملی چپ انتشار داده است. این شرکت، هیچ یک از مطالب بولتن خود را جهت تأیید برای چاپ، به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ارائه نداده است.

بولتن‌های شرکت، نه به صورت چاپ، بلکه به صورت زیراکس و فتوکپی تکثیر می‌شوند. «شرکت پژوهش پیام پیروز» برای تهیه، تکثیر و توزیع بولتن‌های خود را از هیچ نهاد و وزارتخانه‌ای کسب اجازه نکرده و مجوز نگرفته است. این شرکت مجوز انتشارات، چاپ و حروفچینی ندارد. ناشر کتاب «سه گفتار فیدل کاسترو»، مترجم آن بوده است و «شرکت پژوهشی پیام پیروز» تنها برنامه‌ریزی امور فنی آن را بر عهده داشته است.

«شرکت پژوهشی پیام پیروز» بولتن‌های خود را در کتابفروشی‌ها، کیوسک‌های مطبوعاتی،... و در هیچ مکان به فروش نمی‌رساند، بلکه آنها را برای افراد علاقمند به مطالعه تحقیق و پژوهش در مسایل سیاسی کشور، ارسال می‌دارد. و از این بابت، دریافت‌کنندگان این بولتن‌ها، در معرض خطر امنیتی و اطلاعاتی قرار ندارند. زیرا بولتن‌هایی را که توسط شرکت ثبت شده قانونی تهیه و به شکل علنی توزیع می‌شود، دریافت می‌کند و هیچ کار خلاف قانون انجام نداده‌اند و نیز در معرض بازخواست و بازجویی برای کسب اطلاعات نامکشوف قرار نمی‌گیرند، زیرا مشخصات تهیه و توزیع‌کنندگان بولتن معلوم و آشکار است.

مطالب منتشره در بولتن‌های «شرکت پژوهشی پیام پیروز» الزاماً دیدگاه و موضع شرکت محسوب نمی‌شود، بلکه این شرکت دیدگاه‌های مختلف و گاه متضاد پیرامون مسائل مختلف را ارائه می‌دهد و تاکنون مطالب و مقاله‌ای با امضای رسمی شرکت که نظرات و دیدگاه‌های سیاسی آن را منعکس کند، انتشار نداده است. مواضع سیاسی آقای پیروز دوانی، که به عنوان مدیر عامل شرکت فعالیت می‌کند، مواضع سیاسی شرکت محسوب نمی‌شود، زیرا اساساً «شرکت پژوهشی پیام پیروز» یک سازمان سیاسی نیست که ملزم باشد مواضع سیاسی خاصی ارائه دهد، بلکه فقط یک شرکت اطلاع‌رسانی است همین.

«شرکت پژوهشی پیام پیروز» در مجموعه بولتن‌های خود، از نظرات افراد گوناگون در داخل و خارج از کشور و نیز از برخی از نشریات منتشر شده در خارج از کشور که به سازمانها و احزاب چپ میهن وابستگی داشتند، مقالاتی انتخاب و در مجموعه پژوهشی و تحلیلی بولتن‌های خود، منعکس کرده است. از متن مقالات، هیچ مطلب نکته و جمله‌ای حذف و سانسور نشده است و اسامی نویسندگان مقالات را به همان ترتیب که در آن نشریات ذکر شده، منعکس نموده است. «شرکت پژوهشی پیام پیروز» در مقدمه بولتن شماره ۱ خود، در بهمن ۱۳۷۴، تأکید کرده است که: «بدیهی است که انعکاس نظرات و آراء و دیدگاه‌های نویسندگان یا مترجمان مختلف، به هیچ وجه به معنای ارتباط «شرکت پژوهشی پیام پیروز» با این افراد یا آن نشریاتی که مقالات از آنها اقتباس شده است، نمی‌باشد».

بدین ترتیب کاملاً مشخص است که این شرکت نه تنها قصد نداشته تا با ارائه مقاله از فرد خاصی یا انعکاس نظر این یا آن سازمان سیاسی، اینگونه القا کند که با آن فرد و سازمانها ارتباط دارد، بلکه رسماً بر عدم وجود چنین ارتباطی، حتی در کمترین زمینه‌ها، تأکید ورزیده است علاوه بر آن، لازم به تأکید است که «شرکت پژوهشی پیام پیروز» تاکنون یک مقاله و حتی یک جمله بر ضد هیچ فرد یا سازمان و حزب سیاسی اپوزیسیون چاپ نکرده و هیچگاه چنین نخواهد کرد.

با تشکر

هیأت مدیره «شرکت پژوهشی پیام پیروز»

آذر ۱۳۷۵

انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، یک انقلاب مسالمت آمیز بود!

علی همایون

به نظر بنده، انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ یک انقلاب مسالمت آمیز بود. هدف اصلی این انقلاب، سرنگون کردن رژیم سلطنتی شاه بود. رژیم شاه در زمانی سرنگون شد که شاه مجبور به ترک ایران شد. تا آن تاریخ مردم مسلح نشده بودند و گروه‌های مسلح با نفوذ و قدرتمند و سازمان‌دهنده که رهبری انقلاب را به عهده داشته باشند، وجود نداشت. در ۲۶ دی ۱۳۵۶ بویژه با خروج شاه از ایران و پس از آن با استعفای آقای تهرانی از ریاست شورای سلطنت، هدف اصلی انقلاب، که نفی سلطنت بود، تأمین شد. از آن تاریخ تا ۱۲ بهمن یک خلأ قدرت در کشور بوجود آمد. در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ نیز آقای خمینی به طور کاملاً آزادانه و با هوایماید دولتی ایران وارد کشور شد. و از ۱۲ بهمن ۱۳۵۷، آقای مهدی بازرگان را به عنوان نخست‌وزیر «دولت امام زمان» معرفی کرد و بدینگونه در عین وجود دولت فاقد قدرت عملی بختیار، یک قدرت دوگانه در جامعه، به شکل مسالمت آمیز و از بین تاریخ عملاً دولت نوین آقای خمینی به ریاست آقای بازرگان استقرار یافت. تمامی این تحولات و جابجایی قدرت در جریان جنبش انقلابی ایران، کاملاً بر پایه تظاهرات توده‌ای و اعتصابات همگانی و مبارزه سیاسی توده‌ای، و بدون تکیه به مبارزه مسلحانه و جنگ داخلی، بوجود آمد. در ۲۱ بهمن ۱۳۵۷ عنصر مسلحانه به طور قطعی وارد صحنه شد. اما حتی در همان روز ۲۲ بهمن، آقای خمینی رسماً اعلام کرد که هنوز حکم جهاد و دستور قیام مسلحانه نداده است. یک حرکت مسلحانه که عمدتاً در تهران شروع شده بود، با تسلیم زودرس و غیرقابل انتظار یکی از قدرتمندترین ارتشهای غیر هسته‌ای جهان، در فاصله یک روز به نتیجه رسید. دولت بختیار رسماً سقوط کرد و انقلاب بهمن ۵۷ رسماً به پیروزی دست یافت. اما یک حرکت مسلحانه، به مدت حداکثر یکی دو روز، نمی‌تواند از یک قیام مسلحانه توده‌ای حکایت کند. از اینرو می‌توان گفت که یکی از مهمترین و بزرگترین تغییرات و حرکات اجتماعی در طول تاریخ چند هزارساله ایران، که به نفی سلطنت، استقرار دولت نوین، برقراری جمهوری در کشور منجر شد، با یک مبارزه سیاسی توده‌ای و بدون اتکاء به قیام مسلحانه حتی چند روزه، به نتیجه رسید. لذا انقلاب ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ را می‌توان یک انقلاب مسالمت آمیز دانست.

مفهوم اپوزیسیون

علی فراستی (از خارج کشور)

قبل از پرداختن به بحث اپوزیسیون و بحث در حول دیدگاهها و نظرهای جریانات مختلف ضروری است همین کلمه «اپوزیسیون» تعریف و کلیات «جامعه‌شناسی اپوزیسیون» بیان شود، چراکه برداشتهای متفاوت و گاه متضادی از این کلمه وجود دارد. بحث جامعه‌شناسی اپوزیسیون یک بحث علمی است و هیچ ربطی به موضع سیاسی ندارد؛ همان‌گونه که علم پزشکی یک مقوله علمی است و ربطی به این ندارد که فرد مورد مطالعه یا مورد معاینه شکنجه‌گر است یا شکنجه‌شده، ستمگر است یا ستم‌کشیده. در جوامع امروز و دست‌بندی کلی، از دو نوع اپوزیسیون سخن به میان می‌آید: یکی اپوزیسیون مربوط به جوامع دموکراتیک و آزاد و دیگری اپوزیسیون مربوط به جوامع تحت اختناق، چراکه کارکرد و شکل بروز این دو نوع اپوزیسیون متفاوت است.

در دموکراسیهای جهان، منظور از «اپوزیسیون» احزاب و گروههای سیاسی سازمان‌یافته‌ای‌اند که مخالف «حکومت» حاکم یا دولت حاکم‌اند و تحت حمایت قانون از آن حکومت یا دولت انتقاد می‌کنند و در صورت کسب آرای اکثریت مردم در انتخابات آزاد، قدرت سیاسی و اداره امور کشور را به دست می‌گیرند. برعکس در حکومتهای دیکتاتوری، «اپوزیسیون» شامل احزاب و گروههای نسبتاً سازمان‌نیافته است که مخالف سران یا پرسنل سیاسی حاکم یا سیاستهای جاری یک حکومت یا حتی کل نظام سراسر یک کشورند و بدون برخورداری از حمایت قانون، به انتقاد از دولت می‌پردازند یا به مبارزه با آن برمی‌خیزند، بدون این که معمولاً امکان به دست آوردن قدرت از طریق مسالمت‌آمیز را دارا باشند.

درحالی که بحث از اپوزیسیون در دموکراسیها تحت بحث احزاب و آزادیهای سیاسی بحث رایج‌تری است، در مورد «جامعه‌شناسی اپوزیسیون» در کشورهای غیردموکراتیک کمتر بحث منظمی عرضه شده است. تنوع در سازمان، روش، اهداف و کارکردهای اپوزیسیون در کشورهای دیکتاتوری بحث دشوارتری است. طبعاً میان این دو نوع اپوزیسیون از جهات مختلف تفاوتی وجود دارد. بحث جامع، حول جامعه‌شناسی اپوزیسیون بسیار مفصل است و در حوصله این مقاله نیست. ولی آنچه که مورد نظر و توجه ماست بحث اپوزیسیون در کشورهای دیکتاتوری و سپس بحث اپوزیسیون در تبعید و خصوصیات عام این نوع اپوزیسیونهاست. آگاهی از این موضوعات به درک موقعیت کنونی اپوزیسیون رژیم کمکک مؤثری خواهد کرد.

دسته‌بندی علمی

از آن زمانی که فرد یا گروهی به مخالفت با عملکرد، سیاست یا سران یک حکومت می‌پردازد واژه اپوزیسیون به آن خطاب می‌شود و این واژه، یک واژه علمی است که چارچوب ایدئولوژیک، مذهبی یا عقیدتی برنمی‌دارد. این مهم نیست که خاستگاه آن مخالفت چیست. مهم این است که یک حکومت با یک دولت از یک نقطه یا از یک مرحله، دیگر نماینده فرد، گروه، فرقه، ملیت یا طبقه خاصی نیست و در تلاش برای کسب سهمی از قدرت اپوزیسیونی در مقابل آن شکل می‌گیرد. شکل بروز این مخالفت براساس درجه مخالفت متفاوت است و مضافاً هیچ‌کس نمی‌تواند مخالفت یک فرد یا یک جریان را نفی کند و آن را اپوزیسیون قلمداد نکند. می‌توان برای اپوزیسیون پسوند خاص قائل شد یا براساس دیدگاهها و روشها و هدفها آنها را دسته‌بندی کرد، ولی نفی این یا آن جریان به دلیل اختلاف دیدگاه یا اختلاف سلیقه، یا غیر علمی است.

حضور یا وجود دیکتاتور در یک کشور به معنای عدم حضور اپوزیسیون نیست و اساساً علت وجودی دیکتاتور به اپوزیسیون بستگی دارد. بدون خطر اپوزیسیون و ترس از دست دادن قدرت، نیازی به اعمال دیکتاتوری نیست و یک دیکتاتور از زمانی به دیکتاتوری روی می آورد که از حل مسائل جاری عاجز مانده است و در برابر دگراندیشان و مخالفان حاضر به ترک قدرت نیست. حال این دیکتاتور برای این عدم ترک قدرت، دلیل و توجیه ملی می تراشد، یا دلیل و توجیه ایدئولوژیک یا مذهبی. در کشورهای فاند اپوزیسیون قانونی، گروههای مخالف ممکن است که «قدرت طلب»، «اصلاح طلب» یا «برانداز» باشند. من عمداً از واژه انقلابی و امثالهم استفاده نمی کنم چون این واژه ها بیشتر حامل بار عقیدتی و ایدئولوژیک اند تا بار علمی.

- اپوزیسیون قدرت طلب، شامل مخالفانی است که تنها با سران یک حکومت مخالفند و برای کسب قدرت در صف اپوزیسیون قرار می گیرند.

- اپوزیسیون اصلاح طلب مخالفانی را تشکیل می دهد که ساختار سیاسی را قبول دارند (و اگر قبول ندارند به آن التزام می دهند) ولی با سیاستهای جاری آن، مخالفند.

اپوزیسیون برانداز آن دسته از مخالفانی را تشکیل می دهد که هم مخالف سران و هم مخالف سیاستها و هم مخالف ساختارهای حکومت اند، در آن صورت باید به طور واضح و روشن ساختار مورد نظر خود را ارائه دهند.

همانگونه که گفتیم، خواه ناخواه اپوزیسیون در یک کشور دیکتاتوری وجود دارد و اگر امکان بروز علنی نداشته باشد به هر حال وجود خود را در زمینه های متفاوتی بروز می دهد. انتظار این که در این نظامها، شاهد احزاب آزاد یا مطبوعات آزاد باشیم تصوری است باطل و تا همان حدی که مخالفان با شیوه های مختلف، نمادی از اپوزیسیون را عرضه می کنند، ارزشمند است. طبعاً این مخالفتها، سازمان یافته نیستند و به دلیل محیط بسته سیاسی از یکدست بودن و همفکر بودن نیز بی بهره اند. در شرایطی که سیاسیون حضور و مخالفت خود را علنی نمی کنند، روشنفکران و هنرمندان نقش اصلی را در سمبلیزه کردن اپوزیسیون بازی می کنند. لذا ادبیات، شعر، داستان، تئاتر، سینما، نقاشی، مجسمه سازی، موسیقی و نهایتاً مطبوعات و مراکز دانشجویی و مذهبی عرصه اصلی اپوزیسیون می شوند، بدون این که شکل سازمان یافته داشته باشند. مراکز مذهبی در عین داشتن روابط حسنه با یک رژیم دیکتاتوری می توانند تبدیل به یک سازمان اپوزیسیون نیز بشوند که نمونه آن را در لهستان شاهد بودیم. آنها با استفاده از ارتباطات علنی و گسترده و تحت پوشش مذهب و با برخورداری از امکانات مالی گسترده توانستند نقش تعیین کننده ای در تحول سیاسی لهستان بازی نمایند، ولی پس از پایان آن دوران نقش خود را از دست دادند و اینک از صحنه حذف شده اند.

اپوزیسیون در کشورهای فاقد دموکراسی به دلایل مختلف اعم از سازماندهی، ایدئولوژی، پایگاه اجتماعی، ساخت اقتصادی و اجتماعی اشکال گوناگونی پیدا می کند. از آنجا که امکان پیدایش اپوزیسیون به ساخت و امکان توزیع قدرت در یک جامعه مربوط می شود، تحول یا دست به دست شدن قدرتی که ساخت قدرت را از شکل یکجانبه به شکل چندجانبه درآورد و باعث مشارکت بخش وسیعتری از آحاد یک کشور در قدرت شود، طبعاً پایدارتر است.

اما یک نکته مهم و یک جنبه مبحث پیچیده «جامعه شناسی اپوزیسیون» به مقوله اپوزیسیون در تبعید مربوط می شود که این مسئله صرفاً مربوط به کشورهای دیکتاتوری است و همین موضوع مستقلاً موضوع مطالعه جالبی است. وقتی عرصه فعالیت سیاسی برای یک اپوزیسیون در درون مرزهای آن کشور تنگ می شود، فعالان و رهبران مجبور می شوند راه تبعید را پیش بگیرند. این روند در طول تاریخ وجود داشته است و تا زمانی که مرزهای مشخص وجود داشته باشند عده ای بالاچار برای گریز از انتقام حاکمان و تداوم مبارزه خود راه بیرون مرزها را پیش می گیرند. در دوران معاصر نمونه های مشابه آن قدر فراوانند که هر کس می تواند چند رهبر و چهره شناخته شده بین المللی را نام ببرد که معروفترین آن در شرایط حاضر عرفات است.

تبعید خود یک مقوله مهم جامعه شناسی است و اخیراً در ادبیات جای خاصی به آن اختصاص داده شده است.

در مهاجرت و تبعید، انسانها تغییر می کنند و در کنش و واکنش با فرهنگهای دیگر، گاهی جرقه های روشنائی انسانی و تاریخی می درخشد. البته برخیا زندان را نیز نوعی تبعیدگاه می نامند؛ چرا که انسان بالاچار از جامعه و محیط اصلی حیات خویش جدا می شود. آری، تبعیدی همواره در رؤیای بازگشتی باشکوه است و برای همین نسخه شورش و انقلاب صادر می کند تا این لحظه، سریعتر فرارسد. برای او که چون تویی به هوا پرتاب شده و منجمد مانده است، زمان متوقف شده است. او دیگر تحولات و تکامل جامعه خود را لمس نمی کند. برای او جامعه همان چیزی است که برای آخرین دفعه دید و لمس کرد؛ همانگونه که برای او چهره ها و کوچه ها و خیابانها همان چیزهایی اند که در آخرین دیدار دیده بود. برای آشنایان نیز تبعیدی، همان توپ منجمد شده در فضاست، تغییر نکرده و پیر نشده است. ... ولی واقعیت چیز دیگری است. خارج از کشور و تبعید اجباراً ایزولاسیون و بریدگی از مردم را به انسان مبارز و تبعیدی تحمیل می کند. هرچه این دوران

تبعید طولانی تر شود تبعیدی یا ریشه هایش بیشتر فاصله می گیرد. ۱۰ سال، ۱۲ سال، ۱۵ سال، ۱۶ سال یا ۱۷ سال قبل که از میهن خود خارج شدیم نوجوان یا جوانی بودیم و نسل پس از ما را کودگانی تشکیل می دادند که در آغوش پدر و مادر به تظاهرات انقلاب ضدسلطنتی می آمدند. این نسل اینک بزرگ شده، در جامعه نقش بازی و مسئولیت احساس می کند. اپوزیسیون مشکل از افراد و عناصری است که خواه ناخواه در حال تغییر و تحول اند. این تغییر و تحول را می توان در ساخت عمومی تشکیلات اپوزیسیون نیز مشاهده کرد. اپوزیسیون در تبعید، بسته به این که در یک کشور دیکتاتوری باشد یا در یک کشور دموکراتیک، خصوصیات و عملکردهای متفاوتی پیدا می کند. اپوزیسیون در تبعید به دلیل جدا شدن از ملاء اجتماعی خود بالاچار از جامعه میزبان خود تأثیر می گیرد. حال بسته به این که این جامعه یا حکومت میزبان چه موقعیتی و چه روابطی داشته باشد، اپوزیسیون در تبعید را تحت کنترل یا تأثیر خود قرار می دهد. طبعاً یک کشور دیکتاتور آزادی عمل و آزادی کنش و واکنش کمتر و محدودتری را تجویز می کند و تا حد امکان از حضور آن اپوزیسیون استفاده می کند، در حالی که در کشورهای دموکراتیک این محدودیتها به مراتب کمتر و تأثیرپذیری آنها از فضای عمومی کشور میزبان بیشتر است.

نکته جالب در اپوزیسیونهای در تبعید تأثیرپذیری از فرهنگ کشور میزبان است. اگر خوب دقت کنیم می بینیم اپوزیسیون ایران در کشورهای مختلف اروپا یا آمریکا به نوعی حامل همان فرهنگ و الگوهای حاکم بر آن کشورها است، اپوزیسیون مقیم انگلیس، دارای گرایشهای محافظه کارانه است. مقیمان اسکاندیناوی، گرایشهای بارز لیبرالی نشان می دهند و اپوزیسیون ایرانی مستقر در عراق از سبک عمل حزب بعث تأثیر گرفته است.

بررسی آتی از خصوصیات عام یک فعالیت خارج از کشوری بیشتر بنا به تجربه شخصی در دو دوره متفاوت از فعالیت سیاسی در خارج از کشور است: دوره قبل از انقلاب و دوره پس از انقلاب.

عناصر و گروههای اپوزیسیون در تبعید معمولاً دچار روحیات و تفکرات خاصی می شوند که اهم آنها عبارتند از:

۱. چپ روی و چپ نمایی.

۲. الفراط‌گرایی در حرف، و به اصطلاح عوام، گنده گوئی.
 ۳. بی‌هملی و روند افول‌ی انگیزه‌های مبارزاتی و بی‌تحریکی.
 ۴. پرت‌افتادگی از واقعیات و رشد و تکامل جامعه‌ای که به خاطر آن فعالیت می‌کند.
 ۵. خودتقدیمی و نسخه‌پیچی از راه دور برای داخل کشور.
 ۶. گرایش به سمت قدرتهای بیگانه برای تأمین دخل و خرج کلان خود.
 ۷. تجزیه شدن اپوزیسیون در تبعید به عناصر گروه‌گرا و روشنفکران گروه‌گریز.
 ۸. فرقه‌گرایی و استالینیزه کردن مناسبات حزبی و تشکیلاتی برای پرهیز از استحاله.
 ۹. مبارزه با دشمن، نه در صحنه روزمره زندگی بلکه در ذهن و در اندیشه.
 ۱۰. در فرم مثبت، تأثر از فرهنگ کشور مورد سکونت و گرایش به خردگرایی به جای دنباله‌روی از احساسات.
 ۱۱. خصلت روشنفکری پیدا کردن مبارزه در تبعید و گرایش به این خصلت پس از نقد گذشته و نقد دوران عملگرایی.
- اگر به این خصوصیات دقیق شویم می‌توانیم وضعیت اپوزیسیون ایران در خارج را بیشتر درک کنیم. ولی مهمترین عامل در این زمینه، نشناختن جایگاه خود به‌عنوان تبعیدی و به‌عنوان خارج از کشوری است.

در گذشته در خارج از کشور بلای مشابهی به‌صورت خودمحرورینی و خودمشروع‌بینی رایج شده بود. تا سال ۱۳۴۹ و آغاز مبارزه چریکی هیچ‌کس ارزشی برای مبارزات داخل کشور قائل نبود. انواع و اقسام گروه‌ها و احزاب چپ و راست در خارج شکل می‌گرفتند، هرکدام نیز مدعی بودند که در داخل کشور و به‌دنبال سرنگون کردن رژیم «شاه» اند و عن‌قرب است که انقلاب به‌وقوع بپیوندد. منسجمین بعدی این جریان هریک مدعی بودند که نشریات و کتابهایشان از داخل کشور برایشان می‌رسد؛ چراکه مشروعیت مبارزه در داخل کشور بود و نه در خارج و خارج از کشور خود را پشت جبهه داخل می‌دانست. جریان‌ات مذهبی نیز دست‌کمی نداشتند و هرکدام به‌نوبه خود چنان ادعاهایی داشتند.

این دوگانگی در رفتار و اندیشه تبعیدی بسیار جالب است. از یک‌طرف همیشه مدعی است که آنچه می‌گوید و می‌نویسد شاخص آن چیزی است که در داخل کشورش می‌گذرد و از طرف دیگر خود را برتر از هموطنان داخل کشور می‌داند و به هر بهانه‌ای به آنها خرده می‌گیرد که چرا زودتر به تره‌های آن عمل نمی‌کنند تا وی «بازگشت شکوهمند» خویش را آغاز کند. شیوه مبارزه با یک رژیم دیکتاتوری را کسی تعیین نمی‌کند و این مردمند که بنا به شناخت، آگاهی و توانایی خود شیوه مناسب مبارزه را برمی‌گزینند. آری، «خلق قهرمان» خود تکلیف خویش را بهتر تشخیص می‌دهد و نیاز به منجی و قیم ندارد.

تأملاتی بر استراتژی چپ دموکرات در پیکار برای مردم‌سالاری (استراتژی پیکار مسالمت‌آمیز برای مردم‌سالاری)

بابک امیرخسروی، شماره ۴۵ و ۴۶ نشریه «راه آزادی»

استراتژی به‌مثابه راهنما و سمت اصلی مبارزه، و در بحث ما «استراتژی پیکار برای مردم‌سالاری» به‌مثابه راهنما و سمت اصلی مبارزه چپ‌های آزادخواه، عبارت است از مجموعه تدابیر هماهنگ و برنامه‌ریزی درازمدت، برای دستیابی به هدف. بنابراین استراتژی درست نمی‌تواند محصول ذهنی‌گری و صرف یک احتجاج روشنفکری باشد، بلکه باید بر واقعیات و شناخت و ارزیابی واقعی از امکانات خودی و هم‌اورد، استوار باشد. بدیهی است که تحقق استراتژی در یک پیکار سیاسی، در جامعه‌ای که میلیون‌ها انسان و صدها نیرو بازیرگ آند و هر لحظه رویداد پیش‌بینی‌نشده‌ای ممکن است پیدا شود، امر پیچیده‌تری است که نیاز دائمی به تطبیق و تصحیح، متناسب با اوضاع و احوال تازه دارد. ابتدا باید دید چه می‌خواهیم و هدف چیست؟ بحث پیش روی ما یک گفت‌وگو انتزاعی نیست، بلکه مربوط به سیاست روز و در پیوند با سرنوشت هم‌میهنان و کشور ماست. مقصود جستجوی راه و روش پیکار نیروهای اپوزیسیون آزادخواه در قبال رژیمی است که اینک با گذشت ۱۷ سال از انقلاب بهمین، بیش از پیش عجز و ناتوانی خود را در کشورداری، در همه زمینه‌های اقتصادی، مالی، فرهنگی و سیاست خارجی نشان داده است. واقعیت این است که تجربه «حکومت اسلامی» بر مبنای ولایت مطلقه فقیه بی‌اعتبار شده و با شکست کامل روبرو گردیده است. مدتهاست که فریاد اعتراض و مخالفت با آن حتی از درون روحانیت شیعه برخاسته است. تمام مانورهای روحانیت حاکم در کشور تا به امروز و دست به‌دست شدن قدرت در میان جناحهای مختلف، چه آن‌هنگام که «چپ اسلامی» در حکومت بیداد می‌کرد، چه آن‌گاه که جناح «راست افراطی» در تباری با «راست میانه‌رو» و حذف «چپ اسلامی» مجلس و حکومت را در دست گرفتند، چه اصلاً آن زمان که همه با هم زیر لوای آیت‌الله خمینی حکومت می‌راندند، هریک به‌سهم خویش آزمایش بی‌کفایتی خود را نشان داده و در به روز سیاه نشانیدن مردم بلادیده ایران، سهمی داشته‌اند. تا در به این پاشنه می‌چرخد حاکمیت از درون خود راه نجاتی ندارد. رژیم جمهوری اسلامی در مقام نظام حکومتی، واقعاً ته‌کشیده، برگزهای برنده خود را بازی کرده و جای مانور چندانی ندارد. البته گروه روحانیت حاکم می‌تواند همچنان سالها به زور پاسداران و جهادی‌ها و گروههای فشار رنکارنگ سرکوبگر بشمار حکومت کند. اما عاقبت به کجا می‌انجامد؟ تاکی می‌توان با ظلم و جور حکومت راند؟ وضع کنونی دیگر قابل دوام نیست. تغییر اساسی اجتناب‌ناپذیر است. این است حکم اصلی و محرک ما در تدوین استراتژی پیکار سیاسی چپ آزادخواه.

هدف پیکار امروزی ما برقراری مردم‌سالاری و راه‌اندازی اقتصاد کشور و شکوفایی آن، حل معضلات عدیده زندگی و معیشت اقشار محروم‌تر جامعه و مبارزه با بیدادگرها و بی‌عدالتیهای گوناگون است. جوهر پیکار ما، مبارزه مسالمت‌آمیز برای گذار از رژیم مطلقه و ولایت فقیه به مردم‌سالاری است. صلاح ملت و کشور ایران و حتی نهاد روحانیت که می‌خواهد رسالت روحانی خود را تداوم بخشد، در گرو چنین تغییر و تحولی است.

هرقدر این تغییرات مسالمت‌آمیز و با معیارهای دمکراتیک صورت بگیرد، هرقدر جامعه سیاسی - مدنی پویاتر باشد و در تکوین این تغییرات نقش مؤثر ایفا کند، هر اندازه طیفهای واقع‌بین حاکمیت و نیروهای آزاداندیش پیرامونی آن سریعتر و قاطعانه‌تر به صفوف اپوزیسیون خارج از مدار حاکمیت بپیوندند، مردم‌سالاری

در ایران بخت پیریزی بیشتر دارد و زایمان ایران فردا با درد کمتر و چشم انداز روشن تر صورت خواهد گرفت. در غیر این صورت کار به شورشها و عصیانهای کور خواهد کشید که نابه حال موارد متعدد آن در شهرهای کوچک و درجه دوم مشاهده گردیده است. اگر وضع موجود دوام بیابد، خطر آن می رود که این گونه حوادث در مقیاس بزرگتر صورت بگیرد و آتش آن تهران و شهرهای بزرگ را به کام خود بکشد و خشک و تر را با هم بسوزاند. فاجعه ای رخ دهد که هیچ کس قادر به پیش بینی پیامدهای آن نیست. طیفهای مختلف اپوزیسیون جمهوری اسلامی بر حسب ارزیابی از حاکمیت و وضع عمومی کشور و متأثر از بار فرهنگ سیاسی گذشته و با ملاحظات و حسابگریهای صرفاً گروهی و سوسه کسب قدرت، پاسخهای متفاوتی برای مقابله با اوضاع و رژیم حاکم ارائه می دهند، لذا ضروری است قبل از پرداختن به راه‌حلهای پیشنهادی خود، نگاه انتقادی کوتاه به مهمترین و رایج ترین مشی های سیاسی بیفکیم و علت مرزبندی خود را با آنها روشن سازیم. اشکال زیر متداولترین آنهاست:

۱. مشی قهرآمیز مسلحانه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی

امروزه راه قهرآمیز مسلحانه، جز از سوی برخی سازمانها نظیر مجاهدین خلق که در خاک عراق اطراق کرده و سرنوشت «عملیات مسلحانه» شان بسته به صوابدید صدام حسین است، هیچ جریان سیاسی جدی در پی آن نیست. اساساً دوران و شرایط تاریخی راههای قهرآمیز و مسلحانه برای تغییر رژیم و حکومتها بر سرکار که در دهه های ۴۰ و ۵۰ رواج داشت و تا حدی از پیامدهای مستقیم جهان دوقطبی و رشد مائوئیسم بود، سپری شده است. بنابراین برای اجتناب از اطاله کلام به همین اشاره کوتاه بسنده کرده از آن می گذرم.

۲. استراتژی پیکار سیاسی مردمی برای سرنگون ساختن جمهوری اسلامی

طرفداران این خط فکری با نفی جنگ مسلحانه و لشکرکشی از خارج مرزهای ایران و جنگ چریکی داخلی، استراتژی پیکار سیاسی مردمی را برای سرنگون ساختن جمهوری اسلامی از راه برپایی تظاهرات توده ای رو در رو با رژیم، برپایی شورشها و بالاخره خیزش عمومی پیشنهاد می کنند. ردهای هواداران این مشی را - البته با تفاوتهایی - می توان در میان گرایشهای فکری و ایدئولوژیک مختلف از چپها تا ملیون و راست مشروطه خواه مشاهده نمود. بررسی تک تک این مواضع، از حوصله این نوشته خارج است و از آن صرف نظر می کنم. منتها برای نقد این مشی و نشان دادن اختلافهای اساسی آن با استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز برای مردم سالاری، نمونه وار، مقاله آقای ... در نشریه نيمروز (شماره ۳۴۲ سوم آذرماه ۱۳۷۴) را انتخاب کرده ام.

او مضمون پیکار سیاسی مردمی را چنین توضیح می دهد: «در پیکار سیاسی مردمی اعتصابات و تظاهرات و شورشهای مردم سهم بزرگی دارد و اصولاً منظور از بسیج مردم برانگیختن آنها به رویارویی با رژیم است که مؤثرترین فشار داخلی بشمار می رود. ما طغیان مردم به جان آمده را شورش کور و زمینه ساز گرایشهای ضددمکراتیک نمی دانیم. این بر نیروهای مخالف است که با مردم همپایی کنند و خیزش عمومی را در راههای دمکراتیک بیندازند». اشکال بنیادین این مشی در همان حکم آغازین است. زیرا آن نیروی سیاسی که هدف خود را سرنگونی رژیم بر سر قدرت اعلام می کند و راه تحقق آن را هم شورش و خیزش عمومی و تظاهرات رو در رو با رژیم «برای فرسودن و درهم شکستن رژیم با بهره گیری از اوضاع و احوال داخل و خارج» می داند (همان مقاله)، از همان قدم اول سینه به سینه در برابر رژیم سرکوبگر حاکم قرار می گیرد و راهی جز مبارزه زیرزمینی و مخفی برای او باقی نمی ماند. روشن است که در بحث ما صحبت از استراتژی پیکار در درون کشور و برای مردم ایران و نیروهای سیاسی آن است که وسیله نقل و انتقال آن و بازیگران اصلی آتند. و الا از هزاران کیلومتر نمی توان تحول چشمگیری در جو سیاسی ایران به وجود آورد و به طریق اولی نمی توان رژیمی را سرنگون ساخت. بنابراین برای هیچ جریان سیاسی و فکری که هدف غائی آن سرنگونی رژیم و مشی آن برپایی شورش و خیزش عمومی باشد، سازماندهی در درون کشور و حضور سیاسی در صحنه اصلی پیکار، مقدور نیست.

بنابراین، آنچه در عمل از استراتژی پیشنهادی آقای ... باقی می ماند، سیاست گزاری برپایه رؤیای همان شورشهای احتمالی و خیزش عمومی است که چون سازمان یافته نیستند و نیروی داوطلبی برای هدایت آنها در چشم انداز نیست، پس کور خواهند ماند با همه پیامدهای مخرب آنها. مغایرت بنیادین این مشی با استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز برای مردم سالاری از جمله در این است که اگر اپوزیسیون ملی و آزادیخواه بخواید آن را سرمشق و اساس کار خود قرار دهد، راهی جز فعالیت زیرزمینی و مخفی بازی نخواهد داشت و این نقض غرض است. جنبه خارجی و بین المللی طرح آقای ... رویه دیگر و مکمل همان پیشنهاد او برای داخل و در خدمت آن است. در این باره می گوید: «فشار بین المللی بر رژیم بیش از همه به صورت تحریم اقتصادی وارد می شود، زیرا عملی تر و کارسازتر است. ما درعین آنکه از پیامدهای اجتماعی منفی این فشارها بر مردم ایران متأسفیم، آن را بهای ناگزیری برای کوتاه کردن عمر رژیمی که منابع ایران را به باد داده است، می دانیم و امیدواریم کشورهای بیشتری دست رژیم را از اسباب سرکوبگری و تاراج منابع ملی کوتاه گردانند!». اما تجربه عراق در برابر دیدگان ماست. اینکه پس از ۵ سال از جنگ خلیج فارس، بدنبال حملات ویرانگر بی وقفه هوایی و پورش برق آسیای یکصدساعته متحدین غرب و آنهمه کشتار و سپس محاصره تمام عیار اقتصادی، هنوز صدام حسین پابرجاست. او اینکه مشغول ساختن قصرهای جدید برای خانواده اش می باشد و با پررویی و طنز تمام، دست به «همه پرسی» می زند! درحالی که مردم عراق در اثر تورم هزاران درصد در فقر و درماندگی می سوزند. کودکان بی شماری که در خیابانها به گدایی و خودفروشی می پردازند، مرگ و میر روزافزون اطفال و سالخوردهگان و عوارض ناشی از گرسنگی کشیدن ها و سوء تغذیه، بیماری و بی دوائی تاوانی است که مردم در مانده عراق می پردازند. کشور را نیز خطر تجزیه تهدید می کند.

محاصره اقتصادی عمومی ایران، عواقبی به مراتب فراتر از تصورات او از مختصر «پیامدهای احتمالی منفی» خواهد داشت و مردمی را که هم اکنون کمرشان زیر مشکلات بی شمار زندگی خم شده است، فقیرتر و بسوی درماندگی مطلق سوق خواهد داد. تازه معلوم نیست که این گونه فشارهای خارجی به جای کمک به سقوط رژیم احساسات ملی مردم را تحریک نماید و به عوض دور کردن مردم از رژیم، همه را به حمایت مقطعی از او مجبور نگرداند. بدتر از همه، شانس هرگونه باز شدن فضای سیاسی را نیز از میان برندارد. جایگاه محاصره اقتصادی عمومی ایران در استراتژی آقای ... برای پیکار با جمهوری اسلامی جز این نیست که مشکلات

کنونی کشور دوچندان شود تا مردم ناراضی و خشمگین، غرق در فقر و تنگدستی مطلق، از شدت فشار زندگی و استیصال از جاکنده شوند و دست به شورشها و خیزش عمومی بزنند و در آن وانفاس رژیم سرنگون شود! اما چه بر سر کشور خواهد آمد و از درون چنان شورشهای کور مردمی عاصی، چه رژیمی سربرخواهد آورد، ظاهراً مشغله اصلی ذهن آنها نیست.

هیچ نیروی سیاسی ملی و آزادخواه و مسئول نمی‌تواند سرنوشت کشور را بدست امواج مردم گرسنه و عصبانی کوچک و خیابان بسپارد. زیرا این خطر جدی است که بنین جماعتی، در غیاب سازمانها و ساختار سیاسی استوار و نبود مکانیزمهای متداول در جامعه مدنی، به آسانی بدنبال شعارها و برنامه‌های عوامفریبانه‌ای گرایش بیابند که ای بسا، با هدفهای مردم‌سالاری همسو نیستند. واقعیت این است که نه جامعه مدنی را می‌توان به‌طور زیرزمینی به‌وجود آورد و نه آن ساختارها و چارچوبهای سیاسی دمکراتیک را که بتوانند با توده مردم در پیوند باشند، و حرکت‌های وسیع مردمی را خود سازمان بدهند و با اگر تظاهرات خودجوش بود، آن را مهار کرده، در مسیر درستی هدایت کنند و رهبری آن را بدست بگیرند. تأکید ما بر گشودن فضای سیاسی، ضرورت تأمین آزادیهای اولیه و فعالیت‌های علنی احزاب و سازمانها و ایجاد جامعه سیاسی - مدنی در خارج از مدار حاکمیت، به‌جای دیدن بر آتش شورشهای کور و کنترل‌ناپذیر، ناشی از چنین غم و اندیشه‌ای است. ظاهراً موضوع ساده‌ای مورد عنایت نیست. اگر واقعاً چنان نیروهای سیاسی پرتوان و نفوذی در صحنه باشند که بتوانند شورشهای کور را مهار کرده و در «راههای دمکراتیک بیندازند» دیگر نیازی نیست که چنین وظیفه دشواری را برعهده بگیرند، زیرا به‌راحتی می‌توانند از ابتدا مردم را به مبارزه سیاسی مسالمت‌آمیز، نظیر اعتصاب عمومی، راه‌پیمایی‌های آرام سیاسی و بسیار مؤثرتر سوق دهند.

۳. استراتژی مبارزه سیاسی مسالمت‌آمیز با هدف سرنگونی

این شیوه تفکر و مشی سیاسی بیشتر در میان چپ‌های دمکرات و بخشی از ملیون رواج دارد. افرادی از میان ما که با هرگونه مشی قهرآمیز و خشونت‌بار، مسلحانه و چریکی، مرزبندی کرده و مشی سیاسی مسالمت‌آمیز را برگزیده‌اند، شعار سرنگونی را در تناقض با آن نمی‌بینند و خواهان آنند که همزمان اعلام شود که هدف از پیکار سیاسی مسالمت‌آمیز، سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است. بنابراین موضوع محوری که در این بحث باید به آن پرداخت، بدین قرار است: آیا شعار سرنگونی رژیم همچون هدف، و مشی سیاسی مسالمت‌آمیز به‌مثابه راه دستیابی به آن، مانع‌الجمع نیستند؟ برای تفهیم آن، این مطلب نیز باید ریشه‌یابی شود: چرا فردی باورمند به مشی پیکار سیاسی مسالمت‌آمیز که لازمه آن تغییر و تحول سیاسی آرام و گام به گام است، باز به قید شعار سرنگونی اصرار می‌ورزد؟ مگر مفاهیم و اصطلاحات سیاسی بار ویژه تاریخی خود را ندارند؟ می‌دانیم کلماتی نظیر انقلاب یا رفرم، جنگ یا صلح، تنش یا آرامش، قهر یا مسالمت و... ظنین خاص خود را در ذهن انسان دارند و مفاهیم و احساس معینی را تداعی می‌کنند. شعار سرنگونی نیز در ردیف آنهاست. به‌ویژه در ذهن ما که عمری را در مکتب لنینی گذرانده، با فرهنگ او پرورش یافته‌ایم و از رابطه تنگاتنگ و جدایی‌ناپذیر قهر و سرنگونی و بخشهای پایان‌ناپذیر در اطراف آن خاطره‌ها داریم. سرنگونی مفهومی جز برانداختن یک رژیم حاکم و دولت بر سرکار، جز برافکندن از اریکه قدرت، «شکستن دستگاه دولتی موجود و برپا کردن نظام نوین» معنایی ندارد. و تحقق آن نیز جز با اعمال زور، قهر و خشونت ممکن نمی‌باشد. چنین خواستی در منطق استراتژی پیکار سیاسی مسالمت‌آمیز نمی‌گنجد. مرادف مقوله «سرنگونی» در تفکر و فرهنگ مشی سیاسی مسالمت‌آمیز، «تناوب حکومت» است که فرجام یک انتخابات آزاد می‌باشد. اگر روزی در سایه مبارزات مردم و نیروهای سیاسی آزادخواه و عوامل داخلی و خارجی دیگر، حکومتی در جمهوری اسلامی تن به یک انتخابات آزاد بدهد، آن حکومت رئیس‌جمهور فعلی حجت‌الاسلام رفسنجانی و به طریق اولی ناطق نوری نامزد احتمالی بعدی نخواهد بود. رسالت مشی سیاسی مسالمت‌آمیز، درست در ایجاد چنان تحولی در جامعه سیاسی کشور است که بتواند چنین تغییراتی را در روینای سیاسی کشور بوجود آورد. به‌نظر من اصرار بر حفظ شعار سرنگونی در اندام یک استراتژی سیاسی مسالمت‌آمیز، جز استمرار عناصری از ایدئولوژی و فرهنگ گذشته در ذهن برخی از ما، علیرغم تکامل فکری ما به سوی فرهنگ سوسیال‌دمکراسی و پیکارگران پیگیر چپ آزادخواه نیست. نباید از نظر دور داشت که حزب ما سالها مبلغ شعار سرنگونی بود. لذا حضور این شعار هنوز در ذهن برخی از ما پیامد طبیعی آن است. تغییر و تحول در اندیشه و رفتار ما یک‌روزه بدست نیامده و محصول سالها تعمق و تجربه‌اندوزی است. نگاهی به فرمولبندیها و شعارهای محوری ما طی کنگره‌ها این روند را منعکس می‌سازد:

- شعار در کنگره اول حزب دمکراتیک مردم ایران عبارت بود از: «مبارزه در راه سرنگونی جمهوری اسلامی، به‌مثابه مبرم‌ترین وظیفه».

- شعار کنگره دوم عبارت بود از: «مبارزه در راه پایان دادن به حکومت استبدادی - ارتجاعی جمهوری اسلامی».

- و بالاخره در کنگره سوم به اشاره‌ای گذرا به استراتژی مبارزاتی علیه رژیم جمهوری اسلامی «به‌قصد کنار زدن» آن و برقراری یک جمهوری آزاد مبتنی بر حقوق بشر کفایت کردیم.

با وجود تفاوت‌های محسوس در فاصله گرفتن از شعار سرنگونی از یک کنگره به کنگره دیگر، معیناً از کنگره سوم به این سوست که در اسناد شورای مرکزی، به‌تدریج شالوده یک استراتژی سیاسی مسالمت‌آمیز برای مردم‌سالاری پی‌ریزی می‌شود و برخورد مثبت و پویا به امر پیکار برای آزادی و مردم‌سالاری، جای برخورد نفی‌گرایانه و شعارگونه را می‌گیرد. این دگرذیسی در تفکر و رفتار ما هنوز ادامه دارد و در حال شکل‌یابی نهایی است. این تغییرات به‌طور عمده، پیامد دو عامل مهم زیر است:

۱. قبل از هر چیز نقد لنینیسم در زمینه مقوله‌هایی چون آزادی و دمکراسی و سایر مبانی آن. زیرا بدون مرزبندی با لنینیسم و رهایی از تفکر و تئوریهای کمیتزنی، امکان دستیابی به درک درستی از آزادی و دموکراسی و پی‌ریزی مشی سیاسی مسالمت‌آمیز و اصلاح‌طلبانه، مقدور نبود.
۲. پیدایش تغییرات محسوس در اوضاع و احوال کشور. زمان کنگره اول و دوم مصادف با جنگ ایران و عراق و دوران تاریک و خفقان‌آور سرکوبگریهای بی‌رحمانه و کشتار نیروهای چپ و اپوزیسیون از هر گروه و گرایش بود و نفس از کسی بر نمی‌آمد. حال آنکه وضع در جامعه سیاسی سالهای اخیر به‌طور نسبی با گذشته و آن روزگار وحشت عمومی تفاوت کرده و سرزندگی بیشتری یافته است. بدیهی است تا این وضع پابرجاست، تحولات سیاسی ایران، استراتژی دیگری را می‌طلبد. در بحث‌های بعدی روی آن مکث بیشتری خواهد شد.

آنچه ما را در پی بردن به تناقض میان شعار سرنگونی با مشی سیاسی مسالمت‌آمیز یاری رساند و به انصراف قطعی از آن مصمم گرداند تأمل در نکات زیر بود: در استراتژی سرنگونی، هدف اعلام‌شده تصرف اهرهای قدرت و حکومت است. و این کار در هیچ رژیمی جز با قهر و خشونت و حتی دست‌یازیدن به عملیات مسلحانه، میسر نمی‌باشد. حتی حکومت لیبرال‌منش دکتر مصدق، در برابر شورش مسلحانه کودتاچیان در ۲۸ مرداد، ساعتها جنگید. سالوادر آئنده رئیس‌جمهور

پاسیفیست شیلی، مسلسل بدست جان سپرد. چه رسد به رژیم قهار جمهوری اسلامی! حزب سیاسی که هدف خود را سرنگونی یک رژیم اعلام می‌کند باید اسباب آن را نیز فراهم سازد و استراتژی سیاسی مناسبی را اتخاذ نماید. حال آنکه در استراتژی پیکار سیاسی مسالمت‌آمیز برای مردم‌سالاری و وظیفه مبرم و مقدم فراهم ساختن تغییر و تحول در درون جامعه سیاسی کشور و تکوین و برپایی یک جامعه مدنی پویاست. مبارزه برای برقراری آزادیها، آزادی مطبوعات و بیان، ایجاد نهادهای دموکراتیک نظیر احزاب و انجمنها و سندیکاها و اشاعه فرهنگ دموکراسی، محور اصلی آن را تشکیل می‌دهد. بدون شکستن جو خفقان و تأمین حداقل آزادیها، هیچ کاری جز تروریسم و بمب‌گذاری ممکن نیست. تظاهرات خیابانی، راه‌پیمایی‌های میلیونی، اعتصابات سرتاسری در قبل از انقلاب بهمن، حاصل شکستن جو خفقان و فراهم آمدن نوهی آزادی در کشور بود. در استراتژی پیکار سیاسی مسالمت‌آمیز برای مردم‌سالاری، تأمین حاکمیت مردم، فرجام منطقی مبارزه پرتلاش و نسبتاً طولانی مردم و نیروهای سیاسی آزادیخواه کشور برای مردم‌سالاری است. اینکه کدام نیرو، چه گرایش و طیف سیاسی پیروز خواهد شد و یا چه رژیمی از درون صندوقهای رأی سر بر خواهد آورد، منوط به تناسب نیروها و شایستگی و درجه نفوذ معنوی آنها در میان مردم خواهد بود. از این جاست که اهمیت پیکار برای آزادیها در درون همین جمهوری اسلامی و تحول جامعه مدنی در این سمت و سوی برجستگی نمایان می‌شود. اشکال ساختاری مشی مبارزاتی پیشنهادی کسانی که شعار سرنگونی از راه سیاسی مسالمت‌آمیز را مطرح می‌سازند، در این است که از همان آغاز به‌طور جبهه‌ای در برابر رژیم استبدادی حاکم قرار می‌گیرند، زیرا علناً و عملاً خود را به‌صورت رقیب و جاننشین در برابر وی قرار می‌دهد که قصد سرنگونی او را دارد. چنین موضعی را فقط یک دولت به‌غایت آزادیخواه دمکرات تحمل می‌نماید. اما در شرایط جمهوری اسلامی چنین حزب و جریانی از آغاز مجبور به فعالیت زیرزمینی و غیرقانونی است و اگر فعالیت او جدی و مؤثر باشد بی‌تردید با خشونت و قهر از سوی رژیم مواجه شده و بناچار عکس‌العمل نیز شکل خشن و قهرآمیز به خود خواهد گرفت و عملاً مشی سیاسی مسالمت‌آمیز روی کاغذ خواهد ماند.

شاید نیازی به تأکید نباشد که همه استدلال من در مورد مشی سیاسی و استراتژی پیکار، مربوط به درون کشور است. من معتقد نیستم که ما دو استراتژی، یکی برای داخل کشور و دیگری برای خارج کشور داریم. سازهای ما در مسائل اساسی و از جمله در استراتژی پیکار برای مردم‌سالاری، باید با تلاشگران راه آزادی و دموکراسی در ایران هماهنگ و هم‌صدا باشد. این وظیفه‌ها و شکل اقدامات و نوع تبلیغات و احیاناً زبان است که می‌تواند متفاوت باشد. پیکار در خارج کشور اگر با مبارزات و مبارزان درون کشور در پیوند و در خدمت آن نباشد، کار به جایی نخواهد برد. به باور من باید چنان عمل کرد و آنچنان سیاستی را پیش گرفت و با زبانی سخن گفت که گویی در ایران هستیم. □

قصد من در اینجا توضیح راه‌حل پیشنهادی خود: استراتژی پیکار مسالمت‌آمیز برای مردم‌سالاری است.

قبل از پرداختن به این موضوع لازم می‌بینم یکی دو نکته ضروری را مجدداً خاطر نشان سازم:

۱. نقطه حرکت ما در بررسی این موضوع، درون کشور، مردم ایران و نیروهای سیاسی آن است که وسیله نقل و انتقال هر مشی سیاسی و بازیگران اصلی آنند. من معتقد نیستم که ما دو استراتژی مضموناً متفاوت از یکدیگر، یکی برای داخل و دیگری برای خارج کشور داریم. سازهای ما در مسائل اساسی و از جمله در استراتژی پیکار برای مردم‌سالاری باید با تلاشگران راه آزادی و دموکراسی در ایران هم‌صدا و هماهنگ باشد. این وظیفه‌ها و شکل اقدامات و نوع تبلیغات و احیاناً زبان است که می‌تواند متفاوت باشد. پیکار در خارج کشور اگر با مبارزات و مبارزان درون کشور در پیوند و در خدمت آنها نباشد کار به جایی نخواهد برد. به باور من ما باید در خارج کشور چنان عمل کنیم و آنچنان سیاستی را در پیش بگیریم و با زبانی سخن بگویم که گویی در ایران هستیم.

۲. استراتژی پیکار سیاسی مسالمت‌آمیز در تقابل با همه طرحها و راه‌حلهایی مطرح می‌شود که شعار آنها سرنگونی دولت جمهوری اسلامی است. این حکم هم شامل مشی قهرآمیز مسلحانه و چریک شهری می‌شود و هم استراتژی مبارزاتی دیگری را در بر می‌گیرد که قصد اعلام‌شده آن سرنگونی دولت بر سر کار می‌باشد، که به تفصیل در بخش اول این نوشته به آن پرداخته‌ام... مخالفت من با این شعار و هدف اعلام‌شده سرنگونی به دلایل زیر است:

اولاً: سرنگونی چون مفهومی جز برانداختن یک رژیم حاکم و دولت بر سر کار، برافکندن آن از اریکه قدرت معنایی ندارد، تحقق آن نیز جز با اعمال زور و قهر و خشونت ممکن نیست. اشکال ساختاری مشی سرنگونی در این است که از همان آغاز بصورت جبهه‌ای، رو در روی رژیم استبدادی حاکم قرار می‌گیرد و عملاً خود را به‌صورت رقیب و جاننشین در برابر وی قرار می‌دهد که قصد براندازی او را دارد. چنین حزب و جریان سیاسی از آغاز مجبور به فعالیت زیرزمینی و غیرقانونی است و اگر فعالیت او جدی و مؤثر باشد، بی‌تردید با خشونت و قهر از سوی رژیم مواجه شده و بناچار عکس‌العمل او نیز شکل خشونت‌بار و قهرآمیز به خود خواهد گرفت و هرگز قادر به ایجاد یک جنبش توده‌ای آزادیخواهی نخواهد شد و از حدود عملیات چریک شهری و تروریسم تجاوز نخواهد کرد.

ثانیاً: این مشی سیاسی و مبارزاتی در تناقض با قید اول است که در بالا به آن اشاره کردم. لذا عملاً یک شعار خارج‌کشوری باقی خواهد ماند. چون جریانهای سیاسی ملی و ملی-اسلامی و سایر جریانهای آزادیخواه درون کشور طرفدار چنین شعارهایی نیستند. زیرا در درجه اول خواهان فعالیت علنی در صحنه سیاسی کشورند. تأکید آن لازم است که اگر این نیروها شعار سرنگونی نمی‌دهند و بر آتش قهر و خشونت و شورش و عصیان نمی‌دمند، بدان جهت نیست که در داخل کشورند و گویا جرأت نمی‌کنند. علت اصلی تجربه‌های تلخ گذشته در ایران و جهان و تجزیه و تحلیل آنها از اوضاع کشور در بطن شرایط خطرناک و شکننده منطقه و ناشی از نگرانی‌شان از جنگ داخلی و هرج و مرج و مخاطراتی است که تمامیت ارضی کشور و حتی سرنوشت آزادی و مردم‌سالاری را تهدید می‌کند.

جوهر استراتژی پیکار سیاسی مسالمت‌آمیز این است که بتواند در سایه مبارزات مردم و نیروهای سیاسی آزادیخواه و با استفاده از همه عوامل داخلی و بین‌المللی آنچنان تغییر و تحولات و پویایی در جامعه مدنی ایران بوجود آورد و مآلاً در روبنای سیاسی کشور اثر بگذارد که میهن ما گام به گام قدم در شاهراه آزادی و مردم‌سالاری بگذارد بدون آنکه دچار مخاطرات بالاگردد. در این استراتژی هدف مردم‌سالاری و شیوه دستیابی به آن پیکار سیاسی مسالمت‌آمیز است. این مشی همه اشکال مبارزاتی جز شیوه قهرآمیز مسلحانه، جنگهای چریکی شهری، بمب‌گذاری، ترور، تخریب اماکن عمومی و ثروتهای ملی را در بر می‌گیرد. مبارزه برای تأمین آزادیهای اولیه برپایه الزامات منشور جهانی حقوق بشر و حقوق ملت مندرج در همین قانون اساسی جمهوری اسلامی، مبارزه برای تأمین پیش‌شرطهای یک انتخابات آزاد که خطوط اصلی آن از سوی نیروهای سیاسی درون و خارج کشور اعلام گردیده است، سازماندهی اعتصاب، برگزاری میتینگ و نمایشات مسالمت‌آمیز و نظایر آنها، تماماً در چارچوب استراتژی پیکار سیاسی مسالمت‌آمیز برای مردم‌سالاری قرار می‌گیرند.

ما کاملاً واقفیم که پیشبرد این مشی سیاسی را در جمهوری اسلامی با همه دشواریهای موجود مطرح می‌کنیم و توهم چندانی هم نداریم. منتها در این چالش سرنوشت‌ساز از این اصل و باور حرکت می‌کنیم که همه چیز در گرو مبارزه مردم و نیروهای سیاسی آزادیخواه و فرجام آن بسته به تناسب نیروهاست. بدون پیکار و

مشارکت فعال مردم، کسی آزادی را به ملت ایران هدیه نخواهد کرد. اگر تا یک سال بعد از انقلاب بهمین که حکومت در دست ائتلافی از نیروهای ملی و ملی - اسلامی قرار داشت، آزادی مطبوعات و بیان بطور نسبی فراهم بود، اگر شرکت در انتخابات مجلس بدون مداخله خشن شورای نگهبان برگزار می‌شد، اگر اشخاصی نظیر بنی‌صدر، احمد مدنی، مکرری و حبیبی نامزد ریاست جمهوری بودند و موفقیت نیز با بنی‌صدر و مدنی بود، ناشی از تناسب نیروها در آن ایام بود. اگر در ماههای آغازین انقلاب خانها دست به تظاهرات می‌زدند تا رعایت یا عدم رعایت حجاب آزاد باشد و آیت‌الله خمینی از زبان آیت‌الله طالقانی توصیه می‌کرد مزاحم بانوان نباشند، ناشی از همین تناسب نیروها بود. روحانیت خط امامی بتدریج و در فقدان یک جبهه متحد آزادیخواهان و با استفاده از جدال و چنددستگی میان آنان و فرصت طلبی و ضعف برخی‌ها، موفق گردید آزادیهای بدست آمده از انقلاب را گام به گام از جنگ مردم در آورد. وقتی آیت‌الله خمینی در سخنرانی ۲۷ مرداد ۱۳۵۸ فریاد کشید: «اگر ما از اول... بطور انقلابی عمل کرده بودیم و قلم تمام مطبوعات مزدور را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و رؤسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزبهای فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و رؤسای آنها را به جزای خودشان رسانده بودیم و چوبهای دار را در میدانهای بزرگ برپا کرده بودیم و فاسدین و فاسدین را درو کرده بودیم، این زحمتها پیش نمی‌آمد... و من توبه می‌کنم از این اشتباهی که کردیم»، واقعاً به این علت نبود که از اول «انقلابی» عمل نکردند. در بادی امر صاف و ساده به آن قادر نبودند. گناه از ماها بود که از ابتدا از دولت موقت حمایت نکردیم و دور او حلقه نزدیم. خطای ما بود که به بهانه خطر ناموجود امپریالیسم خطر بالقوه‌ای را که آزادیهای شکسته موجود را تهدید می‌نمود نادیده انگاشتیم. و اساساً درک درستی از آزادی نداشتیم. اندیشه پرداز «لیبرالیسم»، «انقلاب» و «ضدانقلاب» که با چماق آن مهندس بازرگان و حکومت او را خوار و ذلیل و بی‌اعتبار کردند ما بودیم. این اصطلاحات و مقوله‌ها را ما در دهان آوردیم. گناه از کسانی بود که با الهام از بلشویکها به دنبال انقلاب بی‌درپی بودند و می‌خواستند به تقلید از آن انقلاب، «انقلاب بورژوا - دمکراتیک» بهمین را به «انقلاب پرولتری» آن حداکثر تا «اکتبر» همان سال ارتقا دهند و با این نیت به اقدامات مسلحانه در میان «خلق‌های» ایران دست زدند. باید منصفانه اذعان کرد که در پیدایش قهر و خشونت در جامعه، سهمی داشته‌ایم و یا لاقلاً بیبوده بهانه بدست انحصارطلبان و سلطه‌جویان دادیم. نیت ما هرچه بود در چیدن سنگ‌فرشهای جهنم استبداد نقشی داشته‌ایم.

این سؤال مطرح است که چرا نمی‌توان با پیکار مردم و نیروهای سیاسی آزادیخواه بار دیگر گام به گام اوضاع و احوال و فضای سیاسی مشابه آن دوران را احیا نمود؟ و در چنان فضای سیاسی، جامعه را با پیکار سیاسی مسالمت آمیز و برگزاری یک انتخابات آزاد بسوی مردم سالاری سوق داد؟ به‌ویژه آن که وضع روحی جامعه در جهت مساعدی تغییر یافته است. اگر در آغاز انقلاب، رهبر بلامنافع آن و روحانیون در اوج محبوبیت، مردم و قاطبه نیروهای سیاسی حامی آن بودند، اینکه نه آیت‌الله خمینی در میان است و نه روحانیون حاکم از مشروعیت و اعتبار آن چنانی برخوردارند. برخلاف آن ایام اینکه چشم امید مردم به همان نیروهای ملی و ملی - اسلامی «لیبرال» و سایر جریانات سیاسی آزادیخواه دوخته شده است. این ایراد به ما گرفته می‌شود و ما را متهم به ساده‌لوحی می‌کنند که چگونه انتظار داریم که رژیم حاکم به نیروهای خارج از مدار حاکمیت و مخالفان خود اجازه فعالیت آزاد بدهد و به درستی به دهها نمونه از رفتار خشونت آمیز دست‌اندرکاران و به نبود نرمش سیاسی اشاره می‌کنند و قوانین موجود و اصل ولایت فقیه را شاهد می‌آورند. اینها بی‌تردید مشکلات واقعی است. اما قبل از پاسخ به آن من این سؤال را مطرح می‌کنم که اگر حاکمیت به کسانی که از آزادی بیان و مطبوعات و تشکل احزاب و برگزاری میتینگ و نمایش خیابانی مسالمت آمیز سخن می‌گویند اجازه فعالیت ندهد، پس چگونه برای کسانی که منظور خود را از بسیج مردم، برانگیختن آنها به رویارویی با رژیم به قصد ازپیش‌اعلام شده سرنگونی آن اعلام می‌کنند، چنین اجازه‌ای خواهند داد؟ مگر اینکه منظور مبارزه زیرزمینی در ایران و نشستن در خارج کشور و این تصور باشد که می‌توان مبارزه مردم را از راه دور و به کمک رادار و امواج هدایت نمود. لذا اگر واقع بین باشیم و شعار ندهیم باید پذیرفت که اگر شانس برای موفقیت هست در همان استراتژی پیکار پیشنهادی ماست.

اما چنین نیست که در ایران امروز امکان مبارزه سیاسی مسالمت آمیز برای آزادی وجود ندارد. جمهوری اسلامی نظام سرشار از تناقضات است. جمهوری اسلامی رژیم به‌غایت استبدادی است، اما توتالیتر نیست. مراکز قدرت متعددی وجود دارد. اساساً ساختار مذهبی شیعه تمرکزپذیر نیست. اضافه بر آن اوضاع سیاسی و عمومی کشور با سالهای اول انقلاب و الزامات و تنگناهای ناشی از جنگ ایران و عراق متفاوت است. سالهاست که دولت جمهوری اسلامی گریبانگیر معضلات عدیده‌ای است. حاکمان کنونی عدم کفایت و کارآیی خود را در اداره امور کشور به‌عیان نشان داده و از اعتبار افتاده‌اند. ناراضی مردم و خشم عمومی از روحانیون حاکم برکسی پوشیده نیست. فریاد و فغان حتی از درون آنان بر هواس است. کار به جایی کشیده است که موضوع ولایت فقیه و موقعیت رهبر روحانی رژیم و ضرورت جدایی دین از دولتمداری به مطبوعات و اعلامیه‌های علنی کشیده است. نشریات خارج از مدار حاکمیت رو به فزونی است، ولو اینکه هنوز مستقیماً در حوزه سیاست وارد نمی‌شوند. کارزار چند ماه اخیر در رابطه با انتخابات مجلس پنجم رویهمرفته جالب و امیدبخش بود. اینکه نیروهای هوادار جبهه ملی، نهضت آزادی، حزب ملت ایران و یا تحت نام تلاشگران انتخابات آزاد، علناً وارد عرصه پیکار شده‌اند. رهبران آنها مستقیماً و یا با انتشار اعلامیه‌ها و نامه‌های سرگشاده مشترک با امضای دهها و گاه چندصد نفر، صریحاً موضوع و ضرورت برقراری آزادیها و مردم سالاری و جمهور مردم را که عملاً نفی ولایت فقیه است مطرح می‌سازند و به انتقادات تند و گزنده علیه رژیم می‌پردازند. نه کسی بیم دارد و نه بمانند گذشته مزاحم آنها می‌شوند. درست است که هنوز روزنامه‌های دولتی از انتشار اعلامیه‌ها و خیر فعالیت آنها خودداری می‌کنند، اما صرفنظر از اینکه نفس این کار نوعی استفاده از شیوه‌های سیاسی برای مقابله با اپوزیسیون است تا اعمال خشونت و سرکوب که تا دیروز به‌شدت رایج بود و این در حد خود دستاوردی برای نیروهای آزادیخواه ایران است، بطور کلی قصد اصلی مقامات که جلوگیری از رسیدن پیام اپوزیسیون درون کشور به مردم است، حاصل نمی‌شود. زیرا همه آن اعلامیه‌ها و نامه‌های سرگشاده و مصاحبه‌های متعدد و بی‌محابای رهبران اپوزیسیون درون کشور از رادیوهای مختلف خارجی که میلیونها نفر شنونده در ایران دارد به گوش مردم می‌رسد، درحالی که تیراژ روزنامه‌های وابسته به رژیم از چند هزار و در بهترین حالت، چندده هزار تجاوز نمی‌کند و براساس نظرسنجی‌ها اساساً مردم رغبتی به خواندن مطبوعات دولتی نشان نمی‌دهند. به‌یاد بیاوریم که همین چند سال پیش چه بر سر امضاکنندگان نامه بسیار ملایم ۹۰ نفری به رئیس‌جمهور کشور آوردند. بیست و چند نفر را بازداشت کردند و عده‌ای را شکنجه کردند و حرکت را در نطفه خفه نمودند.

این وضع و شرایط جدید معلول چیست؟

آیا زمامداران جمهوری اسلامی سر عقل آمده و طرفدار باز شدن فضای سیاسی و آزادیخواه شده‌اند؟ چنانکه در بخش اول این مقاله تأکید نمودم، به‌نظر من علت اصلی آن بن‌بست همه‌جانبه رژیم در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و کشورداری است که به آن انزوای بین‌المللی و فشارهای معین جهانی نیز اضافه

شده است. رژیم دیگر قادر به حکومت کردن به شیوه سابق نیست. اما موضوع ابعاد دیگری هم دارد و فراتر از آن است. عامل ذهنی نیز با استفاده از این شرایط و متأثر از آن وارد میدان شده است. اگر پاسخ به سؤال بالا در مقیاس کل رژیم منفی باشد در رابطه با بخشی یا عناصری از آن منفی نیست. مثلاً حرکت دکتر سروش و همفکران او کم‌اهمیت نمی‌باشد. افکار او به‌یقین بازتاب تفکر و موضع جناحی از هیأت حاکمه و هواداران او نیز هست. جنبه‌هایی از افکار دکتر سروش بسیار پایه‌ای است. زیرا اصل ولایت فقیه و نقش روحانیون را در دولتمداری و در جامعه زیر سؤال می‌برد و جانبدار سکولاریزاسیون نظام است. افکار سروش در میان بخش مهمی از دانشجویان اسلامی و روحانیون، طرفداران جدی و منبسط دارد. کشانده شدن نیروهای اسلامی بسوی جنبش آزادیخواهی و طرفداران نظریه جدایی دین از دولت، در استراتژی پیکار سیاسی مسالمت‌آمیز برای مردم‌سالاری، در شرایط جمهوری اسلامی، جای برجسته‌ای دارد. زیرا لازمه پیروزی این استراتژی در جدایی و فاصله گرفتن هرچه بیشتر نیروهای اسلامی از حاکمیت کنونی مبتنی بر ولایت فقیه و همسویی و پیوستن آنها به نیروهای آزادیخواه و لائیک خارج از مدار حاکمیت است. موضوع به دکتر سروش و همفکران او محدود نمی‌شود. در این کارزار باید جریان‌ها شناخته شده دیگر را، مثلاً روزنامه سلام، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، بخشی از انجمنهای اسلامی دانشجویان و دفتر تحکیم وحدت و غیره را که هرکدام به نحوی و تا اندازه‌ای با جناحهای راست افراطی رژیم فاصله گرفته‌اند از نظر دور نداشت و به حساب آورد. سؤال در یکی شدن ما با آنها و یا آنها با ما نیست بلکه در برداشتن قدمهای مشترک و همسو برای زوال تدریجی و بی‌اثر ساختن اصل ولایت فقیه در جمهوری اسلامی است. نزاع دو جناح اصلی رژیم نیز که درگیری آنها در جریان انتخابات دوره پنجم علنی شد و در دور دوم شدیدتر و حالت تعرضی به خود گرفت، در حد خود شایان توجه است. یک استراتژی پیکار سیاسی مسالمت‌آمیز بی‌آنکه چشم امید به این‌گونه منازعات بدو زد و یا مبارزه خود را تا حد درگیری جناحهای هیأت حاکمه تقلیل دهد و زیر علم این یا آن جناح سینه بزند، نسبت به فرجام آن حساسیت دارد. جنگ قدرت است اما پشت سر آن مسائل جدی عمل می‌کند. اختلاف آنها واقعی است نه جنگ زرگری. این اختلاف ریشه در زمینه‌های سیاست اقتصادی و سیاست خارجی دارد. اثرات آن حتی تا اندازه‌ای در بازتر یا بسته‌تر کردن فضای سیاسی کشور محسوس است. تهاجمات اخیر عناصر راست افراطی تحت نام انصار حزب‌الله، موضع‌گیریهایی رهبر روحانی رژیم و برخی دیگر از جناح رسانته‌ها شاهد آن است. برخلاف پیش‌بینی‌ها و ارزیابی‌های چند ماه قبل قاطبه مفسران داخلی و خارج مبنی بر اینکه جناح ارتجاعی و قشری‌تر روحانیت مبارزه به رهبری ناطق نوری کرسیهای مجلس پنجم را به انحصار خود درخواهد آورد، علیرغم همه زورگوییها بدست شورای نگهبان و تقلبات گوناگون، این جناح در دستیابی به این هدف ناکام ماند. فضای سیاسی بعد از انتخابات مجلس پنجم به‌ویژه تا انتخابات ریاست جمهوری شدیداً از این رقابت متأثر خواهد بود. تمام عوامل عینی: اقتصادی - سیاسی داخل و خارج کشور که موجب این دوستگی گردید، به‌خاطر افزایش مشکلات عمومی کشور، رشد فزاینده نارضایتی‌ها و افزایش احتمالی فشارهای بین‌المللی، با قوت بیشتری عمل خواهند کرد. امید می‌رود که این وضع شرایط را برای آزادی عمل و تحرک بیشتر نیروهای سوم خارج از مدار حاکمیت آماده‌تر سازد.

اهمیت استراتژی پیکار سیاسی مسالمت‌آمیز برای مردم‌سالاری در رسالت آن به اثرگذاری بر جامعه سیاسی - مدنی و در دگرگون ساختن آن است. هدف بلافاصله این استراتژی تلاش برای ایجاد نهادهای دموکراتیک و ترویج و پرورش و جان انداختن فرهنگ دموکراسی تا حد ممکن، در درون همین جامعه امروز است. مینیاتور جامعه نوین فردا و عناصر اصلی و پایدار آن در درون جامعه کهنه و محکوم به زوال کنونی تکرین‌یافتنی است. تنها چنین دستاوردی ضامن بقا و گسترش آزادی و دموکراسی در فردای جمهوری اسلامی است. تفاوت ویژگی استراتژی پیکار سیاسی مسالمت‌آمیز برای مردم‌سالاری با پیکار سیاسی برای سرنگونی از جمله در این است، که اولی تحول خود جامعه را در نظر دارد تا چنان زمینه و شرایطی فراهم آورد که بتوان با درد و خشونت و قهر کمتر و طی یک روند سیاسی نسبتاً آرام و در نهایت از طریق یک انتخابات نسبتاً آزاد به حاکمیت مردم دست یافت. حال آنکه در استراتژی پیکار سیاسی به‌قصد سرنگونی، براندازی رژیم حاکم و کسب قدرت وسوسه اصلی و بلافاصله است. در این سیستم فکری جایی برای این احتمال که رژیم تحت شرایطی که اساساً ناشی از تلاش مبارزان راه آزادی است، مخالفان و معارضان را تحمل کند و تسامح نشان دهد و یا امکانی برای تغییرات در جهت باز شدن فضای سیاسی و ایجاد محمل‌های دموکراتیک علنی و قانونی وجود ندارد. در این نظام فکری زور در برابر زور قرار دارد. اگر صحبت از اعتصاب و تظاهرات مردم است که بناچار غیرقانونی نیز هست، به‌قصد رودرویی با رژیم برای فرسودن و درهم شکستن آن است. بدیهی است که قهر و خشونت در این مشی سیاسی ذاتی آن است. زیرا طرف ما یک رژیم جبار است و هیچ نیرویی را که هدف اعلام‌شده‌اش سرنگونی او باشد تحمل نخواهد کرد. سؤال مهم دیگر این است که آیا تحولات سیاسی ایران حتماً طبق استراتژی پیشنهادی ما و از راه مسالمت‌آمیز صورت خواهد گرفت؟ آیا اساساً این استراتژی در شرایط جمهوری اسلامی شانس پیروزی دارد؟ پیشگویی در این باره و اساساً هر سناریوی دیگر، آن هم به‌صورت پاسخ قاطعانه و مثبت، دور از عقل سلیم است. اوضاع ایران پیچیده‌تر و نیروهای داخلی و خارجی مؤثر در سرنوشت آن متعدّدتر از آنند که بتوان سلسله تحولات سیاسی در ایران را در این یا آن جهت قانونمندانه ترسیم نمود. حوادث پیش‌بینی‌شده و غیرمترقبه‌ای می‌تواند روند رویدادها را برای مدتی تغییر دهد و یا مانع پیشرفت آنها باشد و یا تسریع کند. حتی تحریکات و اقدامات قدرتهای خارجی قادر است اوضاع را دگرگون سازد. واقعیت این است که تحول سیاسی مسالمت‌آمیز اساساً و در درجه اول بسته به توانمندی نیروهای سیاسی آزادیخواه و مشارکت واقعی و فعال توده مردم در این پیکار است. پیوند این دو نیرو شرط لازم برای پیروزی آن است، ولی هنوز آزادیخواهان، بالفعل نیروی ضعیفی‌اند و موقعیشان نیز شکننده است. اما این وضع می‌تواند در شرایط بحرانی کشور به‌سرعت در جهت مثبت تحول بیاید. متأسفانه هنوز مردم در صحنه سیاسی حضور فعال ندارند. نارضایتی‌ها فراوان است، اما از حد شکایت و اعتراض به شرایط طاقت‌فرسای معیشتی و گرانی‌ها، مشکل مسکن و آب و امثال آن تجاوز نمی‌کند. و هر از چندگاه خشم و عصبانیت مردم به‌صورت انفجاری در شهرهای مختلف بروز می‌کند و دوباره خاموش می‌شود.

بدیهی است که بار اصلی مسئولیت پیش آمدن این شورشها و عصیانها بر دوش حاکمان جمهوری اسلامی است که همچنان از فعالیت آزاد سندیکاها و مطبوعات و تجمعات مستقل و خارج از مدار کنترل دولت مخالف می‌کند. تا وقتی آزادی بیان و گردهمایی و راه‌پیمایی مسالمت‌آمیز مجاز نباشد، تا مردم بتوانند ناخشنودی و خواسته‌های ناشی از معضلات روزمره زندگی خود را از مجاری آن و راههای سیاسی و مسالمت‌آمیز مطرح ساخته، در جهت حل آنها بکوشند، حرکات خودجوش و انفجاری که جلوگیری و مهار آنها ناممکن است، اجتناب‌ناپذیر می‌باشد.

از آنجاکه این‌گونه شورشها و عصیانها بارها از شهرهای مختلف شروع شده است و اگر وضع به همین منوال پیش برود و فضای سیاسی باز نشود تکرار خواهد شد، این سؤال مطرح است که موضع یک جریان سیاسی چپ دموکرات و معتقد به مشی سیاسی مسالمت‌آمیز و باورمند به عدالت اجتماعی و حامی محرومان، در برابر چنین حرکتی که هزاران نفر از توده مردم در آن شرکت می‌کنند چه می‌باشد.

تأکید چند نکته ضرورت دارد:

۱. ما طغیان روحی توده مردم عصبانی و ناراضی را که هر از چندی خودانگیخته به خیابانها ریخته، ادارات و مؤسسات و ماشین و وسایل دولتی را به آتش می‌کشند، در و بنجره ما را می‌شکنند و با عوامل سرکوبگر رژیم درگیر می‌شوند کاملاً درک می‌کنیم و اساساً رژیم جمهوری اسلامی را مسئول به وجود آمدن این وضع می‌دانیم. ما این عملیات را نه تقیح می‌کنیم، نه در برابر آن می‌ایستیم و نه به عنوان شیوه مبارزه تشویق می‌کنیم. شیوه مقابله و فرو نشاندن این گونه پشامدها را از سوی رژیم که همواره در نهایت خشونت و کشت و کشتار مردم صورت گرفته است، نادرست می‌دانیم و محکوم می‌سازیم. راههای متعدد و مسالمت آمیزی برای برقراری آرامش و پراکندن مردم عاصی و کاهش تنشهای خیابانی، در همه جای دنیای متمدن متداول است که با توسل به آن می‌توان لاقط جلود خونی و کشتار انسانها را گرفت.

۲. اما چشم امید به این شورشهای کور و عصبانهای خودجوش دوختن و تشویق آن، انتظار دستیابی به آزادی و مردم‌سالاری از این راه، بادکاشتن و طوفان درو کردن است. سرنوشت یک ملت و کشور و تحقق امر آزادی و مردم‌سالاری را نمی‌توان بدست مردم عاصی و عصبانی خیابانها سپرد. توصیه شرکت در این عملیات به امید کنترل و هدایت آنها بسوی یک جنبش سیاسی و هدفمند، ساده‌اندیشی و توهمی بیش نیست. عملیات این چنینی رهبران و گردانندگان ویژه خود را دارد. کسانی در رأس آن قرار می‌گیرند و از سوی مردم استقبال می‌شوند که همین توده‌های از خود بیخود شده را به تخریب بیشتر و آتش سوزی و غارت بیشتر تشویق کنند، نه به آرامش و تعقل و خویش داری. فقط گروهها، جریانها و احزاب افراطی راست و چپ، که خود حاملان استبدادی از نوع دیگرند، اقبال درآمیختن و بهره‌برداری از جنبشهای کور و عصبانی را دارند. اگر احزاب و نیروهای سیاسی آزادیخواه و معتقد به مشی سیاسی، آنچنان توانمند و در میان توده‌ها صاحب نفوذ باشند که بتوانند این گونه حرکات انفجاری را مهار کرده و تحت کنترل درآورند، در آن صورت با زحمت به مراتب کمتر می‌توانستند قبل از واقعه، همان توده ناراضی را در مسیر یک حرکت سیاسی هدفمند و سرنوشت‌ساز هدایت کنند.

۳. این نظر که هر جا توده است جای ما آنجاست، در همه حالت درست نیست. کیش توده پرستی کور و گفتن این که توده‌ها خطاناپذیرند، همواره با واقعیتهای تاریخی نمی‌خواند. بویژه در شرایط بحران روحی جامعه ناشی از فقر و محرومیت عمومی و آن هنگام که توده‌های محروم جان به لب رسیده به خیابانها ریخته باشند. متأسفانه در اغلب موارد میدان‌دار چنین صحنه‌هایی، عوامفریبان و سوداگران سیاسی اند که با وعده و وعیدهای دل‌خوش‌کن بر امواج دریای خشم و طغیان توده‌ها سوار شده و آن را در جهت امیال خود سوق می‌دهند.

۴. وسوسه ذهنی ماکب قدرت به هر بها و در هر شرایط نیست که تا هر جا بوی آن به مشام ما برسد به استقبال آن بشتابیم و به هر ترفندی با آن قاطی شویم. رسالت ما مبارزه برای آزادی و مردم‌سالاری است تا بر بستر آن بتوانیم در پیکار اساسی تری، برای رفع محرومیتها، رفاه مردم و تأمین عدالت اجتماعی از راه رشد و شکوفایی اقتصاد کشور فعالانه شرکت نماییم. شورشهای کور و عصبان مردم خشم‌آلود محروم، اساساً بیانگر سرخوردگی مردم از رژیم و شدت ناراضی آنهاست و در مواردی نظیر اسلام‌شهر، پژواک جدایی افشار پایه‌ای و توده‌های رژیم از حکومتگران است نه بیشتر از آن. این گونه حرکات اعتراضی با مبارزه برای آزادی و مردم‌سالاری، از یک خانواده و مقوله همسو و واحدی نیستند. تا به حال همه این شورشها به بهانه جلوگیری از آتش سوزی و تخریب اماکن دولتی و حفظ امنیت عمومی با قساوت تمام و کشتار و خونریزی و گناه همراه با دادن برخی امتیازات و رفع بعضی کمبودها خوابانده شده است. اگر این گونه حرکات به تشدید فقر در جامعه و تقویت گرایشهای افراطی راست و سرکوبگر رژیم نینجامد مسلماً در خدمت مبارزان راه آزادی نیست. لذا به دلایل ذکر شده در بالا نمی‌تواند از عناصر استراتژی پیکار مسالمت آمیز برای آزادی و مردم‌سالاری باشد و جزئی از آن را تشکیل دهد.

۵. ما پاسیفیست و دستکش سفید به دست نیستیم و این را بخوبی می‌دانیم که حتی مشی پیکار سیاسی مسالمت آمیز در شرایط رژیمی از نوع جمهوری اسلامی با سلام و صلوات بدست نمی‌آید و ناخواسته در مقاطع و شرایطی، خشونت در آن وارد می‌شود. آنچه ما می‌گوییم این است که خشونت و قهر جزو خصلت و ذاتی مشی سیاسی مسالمت آمیز نیست. ما پیکار سیاسی مسالمت آمیز را فقط به مثابه خصلت اصلی مشی مبارزاتی خود و برای مردم‌سالاری به گونه آلت‌ناتیو در برابر همه اشکال مبارزاتی که خصلت اصلی ذاتی آن، خشونت و قهر است، مطرح می‌سازیم و در این راه از واقعیت جامعه سیاسی کنونی کشور و امکانات موجود در آن حرکت می‌کنیم. هم‌اکنون نیروهای سیاسی خارج از مدار حاکمیت طی ماههای اخیر سنگرهای بدست آورده‌اند که بسادگی پس‌گرفتنی نیست. اپوزیسیون آزادیخواه ایران از سوی حاکمیت به رسمیت شناخته شده و تحمل می‌شود. شرایط عمومی کشور و وضع بین‌المللی قویاً در جهت شکوفایی بیشتر آن عمل می‌کند. مگر کودتایی صورت بگیرد که اثرات آن کوتاه‌مدت خواهد بود. زیرا اگر خودکامگی راه‌حلی بود، جمهوری اسلامی می‌بایست طی این ۱۷ سال بهشت برین می‌شد.

استراتژی پیکار سیاسی مسالمت آمیز برای مردم‌سالاری، چالش سرنوشت‌سازی با حاکمان جمهوری اسلامی است که شانس پیروزی آن چنانکه گفتیم در گرو پیکار نیروهای آزادیخواه باورمند به آن، و این نیز منوط به شدت و وسعت مشارکت مردم در آن است. ما باید بکوشیم برتری و اهمیت سرنوشت‌ساز این استراتژی را برای حال و آینده دموکراسی در ایران به همه نیروهای اپوزیسیون آزادیخواه و مردم ایران روشن کنیم و با تنفیذ آن در توده‌ها به نیروی مادی مقاومت‌ناپذیر مبدل سازیم. و آنی از یاد نبریم که: آزادی گرفتنی است نه دادنی!

«آشتی ملی»، یک ضرورت!

پرویز خادم - ۱۳۷۰

جامعه ما در وضعیت نابسامان اقتصادی با انبوه معضلات اجتماعی بسر می‌برد. برای نجات مردم از مشکلات عظیم اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی موجود در جامعه، و رفع نابسامانیها در زندگی مردم، و ایجاد شرایط مناسب جهت رشد و پیشرفت همه‌جانبه کشور، مقامات رهبری کشور باید به اقدامات اساسی عاجل دست زنند. در این راستا، سیاست «آشتی ملی» ضروری‌ترین اقدامی است که می‌تواند و باید از جانب مسئولان اصلی کشور اتخاذ گردد. دولت ایران باید هرچه سریعتر و پیگیرانه‌تر و قاطعتر سیاست «آشتی ملی» را جهت تأمین مشارکت عمومی مردم در سرنوشت کشور خویش و جلب همه مردم

در فعالیتهای مثبت اجتماعی و سیاسی در جامعه، اجرا نماید. اجرای این سیاست «آشتی ملی»، از طریق: اعلام عفو عمومی در جامعه، تأمین حاکمیت کامل قانون و پروژه اصول مربوط به «حقوق ملت» در قانون اساسی، از بین بردن محدودیتهای فعالیتهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در کشور، و انجام اصلاحات مهم در راستای باز شدن فضای جامعه در همه عرصهها، رعایت همهجانبه حقوق اساسی بشر که در «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و «میثاق بینالمللی حقوق مدنی و سیاسی» بر آن تأکید شده و دولت ایران متعهد به اجرای بدون قید و شرط آنها گشته است، و تأمین صلح پیگیر و همزیستی مسالمت آمیز با دیگر کشورهای جهان - امکان پذیر می باشد. برای پرهیز از کلی گویی، می توان محورهای اصلی چنین سیاستی را بطور مشخص شرح زیر پیشنهاد نمود:

۱. اجرای کامل اصول ۱۹ تا ۴۲ مربوط به فصل «حقوق ملت» در قانون اساسی کشور - که پروژه بر تأمین برابری همه افراد ملت در برابر قانون - تأمین آزادی بیان عقیده، قلم، نشریات و مطبوعات، اجتماعات، راهپیماییها و میتینگهای مسالمت آمیز برای کلیه نیروهای مخالف یا دگراندیش - عدم دخالت در امور داخلی و زندگی خصوصی افراد، مصون بودن مسکن و جان و مال و حیثیت و شغل افراد از تعرضات غیر مسئولانه و غیرقانونی، مصون بودن مکاتبات و مکالمات تلفنی و مخابرات افراد، تأمین امنیت شخصی افراد در جامعه - آزادی فعالیت احزاب و سازمانهای سیاسی، انجمنهای صنفی، کانونهای فرهنگی و هنری، که حتی مخالف سیاسی یا عقیدتی حکومت باشند، بشرط آنکه حاضر به فعالیت در چهارچوب قانون اساسی و با اتکاء به شیوه مسالمت آمیز مبارزه باشند - تأمین محیطی آرام و آسوده، بدور از درگیری و تعرض به حقوق انسانی و جلوگیری از عملکردهای غیرقانونی و خودسرانه، عدم اعمال شکنجههای جسمی و روحی علیه متهم برای کسب شخصی و اجتماعی در محل زندگی و کار افراد - عدم انجام بازداشتهای غیرقانونی و خودسرانه، عدم اعمال شکنجههای جسمی و روحی علیه متهم برای کسب اعتراف یا اقرار - تأمین حق متهم در برخورداری از دادگاه علنی و مستقل و بیطرف و با حضور مردم، تأمین حق استفاده از وکیل مدافع برای متهم، عدم انجام هر عمل مغایر با شأن و حیثیت و اعتبار انسانی بر علیه متهم، عدم هتک حرمت و حیثیت زندانی در زمان بازداشت یا حبس و تبعید - ایجاد شرایط برای انجام تحقیق و پژوهش در هر عرصه ای و ارتقاء سطح علمی و دانش افراد - تأمین حق مسافرت، ... -

۲. شرایط مناسبی را بوجود آورد تا کلیه نیروهای اپوزیسیون کشور بتوانند با حفظ دیدگاههای سیاسی و اجتماعی و اعتقادات ایدئولوژیکی خود، به شکل مسالمت آمیز و در چهارچوب قانون اساسی کشور، فعالیت قانونی و علنی داشته باشند.

۳. نهادها و ارگانهایی که در قانون اساسی پیش بینی نشده اند، مانند «دادگاههای انقلاب» و «دادگاه ویژه روحانیت»، منحل شوند.

۴. کلیه قوانین، آیین نامه ها و بخشنامه های مصوبه قوای قضائیه و مجریه و مقننه و هر نهاد دیگری، که با قانون اساسی مغایرت دارد، لغو گردد.

۵. شرایط و مکانیسمی فراهم گردد تا کلیه مقامهای رهبری کشور، در برابر اجرای کامل قانون اساسی، خود را واقعاً مسئول بدانند و کلیه اعمال آنها با قانون اساسی تطبیق یابد، و خود را در مقابل مردم پاسخگو بدانند. کلیه مقامهای رهبری کشور در برابر قانون با سایر افراد کشور برابر می باشند و از این رو می توان نظارت ملت بر تصمیمات و اعمال آن مقامات را گسترش داد و حق انتقاد علنی افراد جامعه از عملکرد هر یک از مقامات رهبری کشور را تأمین و در جهت رسیدگی جدی به این گونه انتقادات عمل نمود.

۶. شرایط مناسبی برای بازگشت آزادانه و داوطلبانه مهاجران و پناهندگان سیاسی و اجتماعی به داخل کشور فراهم ساخت و اعمال محدودیتهای در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و تعقیب سیاسی علیه آنان را رفع کرد، تا بتوانند بدون هیچ ترس و واهمه ای به کشور برگردند و نیز در تعیین سرنوشت کشور خویش نقش فعال ایفا نمایند.

۷. کلیه زندانیانی که به جرم هواداری و عضویت یا ارتباط با گروههای مخالف اپوزیسیون و نیز اقدام علیه نظام حاکم بازداشت گردیده اند، در هر مرحله از روند قانونی نشان که باشند، چه آنان که در مرحله بازجویی یا دادگاه قرار دارند و چه آنها که دوران محکومیت خود را در زندان می گذرانند و حکم گرفته اند، بدون هیچ قید و شرطی آزاد شوند. اعمال محدودیتهای و محرومیتها علیه زندانیان آزاد شده رفع شود. امکان مسافرت به خارج از کشور، ادامه تحصیل، تأمین کار شایسته و امکان تشکیل خانواده، امکان شرکت در فعالیتهای سیاسی و اجتماعی قانونی و علنی در کشور، برای کلیه زندانیان پس از آزادی تأمین شود. آن عده از زندانیان که بیش از ۲ سال محکوم شده یا محکومیت گذرانده اند، پس از آزادی، از خدمت نظام وظیفه معاف گردند تا بدین گونه محدودیت بیشتری را در زندگی آینده خود متحمل نشوند. در عین حال محل دفن اعدام شدگان و تاریخ دقیق اعدام آنها به اطلاع خانواده هایشان رسانده شود، و ممنوعیتها و محرومیتها را برای برگزاری مراسم سوگواری و عزاداری که خانواده های داغدار به یادبود عزیزان از دست رفته شان برگزار می کنند، رفع نمود.

۸. باید هر نوع محدودیت و ممنوعیت در انتقاد آزادانه افکار و از جمله اعمال سانسور از سوی نهادهای حکومتی و فعالیت گروههای فشار که جو رعب و هراس بوجود می آورند، را از بین برد. دولت همه گونه کمک مادی و معنوی را برای ارتقاء هر چه بیشتر کمی و کیفی وضعیت انتشار مطبوعات، مجلات، روزنامه ها و کتب مختلف فراهم آورد و از روشنفکران، نویسندگان، هنرمندان حمایت همه جانبه بعمل آورد. آزادی قلم و بیان را از هرگونه تعرض خودسرانه و غیرقانونی مصون دارد. باید کاری کرد که با فرهنگ کشورهای دیگر در تقابل و برخورد و گفتگو قرار بگیریم. در مقابل هر چیزی که نفی می گردد باید جایگزینی مثبت تر و جذابتر ارائه داد، باید محدودیتهای نادرست در زندگی جوانان را از میان برداشت و از تحمیل شیوه و سلیقه خاصی از زندگی به آنان پرهیز نمود. در عین حال افق روشنی در زندگی آنها بوجود آورد و شرایط مناسبی در راستای ادامه تحصیل تا سطوح دانشگاهی، و امکان دستیابی به شغل مناسب و امکان تشکیل خانواده برای آنان را فراهم ساخت. کلیه محدودیتهای اعمال شده علیه دانشجویانی که به دلایل مخالفت سیاسی یا عقیدتی با نظام، از دانشگاهها یا مراکز آموزشی اخراج شده اند را لغو نمود. اساتید و هنرمندان نباید تحت عناوین «غریزدگی» یا به دلیل وابستگی سیاسی آنها و یا بواسطه اتهامات بی اساس از محیط دانشگاهها و فضای علمی و هنری و فرهنگی کشور حذف و طرد گردند. باید امکان تبادل آزاد و سالم نظرات سیاسی و اجتماعی و علمی گوناگون فراهم گردد و بدون هیچ گونه محدودیت سیاسی و ایدئولوژیکی، امکان تحقیق علمی برای کسب شناخت غنی تر و علمی تر و واقعی تر از مسائل و پدیده های گوناگون را تأمین نمود. خدمت نظام وظیفه را برای کلیه مشمولین غایب یا فراریان از خدمت متولد ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۷ را لغو نمود. در عین حال می توان میزان خدمت نظام وظیفه را برای همگان به مدت یک سال کاهش داد و بدین گونه زمان بیشتری را برای شرکت در فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی سودآور نصب نسل جوان ساخت.

۹. باید محدودیتهای ناروا و تحمیلات اجباری که علیه زنان اعمال می شود، از میان برداشته شود و قوانینی که حقوق انسانی و همچنین حقوق برابر آنها با مردان را نقض می کند، لغو و امکانات بیشتری برای ادامه تحصیل و تأمین شغل مناسب و مورد علاقه خود، و شرکت فعالتر در اداره امور کشور، را برای زنان فراهم نمود. در عین حال باید بسیاری از محدودیتهای ناشایست در روابط میان دختران و پسران را از میان برداشت تا آنها در محیطی سالم و با آگاهی و شناخت کامل از یکدیگر

بنوانند برای تشکیل خانواده گام بردارند.

۱۰. باید در جهت تقویت و گسترش صلح و ثبات در سراسر جهان، عدم شرکت یا دخالت در هیچ جنگی مگر برای دفاع از خاک میهن در مقابل تجاوز نظامی بیگانگان، همزیستی مسالمت آمیز با کشورهای مختلف جهان، احترام به حق حاکمیت و تمامیت ارضی کشورهای دیگر، حل و فصل اختلافات با دول دیگر از طریق مذاکره و با اعمال سیاستهای مسالمت آمیز، عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها، اعلام همدردی معنوی با ملل مستعبد و مبارزان راه صلح و آزادی در سراسر جهان بصورتی که به دخالت عملی در امور داخلی کشوری منجر نگردد، مبارزه عملی برای نابودی تروریسم در سطح جهان که از سوی هر نیرو و سازمان و هر حکومت و دولتی اعمال، تقویت سازمان ملل متحد به عنوان یگانه نهاد و مرجع معتبر برای حل اختلاف میان دول گوناگون و به عنوان نیروی حافظ صلح و دموکراسی در جهان، احترام و تعهد عملی به اجرای قطعنامه‌های سازمان ملل متحد و شورای امنیت، مبارزه در راه خروج نیروهای نظامی بیگانه و خارجی از مناطق بحرانی و خطرناک جهان و بویژه از خاور میانه و خلیج فارس، همکاری با نهادهای بین‌المللی برای جلوگیری از گسترش کانونهای تشنج در سراسر جهان، تداوم همکاری تجاری و سیاسی با کشورهای رشد یافته صنعتی و برقراری روابط سالم و عادی سیاسی و دیپلماتیک با دیگر کشورهای جهان، اعلام بیطرفی کامل و رسمی، و عدم شرکت در هیچ پیمان نظامی، ... سیاستهای خارجی دولت را تعیین و تنظیم نمود.

۱۱. با تأمین پیش‌شرطهای فوق می‌توان گام جدی را در جهت برگزاری یک انتخابات واقعاً آزاد و دموکراتیک برداشت. «انتخابات آزاد» آن زمان معنا می‌یابد که کلیه احزاب و سازمانهای سیاسی و اجتماعی گوناگون و نمایندگان اقشار مختلف مردم به گونه برابر و با حقوقی مساوی امکان شرکت در انتخابات را بیابند و حق کاندید شدن و کاندیدا کردن برای آنها تأمین گردد، بدون آنکه هیچ شخص یا ارگانی حق حذف کاندیدای مخالف خود را نداشته باشد. اساساً آزادی سیاسی در جامعه آنچنان تضمین شده باشد که سازمانهای گوناگون سیاسی امکان یابند برنامه‌های خود را در میان مردم تبلیغ و ترویج نمایند و مردم را به سمت آنها جلب کنند و برای برنامه و سیاستها و شعارهای خود پشتوانه و رأی مردم را کسب نمایند، بدون آنکه هیچ‌گونه فشار و محدودیتی علیه آنان اعمال گردد. و بدین‌گونه شرایطی تأمین می‌گردد که نوع حکومت، چگونگی ساختارهای اقتصادی و اجتماعی آن، رهبران و مسئولان درجه اول حکومت، و نمایندگان مجلس با اتکا به آرای مستقیم مردم و از طریق برگزاری انتخابات دموکراتیک تعیین می‌شود و هر نیروی سیاسی و اجتماعی متناسب با پشتوانه مردمی خود و میزان رأی اعتمادی که مردم به آن می‌دهند، در حاکمیت نقش خواهد داشت و کلیه اقشار مردم در تعیین سرنوشت کشور مشارکت همه‌جانبه ایفا می‌نمایند. و آنگاه حاکمیتی کاملاً فراگیر را که در آن یک طبقه یا قشر خاص یا یک حزب و جناح سیاسی معین حاکم و فرمانروا نباشد، حاکمیتی متعلق به کلیه اقشار و طبقات مردم که هیچ شکل انحصاری از فرمانروایی در آن اعمال نشود، را تثبیت و تحکیم می‌نمایند.

خواستهای دموکراتیک مطرح شده فوق، از جمله عمده‌ترین پیش‌شرطهای ضرور برای توسعه سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور، و تأمین مشارکت عمومی مردم و نیروهای سیاسی جامعه در تعیین سرنوشت کشور و نوسازی دموکراتیک جامعه هستند. پذیرش و اجرای صادقانه این سیاست «آشتی ملی»، می‌تواند همگان را در جهت تأمین دموکراسی در جامعه، غلبه بر نابسامانیهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی موجود در جامعه، و رشد همه‌جانبه کشور، یاری رساند. و این وظیفه مجموعه حکومت جمهوری اسلامی ایران است که در جهت طرح و اجرای صادقانه و صحیح این برنامه عمل کند.

ضرورت ایجاد نیروی اجتماعی در جامعه

شماره ۴۸۳۰ نشریه «نامه مردم»

بحث در درون و بیرون از کشور در پیرامون اتخاذ سیاست و تاکتیکهای مشخص در برخورد با رژیم با شدت گرفتن بحران همه‌جانبه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بالا گرفته است و دو نظریه مشخص از میان این برخوردها بیش از پیش عمده می‌شود.

- دیدگاه نخست معتقد است هدف مبارزاتی در شرایط کنونی نه درگیری و مقابله با رژیم، بلکه مذاکره و قبول حاکمیت به پذیرش «رفرم» برای باز کردن فضای سیاسی و دخالت دادن سایر نیروها در امور سیاسی کشور است. براساس این دیدگاه فکری، حاکمیت با درک شرایط حساس کنونی و در نظر گرفتن «منافع مملکت» قادر خواهد بود سرانجام به پذیرش این موضع برسد که باید دست از سیاستهای کنونی برداشت و سیاستهای نوینی اتخاذ کرد. این نظریه «با استراتژی مبارزه قهرآمیز و براندازی نظام» مخالف است و آن را نه مفید می‌داند و نه مؤثر، اما به استراتژی مبارزه مسالمت آمیز علنی و قانونی در جهت ایجاد تغییرات سیاسی تدریجی و سنگر به سنگر معتقد است... این نظریه در عین حال با هرگونه تحول بنیادین اجتماعی، از جمله انقلاب به شدت مخالف است و آن را در شرایط کنونی به ضرر مصالح کشور ارزیابی می‌کند. آقای مهندس سبحانی در تأیید چنین نظری می‌گوید: باید آزادی را بدون آن که مجدداً انقلابی یا قیامی یا فروپاشی‌ای انجام بگیرد، ذره ذره گرفت و بالاخره آقای دکتریزدی می‌گوید: «متأسفانه همه ما توی کشتی نشسته‌ایم. اگر این کشتی غرق بشود، همه غرق خواهیم شد... تجربه ما از همه کشورهای دیگر این است. آینده در شیلی، زمان مرحوم دکتر مصدق... ادامه آشوبها، پیامدهایی خواهد داشت که صددرصد به ضرر مملکت تمام خواهد شد... البته مدافعان این نظر که طیف نسبتاً وسیعی از مخالفان ملی - مذهبی رژیم «ولایت فقیه» را در بر می‌گیرد، روشن نمی‌کنند که این روند تدریجی تغییر چگونه و از چه طریقی در شرایط «قانونی» امکانپذیر است.

در همین طیف نظری بخش بزرگی از نیروهای مذهبی نیز وجود دارند که اصولاً معتقد به حفظ رژیم جمهوری اسلامی و حتی شکل رفرم یافته‌ای از حاکمیت «ولایت فقیه» اند. اساس تاکتیک مبارزاتی این نیروها در شرایط کنونی تلاش برای شرکت در حاکمیت سیاسی و ایجاد مجدد ائتلافی است که در دوران حیات خمینی میان گروههای مختلف مذهبی وجود داشت و بخشهای مختلف حاکمیت زیر نظارت خمینی میان این گروهها تقسیم شده بود. اعتراض جدی بخش اساسی این نیروها مانند طرفداران روزنامه سلام و مجاهدین انقلاب اسلامی به از هم پاشیده شدن این ائتلاف و حرکت بخشهایی از حاکمیت به سمت قبضه کردن همه اهرمهای حکومتی است. این طیف از نیروها نیز علیرغم حادثه شدن برخوردهایشان با حاکمیت، مخالف سرسخت تغییر اساسی در جمهوری اسلامی اند و به گفته خودشان هنوز با سایر نیروهای مخالف رژیم به بویژه اپوزیسیون غیر مذهبی «ضد انقلاب»، «متفق» و... مرزبندی جدی دارند.

برای تعیین تاکتیک مبارزاتی ضروری است تا درک و شناخت روشنی از پدیده‌هایی که در این عرصه نقش تعیین‌کننده‌ای دارند، به دست آورد. به عنوان نمونه باید به درک روشنی از ماهیت رژیم «ولایت فقیه» در شرایط کنونی دست یافت و سپس پرسید آیا چنین درکی با ارزیابی دکتر «یزدی» که شرایط رژیم کنونی و کشور را با شرایط حکومت دکتر آئنده در شبلی و حکومت دکتر مصدق در ایران یکسان می‌داند مطابقت دارد؟ نکته دیگر این که تعیین تاکتیکهای مبارزاتی ما در شرایط کنونی برهه‌ده کیست؟ مردم و نیروهای مخالف رژیم، یا رژیم «ولایت فقیه»؟ برای روشنتر شدن موضوع توجه خوانندگان را به برخورد این طرز تفکر در مورد پنجمین دوره «انتخابات» مجلس جلب می‌کنیم. براساس این درک مردم فراخوانده شدند که «فعالانه» در «انتخابات» شرکت و از این طریق در گشوده شدن فضای سیاسی و تعیین سرنوشت کشور دخالت کنند. در این ارزیابی، این دید نهفته بود که می‌توان فضای سیاسی کشور را با فرستادن تنی چند مخالف سیاسی رژیم به درون مجلس شورای اسلامی باز کرد و چنین امری می‌تواند راهگشای باز شدن دریچه‌های دیگر باشد. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود، این است: در شرایطی که با مخالفت و اقدامات سرکوبگرانه رژیم جلوی اعمال و اجرای این سیاست گرفته می‌شود، تکلیف چیست، مذاکره بیشتر؟ ما نیز بر این نظریه که می‌بایست حکومت‌های دیکتاتوری را به عقب‌نشینی و تن دادن به «رفرم» به نفع خواستهای مردم و به ویژه زحمتکشان وادار کرد و از درون این مبارزه، راه را برای تحولات بنیادین گشود. تجربه تاریخی نشان داده است که حکومت‌های دیکتاتوری هیچ‌گاه در یک روند خودبه‌خودی حاضر به تن دادن به تغییرات نیستند و تنها از طریق ایجاد نیروی گسترده و توانمند اجتماعی است که می‌توان «بالایها» و حکومتمداران را به عقب‌نشینی وادار کرد. تصور این که رژیم کنونی تنها از سر درک «مصالح کشور» تن به «رفرم» و عقب‌نشینی خواهد داد تصویری غیرواقعی و خوش‌باورانه است.

نکته دیگر این که ما به شدت با مقایسه اوضاع کنونی و رژیم دیکتاتوری «ولایت فقیه» با حکومت مردمی و خلقی دکتر آئنده در شبلی و حکومت ملی دکتر مصدق در ایران مخالفیم. چنین ارزیابی‌ای کوچکترین ارتباطی با واقعیت ندارد. برای روشنتر شدن موضوع کافی است یادآوری کنیم که در دوران دکتر مصدق احزاب، جمعیتها و گروهها از آزادی نسبی برخوردار بودند، مطبوعات، سندیکاها، سازمانهای اجتماعی اجازه فعالیت داشتند و یک جنبش عظیم مردمی - توده‌ای در صحنه مبارزه، خواستهای مشخص و روشنی را مطرح می‌کرد. کمیته مرکزی حزب توده ایران در پلنوم اخیر خود ضمن بررسی شرایط کشور، برنامه و سیاست گروه‌های مختلف درون حاکمیت از جمله اعلام کرد:

«کشور ما به یک تحول بنیادین، که عرصه‌های گوناگون زندگی مردم را در برگیرد نیازمند است.

ما مارکسیستها چنین تحول بنیادین را در چارچوب انقلاب اجتماعی امکانپذیر می‌دانیم. مهمترین وظیفه چنین تحول اجتماعی‌ای در شرایط کنونی برچیدن بساط استبداد رژیم «ولایت فقیه»، استقرار دموکراسی و آزادی و ایجاد شرایط مناسب برای بازسازی، توسعه و پیشرفت و استقرار عدالت اجتماعی در جامعه است. امروز در ایران، به دلیل سیاستها و عملکرد ضد مردمی رژیم، شرایط عینی مساعد برای رشد و تمیق همه‌جانبه بحران اقتصادی - اجتماعی که تمامی حیات جامعه را در بر گرفته است... وجود داشته و دارد. عاملی که در حال حاضر فقدان آن به شدت احساس می‌شود، عامل ذهنی، یعنی تشکل، سیاست صحیح و عملکرد درست و پیگیر نیروهای راستین مدافع منافع مردم و توده‌های زحمتکش است که بتواند جبهه مشخص مبارزه در مقابل استبداد را برپا کند...»

براساس چنین درکی است که پیشنهاد تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری را مطرح و در راه تشکیل آن مبارزه می‌کنیم. ما مخالف مبارزه برای رفرم نیست، ولی در عین حال اعتقاد دارد که برای مجبور کردن رژیم‌های استبدادی به پذیرش هر تغییری نیاز به نیروی اجتماعی است و بنابراین گام نخست حتی برای پیاده کردن سیاست «رفرم» ایجاد نیرو در درون جامعه است.

چشم‌انداز چپ و آینده آن در ایران

حمید توکل

نخست باید گفت کدام چپ مورد نظر است؟ واژه چپ مبهم و کشدار است و می‌تواند تعاریف و تعبیر مختلفی از آن ارائه شود. با در نظر گرفتن این واقعیت و برای رفع این ابهام باید مقدماً درکمان را از چپ روشن کنیم. بطور خلاصه می‌توان گفت در مرحله کنونی تحولاتی که جامعه ما نیازمند آن است، چپ به کسی می‌توان اطلاق کرد که خواستها، اهداف و منافع رادیکال توده‌های وسیع زحمتکش را نمایندگی می‌کند، لذا در این مرحله چپ طیف وسیعی را شامل می‌شود که از چپ کارگری به معنای کمونیست آن تا جریان‌هایی که صرفاً خواستار تحولات انقلابی - دمکراتیک در ایران هستند را در بر می‌گیرد. خط و مرز متمایزکننده این چپ از راست در اینجاست که خواهان برافزاندن حکومت موجود و تحقق مطالبات توده مردم به شیوه‌ای انقلابی یعنی از طریق یک دگرگونی رادیکال و بنیادی و به نحوی دمکراتیک یعنی از پایین و با ابتکار عمل خود توده‌هاست. طبیعتاً در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که کدام نیروهای طبقاتی نیروی محرکه این تحول انقلابی و دمکراتیک هستند؟ در پاسخ باید گفت که طبقه کارگر و توده زحمتکش به معنای وسیع کلمه. چرا که در حقیقت تنها منافع و خواستهای این نیروی اجتماعی ایجاب می‌کند که یک دموکراسی انقلابی و پیگیر در ایران حاکم گردد. آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک مردم به کاملترین، همه‌جانبه‌ترین و وسیعترین شکل ممکن تأمین گردند. اقدامات عمومی و رفاهی وسیعی به نفع مردم انجام بگیرند و مطالبات ویژه بلادرنگ کارگران و دهقانان زحمتکش متحقق گردند. در یک کلام، در مرحله کنونی تنها این نیروی اجتماعی است که بطور واقعی و پیگیر خواستار دمکراتیزه شدن حیات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کشور است. لذا لازمه هر تحول رادیکال و انقلابی در ایران سرنگونی حکومت موجود استقرار حاکمیت کارگران و زحمتکشان است. از این رو چپ کسی است که از این تحول جانبداری می‌کند. اما بر هر کسی که اندکی به سیاست آشنایی داشته باشد روشن است که استقرار حاکمیت کارگران و زحمتکشان بدون ایجاد ابزارهای مختص اعمال حاکمیت آنها ممکن نیست. توده‌های زحمتکش نمی‌توانند از طریق ابزارها و دستگاهی که مختص طبقات دارا، ستمگر و ارتجاعی است اعمال حاکمیت کنند و جامعه را از وضعیت فلاکت‌بار موجود نجات دهند. ضرورت درهم شکستن مقاومت نیروهای ستمگر و ارتجاعی که با پیشرفت و ترقی اجتماعی و سیاسی مردم ایران عناد می‌ورزند، تثبیت و تحکیم حاکمیت کارگران و زحمتکشان و نیاز جامعه به یک رشته تحولات رادیکال در همه عرصه‌ها، همگی ایجاب می‌کنند که دستگاه دولتی موجود که ابزار حراست و پاسداری از نیروهای ارتجاعی است درهم شکسته شود و بجای آن دولتی نوین مستقر گردد که مختص اعمال حاکمیت مستقیم توده‌هاست. تجربه انقلاب گذشته به همگان نشان داد که این دولت از نوع دولت شورایی است بنابراین می‌توان کل مسئله را به این شکل خلاصه کرد: چپ آن نیروی اجتماعی است که

از سرنگونی حکومت موجود و برقراری بلاد رنگ حکومت شورایی با بهر حال دولتی از این نوع دفاع می‌کند.

با این توضیح ببینیم واقعت لحظه کنونی این چه چیست؟ حقیقتی است مسلم که چه ایران در مجموع نیرویی بزرگ، وسیع و گسترده است. هیچ نیروی اجتماعی دیگری به لحاظ کمیت و گسترده‌گی به پایه چه نمی‌رسد. مهیذا پراکندگی این چه به حدی است که قدرت و توان تأثیرگذاری آن را بر جنبش و تحولات سیاسی فوق‌العاده محدود کرده است. واقعت لحظه کنونی چه را پراکندگی، تفرقه و تشتتی تشکیل می‌دهد که ماحصل آن تعداد کثیری سازمانها، گروهها، تجمعها و محافل مختلف با طیف گسترده‌ای از عناصر با اصطلاح منفرد است. این نیرو را اساساً کسانی تشکیل می‌دهند که به نحوی از انحا خود را سوسیالیست می‌نامند. این امر در عین حال که بیانگر مقبولیت گسترده ایده سوسیالیسم در جامعه ماست، مهیذا خود یکی از عوامل اغتشاش، سردرگمی و پراکندگی هم هست، چرا که در واقعت امر بخشی از این نیروها، سوسیالیست به معنای واقعی کلمه نیستند و مثلاً به دیکتاتوری پرولتاریا و الغاء مالکیت خصوصی اعتقادی ندارند، لذا تنها نام سوسیالیست را با خود پدک می‌کنند. اینان در بهترین حالت دمکرات انقلابی‌اند و درست به همین علت هم از سوسیالیسم نمی‌هراسند و خود را سوسیالیست می‌نامند. بهر رو کارنامه و عملکرد مجموع این چه در لحظه کنونی به هیچ وجه رضایت‌بخش نیست و پاسخگویی جنبش ما نمی‌باشد. تصور این امر هم که در وضعیت موجود چه بتواند نقش و عملکرد دیگری ارائه دهد، ممکن نیست. چون ایفای نقش و عملکرد کیفیتاً متفاوت و دخالتی جدی و فعال در امور جنبش و سرنوشت آن، تغییری در وضعیت کل جنبش چه را می‌طلبد که عجاناً وجود ندارد. نیازی به توضیح چندان نیست. کافی است که هرکس نظری به عملکرد روزمره بخش مشکل‌تر چه و حتی چه کمونیست بیندازد تا ببیند که نقش و وظایف آنها تا چه حد نازل سقوط کرده است. مسئله هم به هیچ وجه این نیست که کسی این واقعت را نمی‌بیند و یا به ایفای این نقش و وظایف محدود قانع است. توان کیفی و کمی اجزاء و بخشهای مجزای چه امکان حرکتی کیفیتاً متفاوت‌تر و عالی‌تر را به آنها نمی‌دهد. هزاران کادر فعال جنبش و امکاناتی بس وسیع در میان دهها سازمان و گروه و محفل پخش و پراکنده شده‌اند و توان همگی آنها را محدود نموده است. چه برای اینکه به یک نیروی بالفعل قدرتمند تبدیل شود راه دیگری جز غلبه بر این پراکندگی در پیش روی ندارد. بخش اعظم چه به این واقعت اذعان دارد، اما مشکل راه حل غلبه بر این پراکندگی است. چگونه می‌توان بر این پراکندگی فائق آمد، درحالی که چه طیف وسیعی را با نقطه‌نظرهای مختلف و گاه متضاد در بر می‌گیرد.

چشم‌انداز چه ایران چیست؟

برخی ما توصیه می‌کنند که برای غلبه بر این پراکندگی چه باید اصول را کنار گذاشت و همگان را حول ایده کلی سوسیالیسم به وحدت فرا خواند. این راه حل ظاهراً سهل‌الوصول، ناممکن‌ترین راه حل است. وحدت بخاطر خود وحدت صورت نمی‌گیرد، وحدت بخاطر پیشبرد و تحقق اهداف مشخص و روشن انجام می‌گیرد. لذا کسی نمی‌تواند بخاطر وحدت به اصول و اهداف خود پشت‌پا بزند. کسی که به انقلاب اجتماعی، دیکتاتوری پرولتاریا و الغاء مالکیت خصوصی معتقد باشد نمی‌تواند اصولاً مجاز نیست با کسانی وحدت کند که آنها را انکار می‌کنند. گذشته از این که به دلایل اصولی یک چنین وحدتی ناممکن و از لحاظ عملی زیانبار است. تجربه نشان داد که مشکل شدن طیف وسیع و گسترده‌ای از نیروهای چه حول ایده کلی سوسیالیسم و یا دمکراسی در یک سازمان واحد فلاکت‌بار است و هیچ سازمان سیاسی بدون داشتن اهداف و برنامه و تاکتیکهای صریح و روشن نمی‌تواند به وظایف خود عمل کند. لذا آزموده را آزمودن خطاست. با وحدت همه با هم و ریختن تمام سبب‌زمینی‌ها در یک جوال مشکل جنبش حل نخواهد شد. نه تنها یک چنین وحدتی بی‌سرانجام خواهد بود بلکه وضعیت لحظه کنونی به گونه‌ای است که حتی نمی‌تواند وحدت کمونیستها را در درون این طیف بفوریت متحقق سازد. با این اوصاف نه می‌توان دست روی دست گذاشت و تابع سیر حوادث شد و نه تحول اوضاع سیاسی و اعتلای جنبش در ایران چنین اجازه‌ای را به چه می‌دهد.

راه حل اصولی غلبه بر پراکندگی عجاناً یک ائتلاف سیاسی و تشکیل یک بلوک انقلابی چه بر مبنای نقطه‌نظر مشترک و محوری چه یعنی مبارزه برای سرنگونی حکومت موجود و استقرار دولتی از نوع دولت شورایی است.

اینکه چه ایران تا چه حد به این نیاز مبرم جنبش پاسخ خواهد داد و با چه سرعتی در جهت تحقق آن گام برخواهد داشت البته تا حدودی وابسته به رشد و اعتلای جنبش توده‌ای است. اگر این حقیقتی است که جمهوری اسلامی در یک بن‌بست سیاسی و اقتصادی قرار دارد، اگر این واقعت را می‌بینیم که تشدید انفجار آتیز تضادها مسئله سرنگونی حکومت را به امری محتوم تبدیل کرده است، لذا اعتلای روزافزون جنبش توده‌ای و گسترش اشکال مبارزه علنی امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود و درست همین اعتلای جنبش توده‌ای که با خواستها و تمایلات رادیکال و انقلابی بیا می‌خیزد نه تنها ضرورت این ائتلاف را به چه دیکته خواهد کرد بلکه آن را به یک قطب نیرومند جنبش تبدیل خواهد نمود. بنابراین هر چند که در لحظه کنونی جریانات بورژوازی و راست به مراتب مشکل‌تر، سازمان‌یافته‌تر و قدرتمندتر از چه هستند، اما از آنجایی که چه گرایش رادیکال جنبش را نمایندگی می‌کند، بویژه چه کمونیست که نقطه اتکایش طبقه کارگر است و از آرمانها و اهداف سوسیالیستی دفاع می‌کند، با اعتلای جنبش سریعاً رشد خواهد کرد و به یک قطب نیرومند تبدیل خواهد شد. از این رو برخلاف نظر عده‌ای که صرفاً وضعیت کنونی جنبش را ملاک قرار داده و آیه یأس می‌خوانند، من با عزیمت از این نقطه‌نظر که نیروی محرکه هرگونه تحول جدی در ایران کارگران و زحمتکشان می‌دانم و این نیرو دارای خواستها و مطالبات رادیکالی است که چه لز آنها دفاع می‌کند، چشم‌انداز روشنی برای چه می‌بینم. مسئله صرفاً این نیست که مثلاً چه کمونیست و کارگری، دقیقاً بخاطر کمونیست بودنش، دفاعش از آرمانها و اهداف سوسیالیستی طبقه کارگر، راه‌حلهای قطعی و رادیکالی که برای حل انبوه معضلات جامعه سرمایه‌داری ارائه می‌دهد، صحت نظرات و حقانیت تاریخی‌اش، آینده روشنی دارد، بحث ما از شرایط مشخصی است که در ایران چه را به یک نیروی پر قدرت تبدیل خواهد کرد. هیچ اپوزیسیون بورژوازی از نوع راست افراطی، لیبرال و رفرمیست و غیره نمی‌تواند به مسائل مشخص ایران و مطالبات توده مردم پاسخ دهد. تنها چه می‌تواند پاسخگویی انبوه معضلات جامعه و خواستهای توده‌های وسیع مردم باشد. این حقیقت را هم در ارزیابی از وضعیت و نقش آینده چه ایران و چشم‌انداز آن باید مد نظر داشت که توده زحمتکش مردم ایران نیز همان توده بی‌شکل، ناآگاه و بی‌تجربه و متوهم دو دهه پیش نیست. انقلاب و سرکوب آن درسها و تجارب گرانبایی به این مردم داد و آنها در ابعادی توده‌ای این درسها و تجارب را جذب و هضم کرده‌اند. طبقه کارگر ایران که یک پای اصلی و مدعی جنبش خواهد بود، به لحاظ آگاهی و تجربه در سطحی دقیقاً متفاوت از گذشته قرار دارد. لذا بورژوازی این بار دیگر نمی‌تواند به آسانی کارگران را با فریب و سرکوب به تمکین وادارد. و بالاخره به این واقعت هم باید اشاره کرد که رژیم جمهوری اسلامی، رژیمی نیست که با بحرانی‌تر شدن اوضاع مصالح درازمدت‌تر بورژوازی و را در نظر بگیرد و به سادگی برود و جای خود را به یک دار و دسته دیگر بدهد. این رژیم تا آخرین لحظه با چنگ و دندان از موجودیت خود دفاع خواهد کرد. از این رو مسئله سرنگونی آن بیش از پیش از پیش نیروهای پیگیر و رادیکالی را به جلو خواهد راند که قدرت سرنگونی آن را داشته باشند. این یعنی

رادیکال‌تر شدن جنبش و تقریب مواضع چپ چرا که تنها چپ می‌تواند راه‌حلی، پاسخهای مشخص، روشن و سریع به این جنبش رادیکال بدهد. بنابراین نتیجه می‌گیریم که برغم وضیعت نامساعد چپ در لحظه کنونی، نه‌تنها به دلایل تاریخی بلکه بنا به علتهای مشخص چشم‌انداز روشنی برای چپ و قدرت آن، اهداف و آرمانهایش وجود دارد. آینده به چپ تعلق دارد.

چپ چیست و کیست؟

از شماره ۱۴۰ نشریه «کار»

اصولاً نمی‌توان یک تعریف همه‌جانبه و بدون نقص که کلیه خصوصیات چپ را توضیح دهد، ارائه کرد. پس به جای آن که بخواهیم تعریف و فرمولی از این پدیده بفرنج و پیچیده اجتماعی ارائه دهیم، درست‌تر آن است که مراجعه مجددی به مفاهیم و مقولاتی که به موضوع چپ مربوط می‌شود داشته باشیم. در گذشته، آبخور فکری ما «لنینیسم» بود و از این زاویه به نظرات سوسیال‌دمکراتها و کمونیستهای اروپایی یا هر نظر دیگری که مخالف نظرآتمان بود توجهی نداشتیم. به همین دلیل، فروپاشی اتحاد شوروی و شکست تفکر لنینیستی برای ما شکست کامل جنبش چپ به نظر می‌آمد. هرچند کمتر جریان چپ یا دمکراتی از چنین شکستی خوشحال شد، ولی نادرستی نظرات ما در واقع اثبات برخی از نظرات سایر چپها بود. هدف این نوشته، دفاع یا رد جریان فکری خاصی نیست، بلکه منظور طرح بحثی است برای شناخت و مطالعه نظرات گوناگون در مورد جامعه سرمایه‌داری و... این که با توجه به تحولات جهانی چندساله اخیر، چه نیروهایی عملاً در جبهه چپ قرار می‌گیرند. هرچند طرح سؤال «چپ چیست؟ و کیست؟» ممکن است ما را از وظایف واقعی خودمان بازبدارد و لفاظی و بازی با کلمات، باز هم سالهای سال ما را به خود مشغول دارد، ولی با این وجود وظیفه ما بررسی موضوعاتی است که پاسخ به آنها یا تلاش در جهت حل آنها تا حدودی می‌تواند به روشن شدن سؤال یادشده، کمک کند.

طرح بحث

سوسیالیستها، همان‌گونه که از نامشان پیداست چه از نوع تخیلی آن و چه بعدها مارکسیستها، خواهان ایجاد جامعه سوسیالیستی بوده‌اند ولی به واسطه درکهای متفاوتی که از جامعه سرمایه‌داری و خود سرمایه‌داری به‌مثابه یک سیستم داشتند، راههای مختلفی را برای رسیدن به سوسیالیسم پیشنهاد می‌کردند. مارکسیستها، جامعه سرمایه‌داری آن زمان را رو به انفجار و ظرفیتهایش را پایان‌یافته اعلام می‌داشتند و طبقه کارگر اروپا را فرا می‌خواندند که به این سیستم پوسیده پایان بخشد و روبنای کهنه را با روبنای نو عوض نمایند. قطع راه سرمایه‌داری و راه رشد سوسیالیستی می‌بایست با ابزار دیکتاتوری پرولتاریا متحقق گردد. «نتیجه‌ای که مارکس بعد از شکست کمون پاریس گرفت».

سوسیالیستهای رفرمیسم معتقد بودند که ظرفیتهای رو به رشد سرمایه‌داری پایان نپذیرفته است و این ساختار خواهد توانست از بحران کنونی رهایی یابد. لذا وظایف سوسیالیستها را کار آرام در درون سیستم و استفاده از ابزارها، وسایل و امکانات موجود در جامعه سرمایه‌داری در جهت حرکت به سمت سوسیالیسم می‌دانستند.

تجدیدنظرطلبان معتقد بودند که تاکیک همه چیز و استراتژی هیچ! آنها به جنبش عملاً موجود، بهایی بیش از حد می‌دادند و می‌گفتند که ما نمی‌دانیم و نمی‌توانیم بدانیم که سوسیالیسم کی و چگونه مستقر می‌شود. لذا با امکانات درون جامعه سرمایه‌داری می‌باید جنبش عملاً موجود را سازمان داد. در مورد ایران، وجود سوسیال‌دمکراسی در مفهوم واقعی‌اش و همچنین وجود کارگران یقه سفید مطرح نیست. نیروهایی که در چارچوبه تفکر سوسیال‌دمکراسی فعالیت می‌کنند، هرگز به یک حزب قوی و یک جریان اجتماعی پر قدرت تبدیل نشدند و در حال حاضر نیز در ایران هیچ جریانی را نمی‌توان نماینده تفکر سوسیال‌دمکراسی به معنا و مفهوم غربی آن نامید. زیرا اصولاً رادیکالیسم جامعه ما از نوع دیگر است. وقت آن رسیده که شک روشنگرانه را جایگزین ایمان و اعتقاد کنیم و در مسائل پیچیده اجتماعی پیش‌بینی نکنیم زیرا همه پیش‌بینی‌های گذشته در مورد چگونگی گذار به سوسیالیسم و کمونیسم غلط از آب درآمد.

سرمایه‌داری سیستم اجتماعی - اقتصادی ایده‌آل بشریت نیست، تضادها و تناقضات درونی آن هر روز مقابل چشمان ماست ولی هنوز هم آلترناتیو سرمایه‌داری سوسیالیسم نیست. به ایران خودمان برگردیم. امروز چه کسانی در ایران، سوسیالیسم را آلترناتیو سیستم کنونی می‌دانند؟ آنهایی که سوسیالیسم را دستور روز جامعه ایران می‌دانند در حال حاضر طرف صحبت ما نیستند. به‌طور مثال می‌خواهیم دو مقوله عدالت اجتماعی و دمکراتیسم را از نقطه نظر کسانی که سوسیالیسم را عاجل نمی‌دانند بررسی کنیم و ببینیم که در این دو مقوله چپ چیست؟ و کیست؟

از نقطه نظر سوسیالیستها عدالت اجتماعی به شرطی کامل و ایده‌آل است که ابزار تولید در اختیار جامعه قرار بگیرد. آنها مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را علت‌العلل همه خانه‌خوابیها و نابرابریها می‌دانند. با یک نگاه به وضیعت انحصارات و قدرت سرمایه و با توجه به این که، در ذهن اکثریت مردم دنیا حذف مالکیت خصوصی مطرح نیست و مهمتر آن که در عمل، ابزار چنین تحولی در دست نیست، فعلاً امکاناتی برای اجتماعی کردن ابزار تولید و از بین بردن مالکیت خصوصی وجود ندارد. دستور کار امروز ما می‌باید توزیع عادلانه ثروت و کم کردن فاصله طبقاتی در جامعه ایران باشد.

معضل جامعه ما این است که از یک طرف ما نیاز به گسترش صنعت مدرن داریم و در زمینه‌هایی علل عقب‌ماندگی ما، تولید عقب‌مانده سرمایه‌داری است و از طرف دیگر، سرمایه به طرف انباشته شدن، سود بیشتر و استثمار هرچه بیشتر مردم پیش می‌رود. حل مشکل جامعه ما در گرو پاسخ درست به رابطه توسعه و عدالت اجتماعی است.

امروزه در ایران کسانی که سرمایه‌داری را یک سیستم اقتصادی - اجتماعی ناعادلانه می‌دانند و فقر دستکم یک قاره دنیا و بدهکاری یک نیم‌قاره را نتیجه

سیاستهای استثمارگرانه سرمایه جهانی می‌دانند، می‌توانند در جبهه چپ باشند. اینها، چپهای غیرسوسیالیست‌اند که با سوسیالیستها، اهداف مشترک دارند. این جریان‌ها شاید خودشان را چپ ندانند و ما هم اصراری نداریم که آنها را چپ بنامیم ولیکن اینها ضدسرمایه و در آینده حتی خواهان محو طبقات نیز هستند و این، آن محتوایی است که مهمتر از هر نامگذاری است. تحقیق در مورد این که چه جریانهای سیاسی یا چه افرادی نماینده این طرز تفکر در ایرانند، در توانایی و موضوع این نوشته نیست.

از سوی دیگر، نیروهای عدالتخواه درک واحدی از دموکراسی سیاسی ندارند و لذا ترکیب جبهه دموکراسی لزوماً منطبق بر ترکیب «جبهه داد» نخواهد بود. توضیح آن که، معتقدان به دیکتاتوری پرولتاریا و همچنین چپهایی که از راههای غیردموکراتیک می‌خواهند به اهداف خود برسند با چپی که دموکراسی را پایه و اساس کار خود قرار می‌دهد، چه قرابتی می‌تواند داشته باشد (لازم به ذکر است که چپهای دمکرات با معتقدان به دیکتاتوری پرولتاریا در عمل مشخص علیه استبداد و به سود دموکراسی می‌توانند اتحاد عملهای وسیع داشته باشند ولی بحث بر سر بنیادهای فکری است). واضح است که طبقات و اقشار پایینی جامعه، بیش از نیروهای دیگر به دموکراسی سیاسی - اجتماعی نیاز دارند. آنها بیشتر از هر نیروی اجتماعی دیگر، احتیاج دارند که تشکلهای خاص خود را داشته باشند. طبقات بالای جامعه به طور طبیعی همه ارگانهای اجرایی و تمامی تشکلهای موجود را در دست دارند. چپها نیز از تمام نیروهای دیگر برایشان مناسبتر است که آزادی سیاسی - اجتماعی هرچه کاملتر وجود داشته باشد.

چپ ایران، در دوران کنونی تحولات عمیقی را از سر می‌گذراند. هنوز نمی‌توان پیش‌بینی کرد که چپ در حال گذار به چه جریانی فرا می‌رود. این نیرو در حال تدارک ثوریک نظریات خویش است، از آن جایی که، اکنون بخش عظیمی از این جریان در خارج از کشور و عمدتاً در کشورهای اروپایی به سر می‌برد، مسلماً تحت تأثیر جریانات چپ اروپایی قرار می‌گیرد، باید متوجه بود که استفاده از تجارب غنی چپ اروپا به الگو برداری از این احزاب منجر نشود. آیا ما قادریم چپ ایرانی باشیم و ویژگیهای جامعه خودمان را بشناسیم؟

در باره شعار «طرد حکومت استبدادی»

اسکندر بهزادی

۱- نوع حکومت، بیان‌کننده محتوی و ماهیت حکومت است و با فرمایشونهای اقتصادی - اجتماعی جامعه تطبیق می‌کند (مانند دولت برده‌داری، دولت سرمایه‌داری، ...).

شکل حکومت، شیوه اعمال قدرت سیاسی طبقات حاکم است (مانند سلطنت استبدادی، سلطنت مشروطه، دیکتاتوری فاشیستی، جمهوری پارلمانی، ...). شکل حکومت تغییری در نوع و ماهیت آن نمی‌دهد. تصور اینکه فقط با تغییر شکل حکومت، می‌توان نوع و ماهیت آن را تغییر داد، عمیقاً نادرست است. اما اینکه تنوع اشکال حکومت، تغییری در نوع و ماهیت آن نمی‌دهد، به هیچ وجه به این معنی نیست که این اشکال در تکامل مبارزه طبقاتی بی‌تأثیر هستند و لذا نیروهای دموکراتیک باید نسبت به این اشکال بی‌تفاوت باشند. برده‌داری، فئودالیسم و سرمایه‌داری همه نظامهای مبتنی بر استعمارند. ولی فئودالیسم نسبت به برده‌داری و سرمایه‌داری نسبت به فئودالیسم، تحول بزرگی در تکامل جامعه بشری به جلو است. به همین ترتیب در مورد اشکال مختلف حکومت می‌توان گفت که مثلاً سلطنت مشروطه نسبت به سلطنت استبدادی و جمهوری پارلمانی نسبت به سلطنت مشروطه در تکامل مبارزه طبقاتی گامی به جلو به شمار می‌روند. ملاک مردم و نیروهای دموکراتیک در مورد اشکال اعمال قدرت سیاسی یک حکومت غیردموکراتیک و غیرمردمی آن است که شکل مفروض تا چه حد به آنها برای کنار زدن همان حکومت غیردموکراتیک و استقرار حاکمیت مردمی، امکان می‌دهد. از این روست که لنین می‌گوید: «پرولتاریا نسبت به «شکل ستم» به هیچ وجه بی‌تفاوت نیست و شکل گسترده‌تر، آزادتر، آشکارتر مبارزه طبقاتی، کار پرولتاریا را در مبارزه برای از بین بردن طبقات بطور کلی، به مراتب آسانتر می‌کند.»

بدیهی است که نیروهای انقلابی در درجه اول برای تغییر نوع حکومت، برای استقرار حکومت مردم بر مردم مبارزه می‌کنند، و مبارزه آنها برای تغییر شکل حکومت از آن جهت است که مناسبترین شکل را برای تغییر نوع حکومت و انجام وظایف حکومت نوع جدید بیابند و تحقق بخشند. در شرایط کنونی، در برابر جنبش دموکراتیک ایران یک وظیفه حتمی و مبرم وجود دارد و آن تجهیز و متحد ساختن وسیعترین اقشار مردم و نیروهای دموکراتیک برای کنار زدن حکومت استبدادی مطلقه و تأمین آزادیهای سیاسی در کشور است. زیرا فقط در شرایط آزادیهای سیاسی و اجتماعی است که مبارزه قاطع مردم برای استقرار حکومت دموکراتیک و مردمی امکان‌پذیر است. از این رو شعار تاکتیکی نیروهای دموکراتیک «برکناری حکومت استبدادی» است و این شرط مقدماتی برای استقرار حکومت مردم بر مردم است.

۲. نیروهای انقلابی و دموکراتیک، خواهان انجام تحولات بنیادی در جامعه، تغییر اساسی ساختار غیردموکراتیک در جامعه و استقرار حکومت دموکراتیک، مردمی و ملی هستند. اما واقعیت آن است که طبقات حاکمه کنونی ایران از اقشار گوناگون تشکیل شده‌اند و وزن مخصوص قشرها و تناسب قوای درون هیئت حاکمه همواره در حال تغییر است، گاهی این قشر و گاه قشر دیگری از طبقات حاکم وزن بیشتری در حکومت به دست آورده و نقش مؤثرتری در تعیین سیاست کشور ایفا می‌کند. از این رو از نظر نیروهای دموکراتیک این مسئله به هیچ وجه کم‌اهمیت نیست که کدام جریان و جناح سیاسی، کدام نظریه سیاست داخلی و خارجی در هیئت حاکمه مسلط می‌شود.

یک نظر به تاریخ حکومتهای بورژوازی این موضوع را روشن می‌کند. اگر دور نرویم فاشیسم هیتلری مثال برجسته‌ای است. رژیم هیتلری چنانکه می‌دانیم مدافع سرمایه‌داری آلمان بود. رژیم کنونی جمهوری آلمان فدرال هم مدافع سرمایه‌داری آلمان است. بعلاوه این هر دو رژیم نماینده بزرگترین انحصارات امپریالیستی آلمان هستند. با این حال این دو رژیم زمین تا آسمان با هم تفاوت دارند. میان این دو، جنگ ویرانگر جهانی - با ۵۰ میلیون قربانی - فاصله است. رژیم هیتلری، اگرچه بطور کلی رژیم سرمایه‌داران و انحصارات بزرگ آلمان بود اما بطور اخص نماینده ماجراجوترین، تجاوزکارترین و مرتجعترین قشر انحصارات امپریالیستی

آلمان بود و نه همه انتشار سرمایه‌داری آلمان. نظیر همین مثال را می‌توان درباره یونان زد. هم حکومت کارامانلیس و هم حکومت سرهنگان سیاه بطور کلی حکومت سرمایه‌داران یونانند. اما تفاوت میان آنها بعدی بود که تحولی نظیر تحول ۲۳ ژوئیه ۷۴ لازم آمد تا رژیم سرهنگان سیاه سرنگون شود. احزاب دمکراتیک و چپ همواره باید با دقت تمام مراقب کوچکترین تغییر تناسب نیروها در درون هیأت حاکمه باشند، به تبلیغ هدفهای کلی و قصد تحول بنیادی اکتفا نکنند و به‌مثابه نیروی سیاسی مؤثری در عرصه سیاست کشور عمل کرده برای بدست آوردن چنان مواضع تاکتیکی که سیر بسوی هدفهای استراتژیک را تسهیل خواهد کرد، برزند. این وظیفه عمومی و کلی که همواره در برابر احزاب چپ قرار دارد در لحظات معینی اهمیت ویژه کسب می‌کند. مثلاً در کشوری که خطر روی کار آمدن فاشیسم یا حکومتی آتش‌افروز جنگ مطرح باشد، جلوگیری از تقویت مواضع جناح فاشیسم‌گرای و یا جنگ طلب هیأت حاکمه چنان وظیفه تاکتیکی است که حتی باید برجسته کرد و حتی باید شعار تاکتیکی وزینی برای رسیدن به این هدف تدوین نمود و همه نیروهای ضدفاشیست و صلح طلب را - حتی جناحهای مخالف فاشیسم و جنگ در درون هیأت حاکمه را - برای مقابله با آن تجهیز کرد.

هم‌اکنون در کشور ما چنین وضعی پدید آمده است. وظایف تاکتیکی که در برابر جنبش فرار گرفته تا حدی بزرگ است و برای انجام آنها گردآوری چنان نیروی وسیعی ضروری است که پیدایش شعار وزینی چون «برکناری حکومت استبدادی» را به‌مثابه یک شعار تاکتیکی ممکن و ضروری می‌سازد. نیروهای دمکراتیک میهن ترجیح می‌دهند که جناح فاشیسم‌گرا، متحجرتر و ضددمکراتیک‌تر حکومت تضعیف و جناح «بد» هیأت حاکمه در مقابل جناح «بدرتر» حکومت، زمام امور را به‌دست داشته باشد. ولی از اینجا نمی‌توان و نباید نتیجه گرفت که تلاش در این کار، ولو برای مدت معین و کوتاهی، ما را از تلاش برای رسیدن به هدفهای استراتژیک منحرف سازد. بالمعکس هدفهای استراتژیک نیروهای دمکراتیک همواره باید در مد نظر آنها باشد و نیز بکوشند تا مبارزه در راه اجرای شعار تاکتیکی، پیوند هرچه نزدیکتری با شعار استراتژیک و تحول بنیادی پیدا کنند.

برای ایجاد فرهنگ دمکراتیک

سیاوش فداکار

برای ایجاد مکانیسم سالم و دمکراتیک برای فعالیتهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در کشور، لغو قوانین و حذف اصول ضددمکراتیک حاکم بر جامعه و جایگزینی آن با قوانین دمکراتیک متکی بر اصل حاکمیت بدون قید و شرط مردم، ضروری است. اما فقط با وجود قوانین دمکراتیک در کشور، روند سالم فعالیتها تضمین نمی‌شود. فقط قانون مکتوب نمی‌تواند پاسدار حقوق مردم باشد بلکه فضای اجتماعی و فرهنگی جامعه نقش مهم و قاطعی در تضمین حرمت و حقوق افراد دارد. در واقع این مردم هستند که خود فضای زندگی خویش را تعیین و حفظ می‌کنند و این روشنفکران و فعالان سیاسی هستند که می‌توانند فضای جنبش سیاسی و اجتماعی و فرهنگی خود را سالم، دمکراتیک و قابل تحمل سازند. فرهنگ و روحیه دمکراتیک، افراد سیاسی و روشنفکران میهن را وامی‌دارد تا علیرغم داشتن شدیدترین اختلاف نظرها در زمینه‌های مسلکی و سیاسی میان خود، از حرمت و موجودیت و حقوق انسانی یکدیگر صمیمانه و صادقانه پاسداری کنند. اما جنبش سیاسی و اجتماعی میهن ما فاقد چنین فرهنگ و روحیه دمکراتیکی است. بسیاری از مدعیان آزادیخواهی و فعالان سیاسی و پیشروان فرهنگی در جامعه ما، در زندگی خصوصی و اجتماعی، فعالیتهای سیاسی و فرهنگی و مطبوعاتی، و در مناسبات خانوادگی خود، روش و منش دمکراتیکی را اعمال نمی‌کنند. بسیاری از آنها برای دفاع از عقیده و ایدئولوژی و خط مشی سیاسی یا نحوه فعالیت سازمان و حزب مورد علاقه خود و برای محکوم و طرد و منزوی و حذف کردن رقیب، از همان شیوه‌ها و روشهای ضددمکراتیکی استفاده می‌کنند که حکومت استبدادی و دشمنان مردم بهره می‌جویند، و برای کسب قدرت سیاسی یا تشکیلاتی، مطرح و اثبات کردن خود، همه پیوندهای انسانی و اصول اخلاقی را در رفتارها و مناسبات خود زیر پا می‌گذارند. در شرایط کنونی و بسیاری از گروهها و احزاب سیاسی که به مقابله با استبداد مذهبی برخاسته‌اند (و نه فقط افراد فرصت طلب و عافیت‌جو و کنارگودنشته و تق‌زن)، باران فحش و تهمت و دروغ را به سر هم می‌بارند و به جان هم می‌افتند.

چرا چنین است و چرا بسیاری از متادیان وحدت، خود وحدت‌شکن‌اند، و بسیاری از مدعیان آزاداندیشی تلاش می‌کنند تا قلمهای مخالف خود را بشکنند و مخالفان خود را ترور شخصیتی و فکری کنند، و بسیاری از مدعیان روشنفکری به اصول تفاهم و همزیستی با مخالفان و تحمل آنها بی‌اعتنا هستند؟ زیرا فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در جامعه ما و در سطح جنبش اپوزیسیون دمکراتیک میهن ما بیمار است و بیماری آن، کمبود مزمن فرهنگ دمکراتیک است. باید الفبای واقعی فرهنگ و روحیه دمکراتیک را شناخت، به آن باور کرد و ایمان یافت، آن را در تمامی واحدهای کار و تحصیل و در عرصه‌های زندگی خصوصی و خانوادگی و اجتماعی خود به کار بست و به آن خو گرفت.

فرهنگ و روحیه دمکراتیک از همه افراد مدعی می‌طلبد که در هنگام بررسی اندیشه‌ها و اعمال افراد و سازمانها، از کینه‌های کور، تعصب‌های فرقه‌ای جاهلانه، حسادت‌های کودکانه، عصبیت‌های تفرقه‌افکن پرهیز شود. اثبات خویش را در نفی دیگران ندید. برای محکوم کردن دیگران به هر وسیله و دروغ و تحریف متوسل نشد. انصاف و عدالت را رعایت کرد. بر جنبه‌های مثبت اندیشه و فعالیت افراد تأکید کرد. کاری نکرد تا فضای سیاسی جامعه آلوده شود و جو سوءظن و بی‌اعتمادی بیمارگونه گسترش یابد، یا مبارزه دیگران سست و روحیه آنها تخریب شود. مرز میان دوست و دشمن را نباید مخدوش نکرد.

اگر هر فرد یا سازمان سیاسی، نیروی خود را صرف پاک کردن میدان از رقیب یا هرکس از که غیر او می‌اندیشد، کند، یا برای جلوگیری از نفوذ اندیشه‌ها و سازمانهای سیاسی، توپخانه تهمت و افترا را به کار اندازد، جعل و پرونده‌سازی کند، فضای سیاسی جنبش چپ و دمکراتیک کشور آلوده می‌شود، و بسیاری از فعالان سیاسی از پیکار کناره می‌گیرند و چراغهای فعالیت سیاسی خاموش می‌شوند. جنبش ما به تنوع نیاز دارد و نمی‌توان همه را وادار کرد که آنگونه بیندیشند که ما می‌اندیشیم و آنگونه عمل کنند که ما می‌کنیم.

بفرنجی مناسبات طبقاتی و اجتماعی، پیچیدگی مسائل فرهنگی، تنوع دیدگاهها و فراز و نشیب‌های تاریخی مبارزات سیاسی و اجتماعی، موجب ایجاد تنوع

سازمانهای سیاسی در کشور است. هیچ شخص و نیرویی قادر به نابودی این تنوع و یکسان سازی مطلق نیست، اینکار نه شدنی و ممکن است و نه صحیح و نه مفید. باید تأکید نمود که روابط و مناسبات شخصی و خانوادگی و دوستانه و همچنین پیوندهای سازمانی افراد ابدی و جاودانی و غیر قابل تغییر و غیر قابل گسستن نیست. هر فردی حق دارد که بنا به تشخیص و درک خود، روابط خود با دیگران را به شکل جدیدی تنظیم کند، یا تغییر دهد یا از هم بگسند. اما این گسستن، حتی در مخفی ترین سازمانهای سیاسی و در زیر چشم مستبدترین حکومت ها می تواند به شکل منطقی و خردگرایانه، سالم و شایسته، صادقانه و دوستانه، و از همه مهمتر جوانمردانه صورت پذیرد. بزرگی و عظمت سازمانهای سیاسی، به عزت نیروهای پیرامونشان است. زیرا رهبری بر افراد متعصب و ناآگاه و پریشان احوال ارزشی ندارد. دوران برقراری رابطه رئیس و مرئوس با ارباب و برده سالهای سال است که سیری شده است. انحصارطلبی، غرور بیجا، قدرت طلبی و فرمانروایی با خشم کور و اتوریته غیر منطقی کاذب، موجب از بین رفتن شادابی و نشاط، هرز رفتن استعدادهای و توانایی ها، و پژمردن عواطف و احساسات انسانی در سازمانهای سیاسی می شود و آنگاه کارآیی و جذابیت این سازمانها از بین می رود و مرگ تدریجی آنها را تهدید می کند.

حاصل غرور و استبداد رأی جز ویرانی نخواهد بود. از این رو نباید نظر و تشخیص خود را همیشه درست و غیر قابل تغییر دانست، بلکه باید همواره آماده شنیدن و مطالعه هر نظر و پیشنهاد و انتقادی بود، از مقاومت یا مخالفت دیگران از خود، بی خود نشد، فریب تعریف های گزاف را نخورد. بر خطاهایمان سرپوش نگذاریم بلکه آنها را آشکار کنیم، و سعی کنیم خطاهایمان را جبران کنیم نه آن که به آن بیالیم، از زندان سنت های کهنه و نادرست در مبارزات سیاسی و اجتماعی خود را رها سازیم، آنچه را که به مصلحت جنبش دمکراتیک و منافع مردم باشد (هر چند به زبان شخصی خودمان باشد) انجام دهیم، مسؤولیت خود در زمان شکست و ناملایماتی ها را بپذیریم و در مناسبات خود با دیگران صادقانه، روراست، بی شیله پيله، برخورد کنیم، برای جلب اعتقادات و اصول فکری سیاسی خود را زیر پا نگذاریم.

بدیهی است که با وجود ساختار غیردمکراتیک حاکم بر جامعه، فضای بیمار و غیردمکراتیک موجود در جنبش سیاسی و اجتماعی و فرهنگی میهن، نبود فرهنگ و روحیه دمکراتیک در سطح جامعه و در میان عموم مردم، ... افراد یا جریانهای واقعا دمکراتیک، ضربات و تلفات سخت و جبران ناپذیر خواهند خورد و قربانیها خواهند داد، اما بالاخره باید کاری کرد. باید از جایی شروع کرد، در مقابل مشکلات، توطئه ها، شانناژها، جوسازیها و دروغ پراکنی ها، انگها و تهمت ها، سرکوب فیزیکی و روحی، تسلیم نشد و پیکار را ادامه داد. نیروهای دمکراتیک میهن برای ایجاد و تقویت فرهنگ و روحیه دمکراتیک در جامعه باید یاور و پشت و حامی یکدیگر باشند، از جنجال آفرینی ها و غوغاسالاری و عوامفریبی عناصر غیردمکراتیک و از سرکوب خشن حکومت استبدادی نهراسند، از کارهای زشت برخی از دوستان ناآگاه و کارشکنی های آنها سرخورده و مأیوس نشوند، و هیچ گاه صحنه مبارزه را خالی نکنند، و کار کنند و کار کنند و کار. برای آن که فرهنگ دمکراتیک در جامعه نهادینه و پایدار شود، مبارزه ای سخت، طولانی و پرتلفات ضروری است و چنین مبارزه ای را تنها مبارزینی آگاه، مقاوم، باایثار و عمیقاً دمکراتیک می توانند به سرانجام برسانند.

چنین مبارزینی آگاه هستند که نه متصل بودن به اسطوره های تاریخی و سیاسی، نه زندانی بودن حبس کشیدن طولانی مدت، نه رفتار و منش خوب انسانی، و صداقت در گفتار و عمل، نه سن و سال و سابقه طولانی فعالیت سیاسی یا سازمانی، نه دانشمند و نویسنده و دکتر بودن، نه خوب نوشتن و سخن گفتن، هیچیک دلیل قطعی بر بالا بودن درک و ششم سیاسی یا حقانیت و صحت پیش و موضع گیری عملکرد افراد نیست و نمی تواند باشد.

برای آن عده از مبارزین که بخواهند بر اساس شیوه سالم، آن هم در محیط های آلوده نه شیوه های غیراصولی و نادرست (که انرژی افراد به جای مبارزه علیه استبداد صرف نابودی رقیب و بدنام سازی وی و کارشکنی در فعالیت های او می شود) عمل کنند، کار بسیار دشوار است. زیرا با بد درک می شوند یا مورد ضربه قرار می گیرند و در روند فعالیت آنها کارشکنی و اخلال صورت می پذیرد. البته اینها از مصیبت های مبارزه در محیط های راکد و عقب مانده و در جامعه ای است که انسان خصلت اجتماعی شدن یا اجتماعی بودن را درک نمی کند و نمی پذیرد و همچنان فردی می اندیشد و در هیچ واحد اجتماعی آن دمکراسی واقعی تمرین نشده است و افراد به روحیه استبدادی و استبدادپروری در محیط خانواده و کار و تحصیل و جامعه خو گرفته اند. مقابله با چنین فرهنگ سیاسی ضعیف و عقب مانده ای، وظیفه تمام کسانی است که می خواهند علیه استبداد، به هر شکل آن و در هر عرصه ای، مبارزه کنند. هم به این علت که این فرهنگ و روحیات غیر دمکراتیک مانعی جدی برای گسترش و ارتقاء فعالیت آزادیخواهان است و کارآیی و اثربخشی مبارزه دمکراتیک را بسیار محدود می کند و هم به این علت که چنین فرهنگی مانعی جدی برای شرکت مردم در اداره امور جامعه و تقویت قدرت بسیج مردم و تأثیرگذاری بر جنبش سیاسی کشور می باشد. در یک کلام، دگرگونی مثبت و سالم در فرهنگ سیاسی مبارزین دمکرات، گام ضروری برای تداوم کیفی و اثربخشی مبارزه سیاسی دمکراتیک کشور می باشد.

مجموعه این مشکلات و وضعیت نابسامان که در میان علاقمندان و فعالان سیاسی و اجتماعی میهن وجود دارد، باعث خشنودی حکومت استبدادی و نهادهای اطلاعاتی و امنیتی حکومتی می شود و آنها در جهت تداوم و تشدید این وضع فعالیت توطئه گرانه و تفرقه افکنانه خود را سازمان می دهند. تان نیروی های آزادیخواه و دادخواه جامعه، زمین گیر شوند. آسان ترین و مؤثرترین راه برای ناتوان ساختن نیروی آزادیخواه، پراکندن و ویروس بدگمانی در اذهان آزادیخواهان و دادخواهان اجتماعی است، که قادر است چون سرطان سراسر یک جنبش را فراگیرد و آن را به مرگی تدریجی و حتمی محکوم سازد. اما می توان و باید این جو را در هم شکست. باید فضای ترس، یأس، تفرقه، بدنام سازی یکدیگر، بی اعتمادی مطلق، سوءظن بیمارگونه، بی تحرکی و انفعال را در هم شکست. در شرایط کنونی، برای همه فعالان سیاسی آزادیخواه، در هم شکستن چنین جو و فضایی (که همیشه حاکمیت استبدادی و نهادهای اطلاعاتی و امنیتی سرکوبگر در گسترش چنین فضایی کوشا و سهیم هستند)، یک وظیفه اساسی است. اما انجام این کار به شجاعت و جسارت ویژه ای نیاز دارد. در جامعه ای که مذهب اسلام در میان اکثریت مردم مسلط و سطح فرهنگ عموم پایین و استبداد دینی حاکم باشد، حتی پذیرش تفکر مارکسیسم - لنینیسم و چپ غیر مذهبی (چه برسد به فعالیت سازمانی سیاسی نیروی چپ) همیشه با خطر قطعی و حتمی سرکوب خشن و خونین مواجه می باشد. تفکر چپ تنها برای تفسیر جهان به کار نمی آید بلکه می خواهد جهان را تغییر دهد. و این تغییر تنها در پرتو یک مبارزه گسترده توده ای متحد و سازمان یافته امکان پذیر است. آن کس که می خواهد تنها نقش یک فیلسوف تحلیل گرا را ایفا کند و بدون شرکت در پراتیک اجتماعی - سیاسی تنها اندیشه چپ را برای ارضاء نیاز روحی خود یا ارائه تحلیل و تفسیر پدیده ها مورد استفاده قرار دهد، عملاً هویت چپ را از جوهره پیکارگری برای تغییر نظم کهنه و آفرینش نظم نو مرفقی و آزاد و عادلانه تهی می کند.

نیروی چپ هویت و اصالت و اعتبار خود را نه فقط در دفاع لفظی از آزادی و عدالت و روشنگری در جامعه بلکه در مبارزه عملی و پیکار واقعی برای تحقق آنها به دست می آورد. چنین پیکاری بویژه در جوامع استبدادی همیشه با سرکوب خونین و تلفات سنگینی همراه بوده است. اما آیا باید به دلیل ترس از سرکوب یا

هراس از منزوی شدن و انگ خوردن و بدنام شدن از پیکار دست کشید؟ و به دیگران نیز توصیه کرد که چنین کنند؟ نمی‌تون برای هیچکس تکلیف تعیین کرد، اما هرکس می‌تواند برای خود تکلیف تعیین کند و مسیر زندگی خود را انتخاب کند.

ایدئولوژی و آرمان انسانی و والا آن چنان نیرومند است که می‌تواند در وجود هر شخصی که به آن واقفاً اعتقاد داشته باشد، جوش و خروش به پانکند و او را وادار سازد تا برای تحقق آرمان خود به مبارزه و پیکار جدی دست زند. چنین شخصی با شناخت صحیح و واقع‌بینانه و با آگاهی از وضعیت جامعه و مردم و حکومت، احتمال سرکوب خود در این روند را در بالاترین درصد می‌داند و به تلفات و مصیبت‌های موجود در این مبارزه آگاه است، و به انگ‌ها و تهمت‌هایی که به خاطر چنین پیکاری نصیب می‌شود داناست و به خطر بدنام شدن پس از دستگیری و اعمال شکنجه برای حضور اجباری در «مصاحبه‌های تلویزیونی» آشنا است، اما این مبارزه را ادامه می‌دهد، زیرا او برای حفظ «پوستیژ» و «مطرح شدن»، مبارزه نمی‌کند. چنین شخصی از موضع و اعتقادات صحیح خود دست نمی‌کشد، تصمیم ندارد که در نبود تسلیم شود چه رسد به آن که بدون نبود تسلیم شود. لندن در اثر خود «کارل مارکس» از قیام کارگران پاریسی در ۱۸۷۰ (که با آن که بی‌موقع بود ولی پس از شروع مارکس به آن تهنیت گفت)، یاد می‌کند و می‌آموزد «در چنین شرایطی و نیز در بسیاری از موارد دیگر، از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک مارکس در مسیر عمومی و فرجام نهایی نبرد پرولتاریا، شکست اقدام انقلابی پرولتاریا شریکتری است تا دست کشیدن از موضع اتخاذ شده، تسلیم بدون نبرد: چنین تسلیمی روحیه پرولتاریا را می‌شکند و توان پیکار را از او سلب می‌کند.

بر پایه چنین تحلیلی و با توجه به شرایط خاص جامعه، افرادی آرمان‌گرا و آگاه، که نه چپ رو و ماجراجو هستند و نه راست رو و بی‌اصول، تصمیم دارند زخمهای موجود درون جنبش دمکراتیک و چپ میهن را ترمیم نمایند - بر روحیه یأس و شکست خوردگی و وازدگی، بر ترس و هراس فاسدکننده، بر انفعال و بی‌تحرکی و تسلیم شدگی ضربه جدی وارد آورند - از هویت و موجودیت و اعتبار و حقانیت خود دفاع کنند - مردم را از وجود خود، از زنده بودن خود، از احیاء مجدد خود، از تفکر نوین خود آگاه سازند - و بر سیر حوادث در جامعه تأثیر جدی بگذارند - و بر تاریخ میهن و جنبش دمکراتیک کشور مهر خود را بزنند. چنین اشخاصی برای اعتقادات و آرمانشان و به خاطر مردم و میهنش مبارزه می‌کنند و به فحش‌ها و افتراها و دروغ‌هایی که به آنها نثار می‌شود زیاد توجه نمی‌کنند، مسؤلیت پیامدهای ناشی از فعالیت خود را می‌پذیرند، سرکوب و حبس و شکنجه و مجازات را متحمل می‌شوند، توطئه‌های رنگارنگی را که برای بدنام شدن و نابودی «پوستیژ» و «اعتبار» آنها و منزوی ساختن آنها صورت می‌پذیرد درک و مشاهده می‌کنند، اما از مبارزه خود دست نمی‌کشند و مبارزه را تا آنجا که توان داشته باشند ادامه می‌دهند. این انتخابی آزادانه، داوطلبانه و آگاهانه و در عین حال حماسی و آرمان‌گرایانه است. ما سخنان زیبای مارکس، در مقدمه کاپیتال در ۲۵ ژوئیه ۱۸۶۷، را راهنمای کار خود قرار می‌دهیم که می‌گفت: «هر قضاوتی که ناشی از انتقاد علمی باشد با آغوش باز پذیرفته خواهد شد. در برابر قضاوت‌های قبلی که به اصطلاح افکار عمومی خوانده می‌شود و من هرگز در قبال آنها گذشتی نکرده‌ام همچنان کلام آن مرد بزرگ فلورانس را شمار خویش قرار می‌دهم که گفت: «راه خود گیر و بگذار دیگران هر چه می‌خواهند بگویند.»

- آری! باید به زندگی و سرگذشت پشیمانان و اندیشه‌گران عرصهٔ آزاداندیشی عنایتی نشان داد تا به یاد آورد که اکثر ترقیات بشر امروز مرهون وجود صاحبان اندیشهٔ آزاد و مردمانی است که در لحظات حساس تاریخ، شهامت ارائه طریق و ابراز عقیده داشتند و مهتر آن که از وحشت انهم و «رسوایی» پا از جهاد واپس نکشیده‌اند. به زبان پاسکال: «برای آزادی، نخست آزادمشی کنیم و صد البته آزادمشی به تهور نیاز دارد... تهوری که بگذار نابخردان زمانی «رسوایش» بخوانند.»

برنامه حداقل اتحاد چپ دمکراتیک ایران

مصوب مهر ۱۳۷۵

۱- از اوایل سال ۱۳۷۳ میان برخی از افراد و محفل‌های «چپ» داخل کشور، ارتباطات و پیوندهای به شکل جلسات بحث و تبادل نظر برای دستیابی به برنامه عمل واحد و سازماندهی هماهنگ در فعالیتهای مشترک، به صورت مخفی، برقرار شد. این نیروها در جریان مباحثات نظری و فعالیتهای سیاسی و اجتماعی خود، با کسب شناخت و اعتماد و توافق و تفاهم بیشتری با یکدیگر و با درک واقع‌بینانه‌تر و صحیح‌تر از شرایط سیاسی - اجتماعی کشور و نیازهای جنبش چپ و دمکراتیک میهن، در جهت ایجاد تشکیلات واحد سیاسی چپ در داخل کشور گامهای جدی و اساسی برداشتند و در این راستا «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» موجودیت یافت. «اتحاد چپ دمکراتیک ایران»، به عنوان نیروی چپ مستقل دمکراتیک، در اردیبهشت ۱۳۷۴، موجودیت خود را به طور رسمی اعلام و برنامه پیشنهادی موقت خود را منتشر کرد تا در فاصله شش ماه در معرض نقد و بررسی دمکراتیک و تنظیم مجدد توسط کلیه اعضا قرار گیرد. در مدت این شش ماه، کلیه اعضای «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» نه تنها در تنظیم و تدوین تمامی اعلامیه‌ها و بیانیه‌های آن، بلکه در جلسات نقد و بررسی برنامه و ارائه نقطه نظرات و انتقادات و پیشنهادها، شرکت فعال و جدی داشتند و نیز توانستند با کاربرد ابتکارات گوناگون و بویژه در جریان بحث‌های سیاسی - ایدئولوژیکی با بسیاری از عناصر چپ که با «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» ارتباط سازمانی نداشتند، از نظرات و دیدگاهها و انتقادات این افراد مطلع شوند و دیدگاههای آنها را در صفوف خود منعکس سازند. تلاش براین بود تا برنامه‌ای تدوین شود که حاصل تفکر جمعی و مورد توافق کلیه اعضا باشد و از بیان موضعگیری و شعاری که مورد مخالفت حتی یک عضو باشد، خودداری شود. حاصل آن بود که در آذر ۱۳۷۴، برنامه جدیدی به نام «برنامه حداقل اتحاد چپ دمکراتیک ایران» از طریق نقد و بررسی برنامه پیشنهادی گذشته در یک فضای سالم و دمکراتیک، و با شرکت فعال همه اعضا در تمامی مراحل بحث و تدوین و تصویب آن: به اتفاق آراء اعضا تصویب و به طور رسمی جایگزین برنامه گذشته آن شد.

«اتحاد چپ دمکراتیک ایران» در دوران فعالیت رسمی خود، با ارائه برنامه چپ و دمکراتیک و اتخاذ سیاست‌ها و مواضع روشن، واقع‌بینانه و صحیح و نیز با انجام فعالیت گسترده سیاسی - تبلیغی و ترویجی به شکل مخفی و در شرایط حاکمیت استبداد خشن و سرکوب و اختناق شدید در جامعه، توانسته است خود را به

عنوان یک نیروی چپ دمکراتیک مستقل منسجم، سازمان یافته و فعال که در سطح جنبش چپ و انقلابی کشور حضوری فعال، غیرقابل انکار، جدی، ملموس و واقعی دارد، نشان دهد و مطرح سازد. «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» در دوره نوین فعالیت خود، به موازات فعالیت سیاسی و گسترش شبکه‌های سازمانی خود، نشریه‌ای به عنوان ارگان سیاسی - تبلیغی - خبری خود به نام «پشتاز»، به صورت مخفی، با برد نسبتاً وسیع، با خصلت و زبان مردمی، و در فواصل کوتاه مدت انتشار می‌دهد. «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» به منظور رفع کاستی‌ها در برنامه خود و تدوین برنامه‌های دقیق‌تر، شفاف‌تر، کامل‌تر و متناسب با دوره نوین فعالیت خود، از تیر ماه ۱۳۷۵ نقد و بررسی انتقادی مجدد برنامه حدقل خود را در یک فضای سالم و دمکراتیک و با شرکت فعال همه اعضای خود سازمان داد. حاصل آن، برنامه حداقل جدید «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» است که با مطالعه و در نظر داشتن دیدگاه‌های متنوع در جنبش چپ مبین و بر پایه تفکر جمعی کلیه اعضای آن تدوین و به اتفاق آراء به عنوان پایه اصلی فعالیت مشترک همه اعضا در مهرماه ۱۳۷۵ تصویب شد و از این تاریخ به طور رسمی جایگزین برنامه گذشته آن می‌شود.

۲- «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» نیروی سیاسی چپ دمکراتیک مستقلی است که آرمان آن سوسیالیسم با محتوای عدالتخواهانه، انسانی و دمکراتیک است و مدافع پیگیر منافع طبقات و اقشار زحمتکش جامعه بویژه طبقه کارگر مبین و خواستار رهایی آنها از بندهای اسارت آور اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی است. و در عین حال از منافع دمکراتیک همه اقشار جامعه نیز دفاع می‌کند. «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» برای دگرگونی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بنیادین در کشور، استقرار آزادیها و حقوق دمکراتیک، تأمین عدالت اجتماعی، کسب استقلال، پیشرفت اقتصادی، حفظ صلح و نیز برای دستیابی به ارزشهای سوسیالیستی در جامعه، مبارزه می‌کند.

۳- فعالان جنبش سوسیالیستی و هواداران آرمان سوسیالیسم مبین که برای ریشه کن ساختن ستم و نابرابری‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و علیه نظام سرمایه‌داری مبارزه می‌کنند، و تلاشهای خود را بر پایه اندیشه‌ها و روحیات و فرهنگ دمکراتیک تداوم می‌بخشند، صرف نظر از وابستگی یا عدم وابستگی گروهی، می‌توانند در «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» عضو شوند، مشروط به این که برنامه آن را بپذیرند و برای تحقق آن مبارزه کنند و کلیه رهنمودهای آن را اجرا نمایند.

۴- موضهمگیری‌ها و رهنمودهای سیاسی «اتحاد چپ دمکراتیک ایران»، در چارچوب برنامه آن و با اتکا به اتفاق آراء یا توافق دمکراتیک اعضا تدوین و ارائه می‌گردد. در «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» همه اعضا دارای حقوق برابر هستند و هر عضو دارای یک حق رأی می‌باشد.

«اتحاد چپ دمکراتیک ایران» وجود اختلاف نظر در میان اعضای خود را امری طبیعی می‌داند و با تکیه بر اصول دمکراتیک، تحمل نظرات مخالف، احترام متقابل، و استفاده از شیوه‌های علمی و واقع‌بینانه تحقیق و بررسی، برای دستیابی به وحدت نظر و عمل هر چه بیشتر در میان اعضای خود تلاش خواهد کرد. در عین حال با هرگونه تفرقه‌جویی، جو سازی خصمانه، ترور و تخریب شخصیت، دخالت و تعرض در امور خصوصی و خانوادگی افراد، انگ و تهمت زدن، توهین و کاربرد زبان غیرسیاسی و غیرانسانی، اعمال شیوه‌های غیر اخلاقی که از سوی هر فرد و جریانی در درون سازمان خود یا در میان دیگر نیروهای سیاسی کشور صورت پذیرد، قاطعانه مبارزه می‌کند. اعضا «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» اجازه زورگویی و سوءاستفاده از قدرت را به هیچکس نمی‌دهند، بلکه با اعتماد به نیروی استدلال و منطق در جستجوی همفکر و همکار می‌باشند و احساس علاقه و کار داوطلبانه و آمادگی برای انجا تغییرات ضروری و تلاش برای ارتقاء آگاهی را در صفوف خود تقویت می‌کنند. فرهنگ سیاسی حاکم بر «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» دعوت کنند و بپذیرنده است و نه ردکننده و محدودگر. از اینرو «اتحاد دمکراتیک ایران» محدود بینی، کورته نظری، انحصارطلبی، و ترس غیرمنطقی از همکاری با دیگران را محکوم می‌کند.

۵- «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» به هیچ یک از سازمان‌ها و حزب‌های چپ داخلی و خارجی وابستگی سیاسی، سازمانی و تشکیلاتی ندارد. «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» نه یک حزب سیاسی و نه متعلق به هواداران یک سازمان سیاسی بلکه اتحادی سازمان یافته میان هواداران فعال چپ کشور و متعلق به طیف‌های متنوع درون جنبش چپ مبین است. اعضا «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» باور دارند که در شرایط کنونی مسئله وحدت چپ بر تمامی اختلافات ایدئولوژیکی و سیاسی و سازمانی گذشته و کنونی اولویت دارد و به همین دلیل نهادها و نشریات «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» به طرح مباحثات مربوط به برنامه آن اختصاص دارند و هیچ فرد و سازمان و گروهی نمی‌تواند و حق ندارد از این ارگانها و نشریات به نفع خویش یا علیه مخالفان خود بهره‌گیری.

۶- اهداف ملی و دمکراتیک «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» در شرایط کنونی عبارتند از:

الف - برقراری حکومت مردم بر مردم با تأکید بر شکل جمهوری آن - تأمین حاکمیت فراگیر مردمی که نمایندگان واقعی کلیه آحاد ملت و نیروهای سیاسی و اجتماعی کشور، صرف نظر از اعتقاد یا عدم اعتقاد به ایدئولوژی و دین خاصی، متناسب با آراء مردمی خود در آن نقش داشته باشند - تأکید بر جدایی دین و هر نوع ایدئولوژی از حکومت و اعمال قدرت حکومتی - تکیه بر نظام پارلمانی دمکراتیک - استقلال سه قوه مجریه و مقننه و قضائیه و نیز رسانه‌های گروهی از یکدیگر.

ب - دمکراتیزه کردن همه جانبه کشور - استقرار ساختار سیاسی دمکراتیک - رعایت حقوق انسانی تصریح شده در «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» - تأمین کامل و بدون قید و شرط آزادیها و حقوق دمکراتیک در جامعه - تأمین امنیت کامل سیاسی و اجتماعی فرهنگی و قضایی برای همه مردم - حفظ حقوق اقلیت در جامعه و نفی هرگونه تبعیض از نظر عقیده، مذهب، جنس، نژاد، رنگ، اصل و نسب، مرقعیت اجتماعی، قومی و قبیله‌ای - انحلال کلیه نهادها و ارگانهای اطلاعاتی و امنیتی، انتظامی، قضایی سرکوبگر مردم و ممنوعیت تشکیل چنین ارگانهایی.

ج - ایجاد سیستم اقتصادی دمکراتیک براساس مالکیت سه گانه دولتی، تعاونی، خصوصی، به طریقی که هیچ یک از این بخشها به قدرت انحصاری و مطلق تبدیل نشود - سمنگیری به سوی تسلط مالکیت اجتماعی بر مجموعه اقتصاد کشور - ایجاد مکانیسم قانونی برای کنترل جدی و محدودکننده سودجویی افسارگسیخته بخش خصوصی - ممنوعیت فروش و واگذاری منابع ملی و صنایع کلیدی و مادر.

د - تأمین عدالت اجتماعی در کشور - ترقی بی وقفه سطح زندگی مادی و معنوی طبقات زحمتکش جامعه - تأمین رفاه اجتماعی - افزایش دستمزد و حقوق متناسب با نوسانات هزینه زندگی و نیازهای ضروری مادی و معنوی زحمتکشان - افزایش سهم زحمتکشان از درآمد ملی در مصارف اجتماعی و خصوصی - اصلاح عمیق سیستم مالیاتی به سود زحمتکشان - تأمین و تضمین حق کار، رفع بیکاری پنهان و آشکار - حل مشکل مسکن و احداث و تأمین مسکن مناسب برای زحمتکشان و تقلیل اجاره بهای مسکن - تقلیل و تثبیت قیمت‌ها در همه اقلام اساسی تولید و بیش از همه در کالاهای غذایی و مصرفی - گسترش خدمات اجتماعی همگانی، تدوین و اجرای قوانین بیمه‌های اجتماعی به سود زحمتکشان - تأمین حق همگانی در برخورداری از استراحت و تفریح و ورزش و مسافرت - تأمین

خدمات بهداشتی و درمانی رایگان برای عموم مردم - تدوین قانون کار مترقی بر پایه منافع کارگران و زحمتکشان و با مشارکت سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری مستقل - تقویت اصل مشارکت کارکنان در تصمیم‌گیری بخشهای تولیدی و توزیعی و خدمات و اداره امور واحدهای اقتصادی - تأمین حق اعتصاب برای کلیه زحمتکشان - اجرای اصلاحات ارضی دموکراتیک بری آن که دهقانان صاحب زمین شوند و داوطلبان در تعاونیهای مستقل گرد هم آیند - حذف هزینه‌های نامناسب و سنگین نظامی و تعدیل هزینه‌های اداری .

د- حل مسائل ملی و ریشه کن ساختن ستم ملی از طریق تأمین حقوق کامل خلقهای ساکن ایران با تکیه بر حفظ تمامیت ارضی و وحدت کشور و اتحاد داوطلبانه خلقها بر اساس برابری و دوستی .

و- توسعه همه جانبه اقتصاد ملی کشور - استفاده از دستاوردهای انقلاب علمی و فنی در جهت صنعتی کردن کشور - گسترش و توسعه صنایع سنگین و سبک و صنایع کلیدی و مادر، مدرنیزه کردن و افزایش تولید کشاورزی، رشد همه جانبه نیروهای مولده، استفاده بخردانه از ثروت‌های طبیعی کشور.

ز - حفظ محیط زیست و طبیعت سالم - استفاده صحیح از منابع طبیعی - جلوگیری از تخریب طبیعت و سوء استفاده از آن .

ح - تأمین و تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی - دفاع از حاکمیت ملی - تأمین منافع ملی - پاسداری از وحدت کشور و تمامیت ارضی - دفاع از حیثیت و علائق ملی - اتخاذ سیاست همزیستی مسالمت آمیز و رابطه برابر حقوق با کلیه کشورهای جهان با تکیه بر اصل عدم دخالت در امور داخلی آنها و احترام به حق حاکمیت ملل دیگر - دفاع از صلح جهانی، مبارزه با تروریسم در هر شکل آن - تلاش برای رفع تشنج و جنگ در هر منطقه - عدم شرکت در پیمانهای نظامی - الغای قراردادهای نابرابر اقتصادی و سیاسی نظامی علنی یا سری یا سایر کشورها که با منافع و مصالح ملی کشور مغایر می‌باشند - تأمین نظارت کامل نمایندگان مردم بر انعقاد هر قراردادی با دولتهای خارجی.

ت - انحلال کلیه نهادهای نظامی و انتظامی سرکوبگر مردم - سازمان دادن ارتش ملی به منظور دفاع از میهن در مقابل تعرضات خارجی - به رسمیت شناختن حقوق برابر نظامیان با سایر شهروندان برای شرکت در فعالیتهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی .

ی - دگرگونسازی علمی و فنی ضرور برای توسعه همه جانبه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کشور - دگرگونی بنیادین نظام آموزش غیر علمی در همه سطوح - ارتقاء فرهنگ ملی و مبارزه با فرهنگ خرافی و وابستگرا - دفاع از ارزشهای مثبت و مترقی تاریخی کشور - افزایش قدرت آفرینش و خلاقیت هنری - احیای نیروی بالقوه علمی کشور و ایجاد شرایط مناسب برای کار خلاق و دانشمندان - ممنوعیت اجباری بودن آموزش و تعلیمات هر نوع ایدئولوژی و دین در امر آموزش و تعلیمات و تبلیغات دولتی - رایگان ساختن آموزش و پرورش در کلیه مراحل آن از ابتدایی تا عالی در سراسر کشور - اجرای آموزش ابتدایی همگانی و اجباری - ریشه کن ساختن بی‌سوادی - تأمین اعتبار و وسایل لازم برای رشد و تکامل فرهنگ ملی خلقهای ایران - تأسیس مراکز ورزش و تفریحات سالم در شهرها و روستاها برای جوانان - .

ک - ایجاد و تحکیم مناسبات انسانی در روابط میان افراد جامعه - حفظ ارزشهای والای انسانی و اخلاقی - حفظ و تحکیم نهاد خانواده - ریشه کن کردن فساد و بلایای اجتماعی (رشوه‌خواری، اختلاس، اعتیاد به مواد مخدر و الکل، جنایت، فحشا، ...).

ل - تأمین آزادیها و حقوق اساسی زنان و رفع تبعیض‌های جنسی و ریشه کن ساختن انواع ستم‌های اجتماعی در همه عرصه‌ها علیه زنان - ارتقاء سطح فرهنگ و پیش عمومی در مورد زنان.

۷- «اتحاد چپ دموکراتیک ایران» اعتقاد دارد که دو عامل اصلی ایجاد و تشدید بحران عمیق اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی موجود در جامعه عبارتند از: ساختن سلطت سرمایه‌داری بویژه در شکل تجاری انگلی افسارگسیخته آن و برقراری حکومت دینی در کشور. و از این رو اعتقاد دارد که اساسی‌ترین اقدام برای رفع کامل این بحران همه جانبه و فراگیر در کشور و استقرار حاکمیت مردم بر مردم، تغییر ساختن سلطت سرمایه‌داری افسارگسیخته و تغییر حکومت دینی (صرف نظر از اشکال متنوع آن) است .

«اتحاد چپ دموکراتیک ایران» اعتقاد دارد که قانون اساسی کنونی کشور خواستها و حقوق دموکراتیک مردم را به طور دقیق و کامل و پیگیر مطرح نمی‌کند و بسیاری از اصول پایه‌ای آن ناقض حقوق دموکراتیک مردم است. بویژه اصل غیر دموکراتیک ولایت فقیه با اصل حاکمیت مردم تناقض جدی و آشتی‌ناپذیر دارد و سد اساسی در مقابل هرگونه تحول جدی دموکراتیک در جامعه است و از اینرو «اتحاد چپ دموکراتیک ایران» برای دگرگونی قانون اساسی کنونی، حذف اصل ولایت فقیه و دیگر اصول غیردموکراتیک آن و نیز تدوین قانون اساسی دموکراتیک بر پایه «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و با تأکید بر اصل جدایی دین از حکومت و اصل حاکمیت بدون قید و شرط مردم،... مبارزه خود را ادامه خواهد داد .

- خط مشی استراتژیکی «اتحاد چپ دموکراتیک ایران»، مبارزه سیاسی توده‌ای در پیوند زنده با توده‌ها و سازماندهی جنبش مردمی، برای گذار آرام و گام به گام و مسالمت آمیز (بدون توسل به درگیری‌های مسلحانه و جنگ داخلی)، از حکومت استبدادی و دینی به حکومت دموکراتیک غیردینی، مردمی و ملی است. «اتحاد چپ دموکراتیک ایران» اعتقاد دارد که با توجه به مجموعه شرایط عینی و ذهنی موجود در کشور، مقتضیات زمان، وضعیت حکومت و تضادهای درون آن، مناسبات معین اقتصادی و سیاسی حکومت با دول قدرتمند جهان، موقعیت و توان و امکانات مجموعه نیروهای اپوزیسیون، مختصات کنونی دوران رکود جنبش انقلابی در کشور، روحیات و آمادگی و خواستههای مردم، ... در شرایط کنونی، مرحله اول ضرور برای گذار آرام و مسالمت آمیز به حکومت دموکراتیک مردمی، تحمیل برگزاری انتخابات واقعاً آزاد و دموکراتیک برای تعیین حکومت جدید، به حکومت استبدادی کنونی است. زیرا در یک انتخابات آزاد که در شرایط تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و حقوق دموکراتیک مردم و در موقعیتی برگزار شود که ولایت فقیه و نیز شورای نگهبان و نیروهای نظامی و امنیتی عملاً قدرت اعمال نفوذ بر جریان انتخابات را نداشته باشند، نیروهای آزادیخواه و مترقی می‌توانند با اتخاذ سیاست صحیح و طرح شعارهای مناسب و یا برقراری ارتباط منطقی و سازمان‌گرایانه با توده‌های مردم، اکثریت آراء مردم را به دست آورند و بدینگونه بر قوای مقتنه و مجریه کشور سلطت شوند. با تغییر زمامداران و انتقال حاکمیت به نیروهای آزادیخواه و مترقی و انجام اصلاحات عمیق از «بالا»، و به همراه سازماندهی جنبش اعتراضی مردمی و اعمال فشار از «پایین» بر علیه عناصر و جریانات ضد دموکراتیک موجود در مجموعه ساختار حکومتی، می‌توان در جهت تحکیم آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک در جامعه و استقرار ساختار سیاسی کاملاً دموکراتیک گام برداشت و آنگاه برای حذف اصول ضد دموکراتیک و مغایر با حاکمیت واقعی مردم (بویژه اصل ولایت فقیه) از قانون اساسی کنونی کشور اقدام کرد. و با انجام اصلاحات ضرور و دموکراتیک در قانون اساسی از طریق مراجعه به آرای آزادانه مردم، ساختار توتالیتر دینی را رسماً و به طور کامل تغییر داد. در شرایط

سیاسی و اجتماعی مشخص کنونی، به نظر ما، این خط‌مشی سیاسی، واقع‌بینانه‌ترین، تحقق‌یافتنی‌ترین و کم‌تلفات‌ترین شیوه مبارزه است. از اینرو شعار اصلی «اتحاد چپ دموکراتیک ایران» در این مرحله از مبارزه، «برگزاری انتخابات آزاد برای تعیین حاکمیت، با شرایط تأمین دموکراسی کامل در کشور» است.

«اتحاد چپ دموکراتیک ایران» تأکید دارد که شروط اصلی برگزاری این انتخابات آزاد عبارتند از: آزادی بدون قید و شرط کلیه حزب‌ها و سازمانهای سیاسی و اجتماعی و نهادهای صنفی و فرهنگی - آزادی بدون قید و شرط عقیده و بیان و قلم و مطبوعات - آزادی اجتماعات - آزادی بدون قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی و فراهم ساختن شرایط مناسب برای بازگشت بدون قید و شرط و داوطلبانه کلیه پناهندگان سیاسی و اجتماعی به کشور و رفع کلیه محدودیتها و موانعی که حق شرکت آزادانه آنها در اداره امور جامعه و تعیین سرنوشت کشور را نفی یا محدود می‌کند - رفع کلیه موانعی که حق شرکت، کاندید شدن و کاندید کردن آزادانه کلیه نیروهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و افراد جامعه در انتخابات را نفی می‌کند - برقراری امنیت کامل افراد و اجتماعات و مطبوعات و تأمین آزادی بدون قید و شرط برای کلیه نیروهای سیاسی و اجتماعی و صنفی جهت معرفی کاندیدها و اظهار نظر در مورد هر یک از آنان و نیز ارائه دیدگاهها و اهداف و برنامه‌های مطلوب خود به مردم و تلاش برای جلب نظر و آراء مردم به سود خود - انحلال نهادهای قضایی سرکوبگر و نیز جلوگیری از اعمال نفوذ مراکز پراکنده قدرت و نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی و گروههای فشار رسمی و غیررسمی در انتخابات - ایجاد هیأتی مرکب از نمایندگان حزب‌ها و سازمانها و شخصیتهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی شرکت‌کننده در انتخابات برای نظارت کاملاً آزادانه و دموکراتیک در انتخابات.

«اتحاد چپ دموکراتیک ایران» با تکیه بر شعار «برگزاری انتخابات آزاد برای تعیین حاکمیت»، برای تأمین شرایط ضرور تحقق آن، یعنی تأمین دموکراسی کامل و آزادی بدون قید و شرط در جامعه، مبارزه خود را تداوم می‌بخشد.

۸- شیوه انتخابی و مطلوب «اتحاد چپ دموکراتیک ایران» در مبارزه برای تحقق اهداف خود، مبارزه سیاسی مردمی مسالمت‌آمیز، با پرهیز از اعمال خشونت کور و برب‌گذاری و ترور و درگیری مسلحانه است.

مشی سیاسی «اتحاد چپ دموکراتیک ایران» مبتنی است بر ایجاد و توسعه تشکیلات منسجم و آگاه چپ دموکراتیک در میان مردم، گسترش فعالیت توده‌ای، ترویج ایده‌های دموکراتیک و اندیشه‌های سوسیالیستی در جامعه، ترویج و بسیج و تشکل نوده‌ها و هدایت مبارزات آنها برای تحقق خواستها و مطالبات دموکراتیک و عدالتخواهانه، حضور فعال سیاسی در جامعه، کسب نفوذ و قدرت رهبری‌کننده در میان مردم، تلاش برای همکاری و وحدت با دیگر نیروهای مستقل و آزادیخواه میهن‌پرور در داخل کشور، گسترش مبارزه سیاسی مردمی بر علیه حکومت استبدادی دینی. «اتحاد چپ دموکراتیک ایران» وظیفه خود می‌داند تا در راستای در هم شکستن جو اختناق و سرکوب، ایجاد فضای کاملاً باز سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، تأمین آزادی کامل و همه‌جانبه در کشور، ایجاد نهادهای دموکراتیک (و بویژه، حزب‌های سیاسی)، اشاعه فرهنگ دموکراسی در جامعه، از بین بردن روحیه ترس و یأس و انفعال در میان مردم، ایجاد شرایط مناسب برای مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خویش،... مبارزه خود را با بهره‌گیری از ابتکارات و سیاستهای تاکتیکی گوناگون و با استفاده از امکانات، اشکال و شیوه‌های متنوع مبارزه سیاسی گسترش دهد.

«اتحاد چپ دموکراتیک ایران» در اجرای خط‌مشی سیاسی و وظایف خود، در شرایط کنونی، بدون آن که هیچ شکلی از فعالیت سیاسی را مطلقاً یا نفی کند، مبارزه خود را اساساً به شکل مخفی تداوم می‌بخشد ولی در عین حال با تأکید بر اصل تلفیق صحیح کار علنی و مخفی، تلاش می‌کند از امکانات و روشهای علنی و قانونی موجود و ممکن در جامعه بهره‌گیرد.

«اتحاد چپ دموکراتیک ایران» در راستای تحقق اهداف و خط‌مشی استراتژیکی خود، و به عنوان یکی از اقدامات مؤثر تاکتیکی، برای اجرای اصول در برگیرنده حقوق و آزادی‌های اساسی ملت مصرحه در قانون اساسی پر نقض کنونی کشور، و در جهت تضعیف حکومت مطلقه و بازشدن نسبی فضای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در جامعه و تأمین حقوق قانونی مردم، مبارزه می‌کند. «اتحاد چپ دموکراتیک ایران» اعتقاد دارد که صحنه اصلی نبرد در درون کشور است و از اینرو، به نظر ما، ضروری است که مبارزه نیروهای اپوزیسیون در خارج از کشور، در پیوند و در خدمت مبارزات درون کشور و هماهنگ با یکبار مبارزین داخل کشور باشد.

۹- «اتحاد چپ دموکراتیک ایران» از اقدامات مترقی حزب‌ها و سازمانهای اپوزیسیون آزادیخواه، جنبشها، اعتصابات، تظاهرات و اعتراضات اقشار مختلف مردم که برای تأمین حقوق و آزادیهای دموکراتیک در جامعه، علیه استبداد حاکم، در دفاع از منافع و خواستهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و صنفی خود، تأمین عدالت اجتماعی، و دفاع از صلح صورت پذیرد، با تمام نیرو حمایت می‌کند. اما از حرکتها و اقدامهایی که می‌تواند به گسترش تروریسم، درگیری مسلحانه و ایجاد جنگ داخلی در کشور منجر شود حمایت نکرده و از نظر اصولی با این نوع حرکتها مخالف است.

۱۰- «اتحاد چپ دموکراتیک ایران» هیچ یک از جناحهای موجود حاکمیت را مورد تأیید قرار نمی‌دهد و اعتقاد دارد که ماهیت همه جناح‌های وابسته به حکومت و مضمون اساسی دیدگاهها و نوع عملکرد آنها، اساساً غیر دموکراتیک بوده و هست. کلیه این جناح‌ها همواره برای حفظ ساختار حکومت دینی ولایت فقیه و موجودیت حاکمیت خود، اعتراضات حق‌طلبانه و حقوق دموکراتیک و آزادی‌های اساسی مردم را سرکوب کرده‌اند. از اینرو «اتحاد چپ دموکراتیک ایران» چشم امید به منازعات درون حکومت ندارد و مبارزه خود را تا حد درگیری جناح‌های وابسته به هیأت حاکمه تقلیل نمی‌دهد. اما «اتحاد چپ دموکراتیک ایران» در عین حال اعتقاد دارد که اختلافات میان جناح‌های گوناگون وابسته به حکومت واقعی است و تأثیر این اختلافات تا اندازه‌ای در بسته‌تر یا بازشدن نسبی فضای سیاسی کشور محسوس است و اینرو تلاش می‌کند تا در راستای خدمت به هدف استراتژیکی خود و طرد کامل مجمرعه قدرت استبدادی حاکم، با تضعیف جناح‌ها و عناصر متحجرتر و ضد دموکراتیک‌تر حکومت، در جهت منافع مردم و مصالح میهن گام بردارد. «اتحاد چپ دموکراتیک ایران» از هر نوع اصلاحات واقعی و جدی که از سوی جناح‌های وابسته به حاکمیت صرف‌نظر از انگیزه و نیت آنها به سود مصالح ملت و منافع ملی، بهبود سطح زندگی مردم، ایجاد فضای باز سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تحقق یابد، پشتیبانی می‌کند ولی باید همواره هدف و انگیزه آنها از انجام چنین اقدامهایی را برای مردم افشا کند تا از ایجاد توهم نسبت به ماهیت و اهداف جناح‌های موجود حاکمیت در میان مردم جلوگیری شود.

۱۱- «اتحاد چپ دموکراتیک ایران» از مبارزات خلقینای ساکن ایران در راستای تأمین حقوق کامل خود در چارچوب ایران واحد و حفظ تمامیت ارضی و وحدت کشور حمایت می‌کند. «اتحاد چپ دموکراتیک ایران» اعتقاد دارد که تجزیه کشور به سود منافع ملی و مصالح مردم سراسر ایران و خلقهای ساکن ایران نیست و این رو از هر نوع اقدامی که می‌تواند موجب تجزیه و از هم گسیختگی کشور شود حمایت نکرده و حرکت‌های جدایی‌طلبانه را مورد تأیید قرار نمی‌دهد. ولی با هر

نوع سرکوب خلفها برای نگهداشتن غیر داوطلبانه آنها در چارچوب جغرافیایی خاص مخالف است و اعتقاد دارد که با کار سیاسی - فرهنگی پیگیر باید همگان را متقاعد کرد که منافع خلفها در اتحاد برادرانه، آزادانه، داوطلبانه و برابر حقوق کلیه خلفهای ساکن ایران در چارچوب کشور واحد، تحکیم وحدت ملی و حفظ یکپارچگی کشور تأمین می‌شود.

اعضای «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» بنا به خصلت مبین پرستانه و بشردوستانه خود همواره علاقه پرشور به بهروزی مردم و سعادت مبین و وحدت ملی کشور را در صفوف خود تحکیم می‌بخشد و برای گسترش آن در سطح جامعه فعالیت می‌کنند.

۱۲- «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» در روند تمام‌فعلیت و خشمی سیاسی خود بر حفظ منافع ملی کشور تأکید دارد و از این رو با هر نوع تماس و ارتباط و همکاری از جانب خود با دولتهای خارجی مخالف بوده و تنها در چارچوب برنامه خود از امکانات تبلیغی سازمانها، نهادها و مجامع رسمی طرف غیردولتی مدافع آزادیها و حقوق بشر در جهان و نیز رسانه‌های گروهی بین‌المللی بهره می‌گیرد. «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» با هر نوع سیاست، اقدام و برنامه دولتهای خارجی که منافع و حاکمیت ملی، استقلال و تمامیت ارضی و وحدت کشور و صلح را به خطر انداخته و به وخیم‌تر شدن اوضاع اقتصادی و اجتماعی مردم منجر شود، تحت هر بهانه‌ای که انجام پذیرد، مخالف است.

«اتحاد چپ دمکراتیک ایران» در روند مبارزه خود علیه سلطه‌طلبی امپریالیسم جهانی و مقابله با اقدامها و فشارهای آنها بر ضد مردم و منافع ملی کشور، هیچگاه مبارزه برای تأمین خواستها و حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی در کشور و بر علیه حکومت استبدادی دینی را متوقف نمی‌سازد. «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» مبارزه خود برای تحقق دمکراسی، حاکمیت ملی و عدالت اجتماعی را با اتکا به توده‌های مردم ادامه خواهد داد و در این مبارزه برای دولتهای خارجی هیچگونه حق دخالتی قائل نیست.

۱۳- «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» از مبارزات دمکراتیک زنان کشور برای تأمین حقوق انسانی خود، رفع تزییقات و تحمیلات اجباری، پایان بخشیدن به انواع تبعیضها و نابرابریها، لغو کلیه قوانین و محدودیتهای واپسگرایانه ضد زن و تأمین آزادیهای سیاسی و مدنی برای زنان، پشتیبانی می‌کند.

۱۴- «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» اعتقاد دارد که اینک بیش از هر زمان دیگری سازمان‌یابی و اتحاد چپ دمکراتیک برای حضور فعال و متحد و سازمانگرایانه در مبارزات دمکراتیک و عدالتجویانه مردم ایران به یک نیاز فوری تبدیل شده است.

«اتحاد چپ دمکراتیک ایران» وظیفه اساسی خود می‌داند که در جهت غلبه بر پراکندگی و تشتت و تفرقه درون جنبش چپ مبین، پایان دادن به پراکنده کاری و سرگشتگی و خرده کاری‌های بی سرانجام و کم‌اثر، تأمین و تقویت اتحاد گسترده و همه نیروهای چپ دمکراتیک بر اساس برنامه و شعار مشترک، تحکیم و گسترش ارتباط زنده و آگاه‌کننده و سازمانگرایانه با توده‌ها، شکل دادن یک آلترناتیو واحد چپ دمکراتیک مستقل و پر قدرت در جامعه، فعالیت خود را با کاربست ابتکارات و شیوه‌های نوین کار گسترش دهد.

۱۵- «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» وظیفه خود می‌داند که با در نظر داشتن چارچوب برنامه خود و در راستای تحقق اهداف، خواستها و شعار اساسی خود با دیگر نیروهای دمکراتیک و مستقل اپوزیسیون همکاری کند.

«اتحاد چپ دمکراتیک ایران» از وظایف اصلی خود می‌داند تا برای تشکیل جبهه واحد فراگیر دمکراتیک با دیگر نیروهای دمکراتیک مستقل اپوزیسیون مبین بر پایه خواستها و اهداف کوتاه مدت یا دراز مدت، استراتژیک یا تاکتیکی، فعالیت خود را گسترش دهد. «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» اعتقاد دارد که کلیه نیروها، حزبها، سازمانها و شخصیتهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی دمکراتیک و مستقل اپوزیسیون صرف نظر از بیش سیاسی، اعتقاد ایدئولوژیکی، پایگاه و موقعیت طبقاتی و اجتماعی خود به شرط آن که برنامه اتحاد عمل یا جبهه واحد را بپذیرند، آن را تبلیغ و ترویج کنند، در راستای تحقق آن گام بردارند، مردم را در این جهت بسیج و هدایت و مبارزات دمکراتیک آنها را سازماندهی کنند و نیز به شرط آن که در جهت برقراری تماس و همکاری با دولتهای خارجی و بر ضد استقلال و منافع ملی و مصالح مردم و وحدت و تمامیت ارضی کشور فعالیت و اقدامی نکنند، می‌توانند در این جبهه واحد شرکت جویند. «اتحاد چپ دمکراتیک ایران» حق خود می‌داند تا با در نظر داشتن برنامه خود و با تأکید بر هویت و صف مستقل خود، در تمامی مراحل همکاری یا تشکیل جبهه واحد با این نیروها همواره در جهت انتقاد از ناپیگیریهای سیاسی و دیدگاههای نادرست آنها، برقراری مناسبات سالم و دمکراتیک و برابر حقوق با آنان و در عین حال حفظ و تحکیم و گسترش صفوف رزم متحد علیه حکومت استبدادی تلاش نماید.

اتحاد چپ دمکراتیک ایران

مهر ۱۳۷۵

قانون مجازات اسلامی، محاربه و برهم زدن امنیت کشور

فرزانه پویا

«قانون مجازات اسلامی»، مجموعه قوانینی است کاملاً ضد دمکراتیک و ناقض حقوق انسانها که توسط مجلس شورای اسلامی تهیه و تصویب و مورد تأیید شورای نگهبان و شورای تشخیص مصلحت نظام نیز قرار گرفته است و قوه قضائیه آن را اجرا می‌کند.

«قانون مجازات اسلامی» با «اعلامیه جهانی حقوق بشر» و «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» (که دولت ایران بدون هیچ‌گونه قید و شرطی آن را پذیرفته و خود را به اجرای کامل آن متعهد نموده است) تضادی بنیادین دارد و حتی بسیاری از مواد آن با قانون اساسی کشور نیز تضاد دارد. از این رو «قانون مجازات اسلامی» باید ملغی شود. اما در عین حال برای فعالان سیاسی و اجتماعی مبین در داخل کشور ضروری است که از این قانون شناخت کافی به دست آورند و جنبه‌هایی از این قانون را که می‌تواند در میزان و شدت سرکوب و اعدام مبارزین توسط حکومت محدودیت بوجود آورد، بشناسند تا در مواقع لزوم و نیز در بازجویی‌ها و محاکم (که شاید گذر برخی افراد به آنجا کشانده شود) مورد بهره‌برداری قرار دهند.

از آنجا که اتهام «محاربه» و «توطئه علیه امنیت کشور»، از عمده‌ترین و خطرناکترین اتهاماتی بوده‌اند که حکومت استبدادی در سرکوب مخالفان سیاسی و

دگراندیشان مورد استفاده قرار داده است، لذا در اینجا پیرامون این موارد بحث می‌کنیم.

۱. ماده ۱۸۳ قانون مجازات اسلامی می‌گوید: «ماده ۱۸۳ - هرکس برای ایجاد رعب و هراس و سلب آزادی و امنیت مردم دست به اسلحه ببرد محارب و مفسد فی الارض می‌باشد.»

تبصره ۱. کسی که به‌روی مردم سلاح بکشد ولی در اثر ناتوانی موجب هراس هیچ فردی نشود محارب نیست.

تبصره ۲. اگر کسی سلاح خود را با انگیزه و عداوت شخصی به‌سوی یک یا چند نفر مخصص بکشد و عمل او جنبه عمومی نداشته باشد محارب محسوب نمی‌شود.»

* مطابق ماده ۱۸۳:

الف) دست بردن به اسلحه و نیز اسلحه کشیدن به‌روی مردم به‌خودی‌خود نمی‌تواند مصداق جرم محارب باشد بلکه اولاً باید این عمل جنبه عمومی داشته باشد و عاری از انگیزه‌های شخصی باشد و ثانیاً چنین عملی باید موجب هراس افراد شود.

ب) اگر فرد یا جریانی نه برای سلب آزادی و امنیت مردم بلکه برای دفاع از آزادی و امنیت مردم و بر علیه سرکوبگران حقوق و آزادیهای مردم دست به اسلحه ببرد، محارب محسوب نمی‌شود. پس اگر ثابت شود که حکومتی استبدادی و سرکوبگر است و حقوق اساسی و آزادیهای بنیادین مردم مصرحه در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و حتی حقوق ملت مصرحه در قانون اساسی کشور را نقض و پایمال می‌کند، آنگاه می‌توان گفت که دست به اسلحه بردن بر علیه چنین حاکمانی، حتی از نظر ماده ۱۸۳ قانون مجازات اسلامی، محاربه نمی‌باشد و فرد یا افرادی که به این کار دست زنند محارب محسوب نمی‌شوند.

۲. ماده ۱۸۶ قانون مجازات اسلامی بیان می‌دارد که «ماده ۱۸۶ - هر گروه یا جمعیت متشکل که در برابر حکومت اسلامی قیام مسلحانه کند مادام که مرکزیت آن باقی است تمام اعضا و هواداران آن، که موضع آن گروه یا جمعیت یا سازمان را می‌دانند و به‌نحوی در پیشبرد اهداف آن فعالیت و تلاش مؤثر دارند محاربند اگرچه در شاخه نظامی شرکت نداشته باشند.»

* مطابق با ماده ۱۸۶ قانون مجازات اسلامی:

الف) اعضا و هواداران یک سازمان که حتی در برابر حکومت اسلامی قیام مسلحانه کرده باشند، ولی مرکزیت آن سازمان نابود یا منحل شده باشد، محارب محسوب نمی‌شوند.

ب) اعضا و هواداران یک سازمان که در برابر حکومت اسلامی قیام مسلحانه کرده باشد و مرکزیت آن سازمان هم باقی باشد، اگر موضع و اهداف آن سازمان را ندانسته یا برای آن سازمان فعالیت مؤثر نکرده باشند، محارب محسوب نمی‌شوند. بویژه آن که قانون میزان آگاهی از موضع و هدف سازمان و نیز میزان «مؤثر» بودن فعالیت را مشخص و تعریف نکرده است.

۳. ماده ۱۸۷ قانون مجازات اسلامی می‌گوید: «ماده ۱۸۷ - هر فرد یا گروه که طرح براندازی حکومت اسلامی را بریزد و برای این منظور اسلحه و مواد منفجره تهیه کند و نیز کسانی که با آگاهی و اختیار امکانات مالی مؤثر ویا وسایل و اسباب کار و سلاح در اختیار آنها بگذارند محارب و مفسد فی الارض می‌باشند.»

مطابق ماده ۱۸۷ قانون مجازات اسلامی:

الف) هر فرد یا گروهی که طرح براندازی حکومت اسلامی را بریزد، تا زمانی که برای این منظور اسلحه و مواد منفجره تهیه نکند (و یا براساس ماده ۱۸۶ قانون مجازات اسلامی، تا زمانی که قیام مسلحانه نکند)، محارب محسوب نمی‌شود.

ب) هر فردی که نه با آگاهی و اختیار، بلکه از روی ناآگاهی، اضطراب، ترس، ... امکانات و سلاح در اختیار گروه‌هایی که طرح براندازی حکومت اسلامی را ریخته باشند، قرار دهد، محارب محسوب نمی‌شود.

ج) هر فردی حتی اگر به‌نفع گروه‌هایی که طرح براندازی حکومت اسلامی را ریخته باشند، تبلیغ کند، تا زمانی که با آگاهی و اختیار، امکانات مالی مؤثر (که البته مفهوم مؤثر نیز تعریف و مشخص نشده است) و سلاح در اختیار آنها قرار ندهد، محارب محسوب نمی‌شود.

۴. «ماده ۴۹۸ قانون مجازات اسلامی می‌گوید هرکس با هر طرحی، دسته، جمعیت یا شبه‌جمعیتی بیش از دو نفر در داخل یا خارج از کشور تحت هر اسم یا عنوانی تشکیل دهد یا اداره نماید که هدف آن برهم زدن امنیت کشور باشد و محارب شناخته نشود به حبس از دو تا ده سال محکوم می‌شود.

ماده ۵۰۰ - هرکس علیه نظام جمهوری اسلامی ایران یا به‌نفع گروه‌ها و سازمانهای مخالف نظام به هر نحو فعالیت تبلیغی نماید به حبس از سه ماه تا یک سال محکوم خواهد شد.

ماده ۵۱۴ - هرکس به حضرت امام خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی و مقام معظم رهبری به‌نحوی از انحاء اهانت نماید به حبس از شش ماه تا دو سال محکوم خواهد شد.

ماده ۶۱۰ - هرگاه دو نفر یا بیشتر اجتماع و تبانی نمایند که جرایمی برضد امنیت داخلی یا خارج کشور مرتکب شوند یا وسایل ارتکاب آن را فراهم نمایند در صورتی که عنوان محارب بر آنان صادق نباشد به دو تا پنج سال حبس محکوم خواهند شد.»

* مطابق مواد گفته‌شده فوق:

الف) مفهوم «امنیت کشور» به‌صراحت و مشخص در قانون مجازات اسلامی تعریف نشده است اما کاملاً مشخص است که اقدام برای برهم زدن امنیت کشور با تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی یا اهانت به بنیانگذار و رهبری نظام جمهوری اسلامی، معنای یکسان ندارد و از این‌رو در مواد قانونی گوناگون پیرامون آنها بحث و برای هر یک مجازاتی متفاوت از دیگری تعیین شده است.

ب) «مفهوم اهانت» به‌صراحت و مشخص در قانون مجازات اسلامی تعریف نشده است اما بدیهی است که اهانت حتی با افشاگری معنای یکسان نمی‌دهد. افشای دیدگاهها و عملکرد و سیاستهای نادرست رهبران جمهوری اسلامی، تا زمانی که مفهوم «اهانت» در مورد آنها صدق نکند، جرم محسوب نمی‌شود و مستوجب مجازات نمی‌باشد.

ج) امنیت یک کشور با پاسداری از استبداد، سرکوب حقوق و آزادیهای دموکراتیک، برقراری حکومتی بدون اتکا به رأی آزاد و واقعی عموم مردم، دفاع از

منافع اقتصادی و سیاسی یک قشر (مانند روحانیت) یا یک طبقه (مانند سرمایه‌داران تجاری)، با افزایش فاصله طبقاتی، گسترش بیکاری و بی‌خانمانی، رشد تورم و گرانی سرسام‌آور، افزایش فقر و ننگدستی، رشد فساد و ارتشا و فحشا، گسترش روحیه تزویر و ربا و عوامفریبی، با نابودی فرهنگ و هنر ملی، و بی‌ارزش شدن علم و دانش، ... تأمین نمی‌شود. فرد یا افراد یا سازمانهایی که با عملکرد و بینش ارتجاعی خود، جامعه را در یک بحران عمیق و فراگیر و همه‌جانبه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی فرو برده‌اند، در هر مقام و مسؤولیت و موقعیتی که باشند، بر علیه امنیت کشور عمل کرده‌اند. حکومت جمهوری اسلامی ایران، خود را با امنیت کشور برابر می‌داند و هر اقدامی علیه خود را اقدامی علیه امنیت کشور می‌خواند. در-الی که به هیچ وجه امنیت یک کشور با بقای یک حکومت، آنهم حکومتی غیردمکراتیک و ناقض حقوق اساسی مردم که با نقض آرای آزاد و داوطلبانه مردم استقرار یافته است، برابر نیست. و حتی فعالیت سیاسی علیه چنین حکومتی، نه تنها اقدامی علیه امنیت کشور نیست، بلکه اقدام علیه کسانی است که با سیاستهای نادرست و غیردمکراتیک و غیر مردمی خود، منافع ملی و امنیت کشور و یکپارچگی و وحدت کشور را به خطر انداخته‌اند.

د) هر نوع فعالیت سیاسی، که توسط فرد یا افراد متشکل یا احزاب و سازمانهای سیاسی، به شکل علنی یا مخفی، و بدون توسل به درگیریهای مسلحانه و جنگ داخلی و حرکات تروریستی، با پرهیز از اقدامات جاسوسی برای دولتهای بیگانه، و بدون فعالیت برای تجزیه کشور و از بین بردن تمامیت ارضی و وحدت کشور، صورت پذیرد، حتی اگر هدف تغییر حکومت جمهوری اسلامی، طرد و حذف اصول غیردمکراتیک حاکم بویژه اصل ولایت فقیه، تغییر قانون اساسی و تدوین قانون اساسی نوین، تغییر حکومت دینی را داشته باشد، با مفهوم توطئه‌گری، محاربه، اقدام علیه امنیت کشور، تضاد دارد.

نیروهای سیاسی در داخل کشور می‌توانند ضمن تداوم و گسترش فعالیت سیاسی خود با حفظ مواضع اصولی و پایداری به آرمانها و اهداف انسانی خود، با درایت و هشجاری خاص از میزان و شدت سرکوب خشن حکومت استبدادی علیه خود بکاهند. نیروهای سیاسی در داخل کشور می‌توانند ضمن تلاش دائمی برای لغو قانون مافوقی ارتجاعی مجازات اسلامی، تا آنجا که امکان دارد از جنبه‌ها و نکات معینی از همین قانون برای سست و ضعیف کردن قدرت و میزان و شدت سرکوبگری آن، بهره جویند.

مهاجرت سیاسی

ج- فریدونی

«مهاجرت» در لغت کوچ اجباری یا داوطلبانه از میهن خود به کشور دیگر است به علل اقتصادی، سیاسی یا علل دیگر. به همین جهت مهمترین اشکال مهاجرت دو نوع مهاجرت اقتصادی و مهاجرت سیاسی است.

مهاجرت سیاسی خروج داوطلبانه یا ناگزیر از میهن خود به علل سیاسی است که یا بقای مهاجر را در کشور مورد بحث بدون ضرورت خاص با خطرات جانی همراه می‌ساخته و یا ادامه فعالیت سیاسی او را مانع می‌شده، لذا به این یا به آن علت مجبور به جلای وطن شده است. مهاجرت سیاسی می‌تواند ارتجاعی یا مترقی و انقلابی باشد.

مهاجرت انقلابی یکی از اشکال مهاجرت سیاسی است. مهاجرت انقلابی مهاجرتی است که آگاهانه از طرف یک سازمان انقلابی برای حفظ کادرها یا برای انتقال مرکز بخشی از فعالیتهای انقلابی بدور از دسترس دشمن، انجام می‌گیرد. مهاجرت انقلابی مهاجرتی است فعال، بخشی است از مبارزه، بخشی است از تاریخ نبرد انقلابی خلق علیه ستمگران. این مهاجرت در شرایط معینی می‌تواند ضرورت حیاتی داشته باشد و اقدام بدان نه تنها خطا نیست، بلکه واجب است. مهاجرت انقلابی، به معنای فرار از صحنه، فرار از دشواریهای مبارزه، ترک کردن میدان نیست. مهاجرت انقلابی یعنی انتقال بخشی از فعالیت مؤثر انقلابی به دور از دسترس حکومت استبدادی به قصد ادامه مبارزه و روشن نگاه داشتن چراغ نهضت. لذا محور اساسی قضاوت در مورد مهاجرت، عمل مهاجرین و نقش سیاسی آنهاست. اگر این مهاجرت بدون دلایل ضرور، و به قصد یافتن گوشه‌ای آرام و خوش، با ترک میدان اصلی مبارزه سیاسی انجام گیرد، یک مهاجرت انقلابی نیست.

برخی از مهاجرین که قصد تداوم مبارزه را ندارند، صادقانه هدف خود از مهاجرت را بیان می‌کنند و ایرادی جدی متوجه آنها نیست زیرا این حق هر کسی است که هر زمان که خواست از مبارزه سیاسی فاصله بگیرد و برای یک زندگی سالم و عادی برای خود و خانواده‌اش در هر کجای دنیا که مایل است تلاش کند. اما برخی از مهاجرین که با خود و مردم و سازمانهای سیاسی مورد علاقه خود صادق و روراست نیستند، برای سرپوش گذاشتن بر هدف اصلی مهاجرت خود، و برای طرح دوباره خود به عنوان یک انقلابی دوآتشه، هر نوع ریاکاری و تزویر را به کار خواهند بست و با دروغ‌پراکنی‌ها، حيله‌گریها، جوسازیهای خصمانه، بازی با احساسات و علائق و کینه‌های کور افراد، تفرقه‌افکنی، کارشکنی در فعالیت دیگران، ... تلاش می‌کنند تا بدون دست زدن به فعالیت انقلابی و تنها با شانناژ و «نفی» دیگران، خود را مطرح و «اثبات کنند». اگر مهاجرت، در کادر تصمیمات سازمانی، با دلایل ضرور، به قصد یافتن وسایل ادامه نبرد، انجام گیرد، عملی است به تمام معنی انقلابی. در چنین صورتی، مهاجرین انقلابی، همواره برای ارتقاء سطح دانش تئوریک و سیاسی خود و دیگر یارانشان، برقراری روابط بین‌المللی سالم و مؤثر با دیگر نیروهای دمکراتیک و انقلابی جهان، تداوم حیات و گسترش فعالیت سیاسی و سازمانی خود، و تشدید پیکار بر علیه حکومت استبدادی، تلاش می‌کنند. مهاجرین انقلابی، محور اصلی فعالیت خود را در خدمت به تقویت و گسترش مبارزه نیروهای انقلابی و دمکراتیک داخل کشور، که در شرایط حاکمیت سرکوب و اختناق به پیکار خود ادامه می‌دهند، می‌دانند. آنها که برای تخریب و کارشکنی در مبارزه نیروهای دمکراتیک داخل کشور تلاش می‌کنند، مهاجرین انقلابی نیستند، بلکه گریزان از صحنه مبارزه هستند که تنها می‌خواهند فرار خود از میدان پیکار و انفعال خود را توجیه و پنهان کنند.

از اواسط قرن گذشته تا اوایل قرن حاضر سازمان دهندگان و گاه عمده مبارزین سازمانهای سیاسی نظامی و اتحادیه‌گاری و احزاب چپ کشورهای گوناگون که تحت پیگرد شدید پلیسی و امنیتی قرار می‌گرفتند برای بقاء آن سازمان و اتحادیه و حزب در درون کشور و به صوابدید همان تشکلهای به خارج از محل پیگرد «مهاجرت سیاسی» می‌نمودند لیکن پیوسته در ارتباط با موطن و سازمان وابسته خود بودند. تماماً از سیر حوادث و علل حوادث و تحولات داخل کشور آگاه

می‌گشتند و با اطلاعات کافی تغذیه می‌شدند و متقابلاً نظرات و رهنمودهای خود را از کانالهای متعدد مخفی و علنی به اطلاع فعالان داخل کشور می‌رساندند. به بیان ساده‌تر «مهاجرت سیاسی» انجام می‌پذیرفت تا کار و فعالیت سازمان و حزبی در داخل کشور استمرار یابد و توری و عمل به طور پیوسته یکدیگر را غنی‌تر نمایند. متأسفانه در کشور ما به عللی که خارج از نظر مقاله است، «مهاجرت سیاسی» بازگفته شناخته شد و مفهوم گردید. از سال ۳۲ به بعد به تدریج ما شاهد تخلیه روزافزون سازمانندگان و مبارزان جنبش چپ کشور شده تا جایی که دیگر چیزی بدنه تشکیلات در درون کشور نمی‌باییم و «مهاجرت سیاسی» که به مفهوم دور نگه داشتن فرد و افرادی از تیررس دشمن است به «مهاجرت تشکیلاتی» یعنی دورشدن از علت وجودی خود تغییر معنا و فعل می‌دهد. پس شناخت واقعیات اجتماعی - سیاسی و تجزیه و تحلیل آنها و استنتاج رهنمون و عمل از راه دور و با اطلاعات دست دوم و مکانیکی وار انجام می‌پذیرد و گاه با ابزاری چنان ذهنی که حاصل کارگر به راهپسین و نیشخند تاریخ را تقدیم می‌دارد. مهاجرت اسطوره‌ها و به قول معروف پیشکوتان الگویی می‌شود برای نسل تازه تا به دنبال هیچ امکان ماندن و سوختن و ساختن و رزمیدن نگردند و چاره درد را فقط در آن بدانند که در دیار غربت با جرأت به روی شاه گوجه فرنگی پرت کنند ولی نتوانند در میان خلق خود چوب بست یک تشکل کوچک سیاسی با برنامه درازمدت را برپا دارند و اگر چند کار سیاسی - نظامی روشنفکری نیز ارائه می‌دهند از بالای سر توده‌ها بگذرد و باز به نسلی تازه‌تر درس در غشاء ماندن و بی‌رشد رستن را بیاموزد. البته در تمام این مدت از پا نگرستن فرهنگ دموکراسی در میان توده‌ها و عدم آشنایی آنها به اولیه‌ترین حقوق انسانی - اجتماعی خود و بی‌حرکتی آنها و عقب‌ماندگی آنها و باورهای آنها به خرافه‌فروشان و نه روشنی‌بخشان شکره‌ها کردند و کتابها و جزوه‌ها و شب‌نامه‌ها انتشار دادند.

یکی دیگر از نتایج دوری آن سالهای مضطرب چپ از جامعه خود تفرقه بیش از اندازه‌ای بود که از میان مبارزان برآورد. اگر مبارزات در درون کشور دوام می‌یافت خواه ناخواه سازمانهای مختلف چپ که برخی بنا به علل جهانی پدید آمده بود به ناچار مسیر مبارزه به هم نزدیک شده و یا در چند اصولی کلی به تفاهمی عملی دست می‌یافتند و در برابر دشمن مشترک تجربیات ارزنده‌ای از امکان کار مشترک کسب می‌کردند که این نیز نشد و حاصل آن شد که در جنگ حکومت باستانی با طوفان تغییرات عصر باز، بنا به ضرب‌المثلثی مردمی «دزد سوم آمد و زد و برد».

از حاصل خشم انباشته ۲۵ ساله خلق نه تاریخ دانان علمی که تاریخ پردازان فوق ارتجاعی چنان سودی بردند که دیگر به نظر نمی‌رسد چنین غنیمت و گنج افسانه‌ای در تاریخ ایران نصیب هیچ نیروی سیاسی - اجتماعی دیگری گردد.

آن سالیان طلایی و ارزنده از دست رفتند و انقلاب که اگر بتوان به معنی علمی آن را انقلاب نامید ثمراتش را به همه نشان داد. چپ که ادعای مبارز نو و ایده نو بود طغاس سالهای دراز دوری خود از واقعیات اجتماعی را پس داد و به سنگرهایی بسیار عقب‌تر رانده شد. توده‌ها طعم شیرین آزادی و دموکراسی را نچشیده در اسارتی بغایت بدوی‌تر و رنج‌آورتر و تحقیرکننده‌تر گرفتار آمدند و ارتجاع خف کرده در تاریک‌نای دراز تاریخ فرصت یافت تا حقارت و بی‌مایگی خود را با تیرباران چپ و به ضلالت کشاندن هرچه ارزش انسانی و مدنی خلقها و توده‌هاست به رخ جهان بکشد.

پس آنچه کردیم و کاشتیم حاصلش را دور کردیم. بی‌جهت طلبکار خلق نباشیم و خود را مظلومان قدرناشناخته تاریخ ندانیم، زیرا خود قدر تاریخ را ندانستیم و بی‌کار خود رفتیم و وقتی باز آمدیم که مردم از ما و ما از مردم بی‌خبر بودیم، اگر نگوئیم بیگانه بودیم.

باید «مهاجرت سیاسی» که خود مجوزی شد برای سبیل عظیم «مهاجرت اجتماعی» را با شرایط موجود کشور و جنبش چپ بیشتر شکافت و سازمانها و افراد را به تفکری دوباره و چندباره دعوت کرد تا بتوان در عوض به دنبال طرق و راههای عملی خاتمه‌دادن آن به شکلی که برنامه دقیقی از باز سازماندهی در درون کشور و میزان احتمالی تلفات و اشکال مناسب مبارزه در درون کشور به خوبی ارزیابی شده باشد، بود.

دوری از بطن حرکت جامعه و باورهای روزمره مردم تحت عنوان «مهاجرت سیاسی» یکبار حاصل تلخ خود را بار آورد و زبان غیرقابل جبرانی را به سازمانها و حرکت تاریخ ساز توده‌ها وارد کرد. تا به تمامی معنا از ریشه‌ها نخشکیده‌ایم و دیارهای بیگانه ما را از نظر اجتماعی و بینشی در جایگاه دور از منزل اصلی خویش قرار نداده و به زیاددانان کم تجرب تبدیلمان نموده است قبول خطر نموده و مشکلات مالی و سیاسی و امنیتی و غیره پیوند بزنیم و دل به این گرم داریم که خلق به همراهان دیربای جان خارا اعتماد نموده و رازگشودن قفل همگانی و هم‌رزمی تاریخی را به دستش می‌سپارد. و نگذاریم خلأ ادوار گذشته بار دیگر تکرار شود.

واقعیت آن است که از خارج از کشور نمی‌توان تأثیر کیفی جدی بر جریانات داخلی کشور گذاشت. زیرا اگر قرار باشد در بطن جامعه تحولاتی اساسی رخ دهد، در وهله نخست این نیروهای سیاسی داخل کشور هستند که می‌توانند در این روند تأثیری تعیین‌کننده بگذارند. عواملی از جمله ارتباط زنده و پویا با مردم و حرکات اعتراضی آنها - درک صحیح نیازها، خواستها و تمایلات مردم - زندگی واقعی با مردم در محیط زندگی و کار و تحصیل آنان در شرایط وجود مشکلات عظیم اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در جامعه - کار واقعی آگاه‌گرانه و سازمان‌نگرایانه با اقشار مختلف مردم برای بسیج و هدایت اعتراضات آنها - ارائه راه‌حلهای واقع‌بینانه از اوضاع سیاسی کشور و نیز ارائه رهنمودهای مناسب و شایسته و عملی به فعالان سیاسی و اجتماعی میهن... می‌طلبند که نیروهای سیاسی حضور فعال‌تر، گسترده‌تر، سازمان‌یافته‌تر، منجم‌تر و متحدتری در داخل کشور داشته باشند و متناسب با امکانات و توان و قدرت خود، و با توجه به وضعیت جنبش و تواناییهای مردم و تناسب قوا در جامعه خط‌مشی صحیح را انتخاب نمایند. میدان اصلی نبرد در درون کشور است. در خود ایران است که عناصر آگاه جامعه در پیکار گسترده سیاسی و فرهنگی با حکومت استبدادی هستند. و از این رو ضروری است که مبارزه نیروهای اپوزیسیون در خارج از کشور، در پیوند و در خدمت مبارزات درون کشور و هماهنگ با پیکار مبارزین داخل کشور باشد.

ایجاد نهاد دمکراتیک و رهبری مشترک

از «کار»، نشریه شماره ۱۳۵

چندین سال پیش هنگامی که سخن از تشکیل جبهه بود، گفته می‌شد که برای همکاری سیاسی جدی و تشکیل جبهه، باید مبانی، اصول و اهداف مشترکی میان نیروهای سیاسی وجود داشته باشد. بعد از سالها تلاش و صرف انرژی و وقت فراوان توسط بسیاری از آزادبخواهان کشور، اغلب این مبانی و اصول مورد پذیرش بخش عمده نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی قرار گرفته است. نیروهای آزادبخواه قدم به قدم موانع را رفع کرده‌اند و به همدیگر نزدیک شده‌اند. امروز، ظاهراً، تنها فقدان استراتژی واحد، مانع عمده در برابر همکاریهای سیاسی جبهه‌ای است. استدلال می‌شود که تنها با داشتن مبانی و اهداف سیاسی مشترک، نمی‌توان نهاد دمکراتیک و رهبری مشترک تشکیل داد. شرط چنین کاری، وجود استراتژی واحد نیز هست.

این سخن که برای ایجاد رهبری مشترک میان احزاب و سازمانهای سیاسی باید استراتژی واحدی وجود داشته باشد، نمی‌تواند مورد مخالفت یک نیروی سیاسی جدی قرار گیرد، اما برخوردهای غیرواقع‌بینانه و ایدئولوژیک با امر استراتژی واحد، خود خطایی است بزرگ و ادامه این خط خود به مانع جدی در امر ایجاد رهبری مشترک بدل شده است. برخی از نیروهای سیاسی فرقی میان نهاد دمکراتیک و همکاری جبهه‌ای با حزب واحد قائل نیستند و نیز وقتی که از استراتژی واحد سخن به میان می‌آید هیچ‌گونه تفاوت و اختلاف‌نظری را بر نمی‌تابند.

مدهاست که این سؤال ذهن اغلب نیروهای سیاسی را مشغول کرده است که آیا موانع و مشکلات موجود در سر راه اتحاد آزادبخواهان در اشکال جبهه‌ای و یا هر شکل مناسب و فراگیر دیگر، پایانی خواهد داشت.

بیم آن می‌رود که با رفع ممانعی به نام استراتژی واحد موانع دیگری پدیدار شود و این بیم هم واقعی است. چرا که در حال حاضر بسیاری از نیروهای سیاسی که هم مبانی مشترک دارند و هم استراتژی واحد، حاضر به تشکیل حتی یک کمیسیون یا کمیته و یا نهاد سیاسی مشترک برای پیشبرد مبارزه علیه جمهوری اسلامی نیستند. اگر وجود مبانی و استراتژی واحد موجب گرد آمدن و متحد شدن نیروهاست، پرسیدنی است که پس چرا بخش بزرگی از نیروها که هیچ تفاوت ماهوی و کیفی در ایدئولوژی و مبانی و اهداف استراتژیک ندارند، تاکنون نتوانسته‌اند حتی یک کمیته سیاسی مشترک تشکیل دهند؟ آیا مشکل و مانع واقعاً در استراتژی و روش مبارزاتی است؟

بخشی از نیروهای سیاسی مدتی است اعلام کرده‌اند که مدافع رفرم سیاسی، مخالف انقلاب، مخالف استراتژی برکناری جمهوری اسلامی و تأسیس حکومت لائیک و دمکراتیک به‌جای آنند. مدعی‌اند که نمی‌خواهند قدرتمداران جمهوری اسلامی بروند و احزاب و افراد ضددمکراتیک به‌جای آنها بیایند. آنها این تلاشها را غیردمکراتیک، براندازنده، اعتمادسوز و ویرانگر نام گذاشته‌اند. در عین حال آنها می‌گویند که مخالف جمهوری اسلامی هستند و یک جمهوری لائیک و دمکراتیک را خواهند ساخت. سیاست استراتژی‌گشایان انتخابات آزاد در جهت استقرار نظام مردم‌سالاری است که باید گام به گام در پیوند با احزاب یا مبارزات مردم و برقراری رهبری مشترک و اعمال فشار به رژیم پیش برود. می‌خواهند در چارچوب ولایت فقیه انتخابات آزاد به‌مثابه اولین گام در جهت نظام مردم‌سالاری برگزار شود و نهاد قانونگذاری، به دست نیروهای ملی دمکرات بیفتد و... تا در نهایت حرکت در جهت نظام مورد نظر فراهم شود. البته برای برگزاری انتخابات آزاد، چندین پیش‌شرط نیز دارند.

در اینجا وارد این بحث قدیمی نمی‌شویم که آیا جمهوری اسلامی به‌مثابه یک الگو دارای ظرفیت دمکراتیزه شدن هست یا نیست ولی جدا از این نظر لازم است به کسانی که خود را رفرمیست می‌دانند یادآوری شود که قرار دادن یک نظام سیاسی مبتنی بر دمکراسی و لائیک به‌مثابه یک الگو در برابر نظام مبتنی بر دین و استبداد جمهوری اسلامی به‌مثابه الگوی دیگر و مبارزه در راستای جایگزینی گام به گام الگوی خود به‌جای الگوی جمهوری اسلامی، هیچ معنی دیگری جز براندازی ندارد. اگر آنها واقعاً استراتژی و قصد براندازی ندارند، اصولاً نباید الگوی کاملاً متضادی با الگوی جمهوری اسلامی را در برابر آن قرار دهند و برایش مبارزه کنند. این کار آنها یعنی قرار دادن الگوی کاملاً متضاد در برابر الگوی جمهوری اسلامی و مبارزه برای آن نقض غرض است و اعتماد حکومتمیان را نسبت به آنها می‌سوزاند.

گفتن این که ما رفرمیست و مخالف براندازی‌ایم ولی خواهان یک نظام کاملاً متضاد با نظام جمهوری اسلامی نیز هستیم و می‌خواهیم گام به گام به نظام مورد نظر خود برسیم تناقض آشکاری را به نمایش می‌گذارد. وقتی که سخن از تلاش و مبارزه در راستای جایگزینی یک الگوی کاملاً متضاد با الگوی دیگری است، این جایگزینی حتی اگر به شیوه سالم‌آمیز و گام به گام و از طریق انتخابات آزاد هم انجام گیرد هیچ معنایی جز رفتن حکومت جمهوری اسلامی و آمدن نظام لائیک و دمکراتیک ندارد. قرار دادن نظام لائیک و دمکراتیک در برابر نظام دینی و استبدادی حاکم و مبارزه در راه استقرار آن، حتی اگر تدریجی و گام به گام باشد، در قامت کوتاه رفرمیسم نمی‌گنجد. رفرمیستهای واقعی نمی‌توانند و نمی‌خواهند هیچ الگوی کاملاً متضادی را در برابر جمهوری اسلامی قرار بدهند. به‌عنوان مثال آقای «ی» بارها اعلام کرده است که «وفادار به نظام جمهوری اسلامی است و به تغییر و اصلاح تدریجی، از وضعی که هست به سوی یک وضع مناسبتر در چارچوب همین قانون اساسی اعتقاد دارد». اما برخلاف آقای «ی» که متأسفانه استراتژی اصلاح حکومت اسلامی و نه ایجاد حکومت لائیک و مردم‌سالار را در پیش گرفته است، برخی از جریانهای سیاسی کشورمان هنوز به تناقض دچارند. آنها از یکسو مخالف نظام جمهوری اسلامی و مدافع ایجاد نظام لائیک و مردم‌سالارند و از سوی دیگر نه استراتژی اصلاح حکومت اسلامی را قبول دارند و نه استراتژی برکناری آن و ایجاد حکومت لائیک و مردم‌سالار را می‌پذیرند. فرض کنیم در یک شرایط معین، جمهوری اسلامی ناگزیر از پذیرش پیش‌شرطهای انتخابات آزاد شود و نیروهای اپوزیسیون در انتخابات مجلس شورای اسلامی اکثریت آرا را به دست آورند. آیا طرفداران سیاست گام به گام، گام دیگری را تدارک خواهند دید؟ طبعاً اگر آنها هدفشان ایجاد یک نظام دمکراتیک و لائیک باشد خود را به تقسیم قدرت با زمامداران حکومت در مجلس شورای اسلامی محصور نمی‌کنند و قطعاً در همان گام درجا نخواهند زد. آنها یقیناً گام دیگری را تدارک می‌بینند و در مبارزه با قدرتمندان جمهوری اسلامی سعی خواهند کرد آنها را مجبور به عقب‌نشینی دیگری بکنند. مثلاً برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری پیش‌شرطهایی را مطرح می‌کنند و در یک نبرد خواهند کوشید این رکن قدرت را نیز به دست آورند.

حال اجازه بدهید این سناریو را ادامه بدهیم و در هر گام خیالی خود، یکی از رکنهای جمهوری اسلامی را به شیوه مسالمت آمیز تسخیر و آن را به سکویی برای تسخیر رکن دیگر آن بدل کنیم و بالاخره همه ارکان آن را گام به گام بگیریم و بالاخره نظام لائیک و دموکراتیک دلخواه خودمان را جایگزین نظام دینی و استبدادی جمهوری اسلامی کنیم. به زبان دیگر الگوی خودمان را گام به گام جایگزین الگوی مورد علاقه طرفداران و قدرتمندان جمهوری اسلامی کنیم. کسی که با علم سیاست آشنایی دارد به ما خواهد گفت که این سیاست استراتژیک شما، سیاست استراتژیک براندازی است، بی جهت طرفداران دموکراسی را به هواداران استراتژی براندازی و هواداران استراتژی انتخابات آزاد تقسیم نکنید. این تقسیم بندی نه واقعی، نه به سود دموکراسی و نه به سود ملت ایران است. اگر شما قصد دارید الگوی مورد نظر خود را جایگزین جمهوری اسلامی کنید، برای قدرتمندان رژیم فرقی نمی کند که این جایگزینی گام به گام و به تدریج انجام بگیرد یا با گامهای بلند و سریع. آنها هیچ الگوی دیگری را بر نمی تابند و کاملاً بر تفاوت و تضاد بنیادین جمهوری اسلامی با الگوهای لائیک و دموکراتیک واقفند. این فکر که گویا رهبران و پاسدازان جمهوری اسلامی از روی نادانی و کم سوادی به دفاع از چنین نظامی برخاسته اند و ما رسالتمان آموزش فرهنگ دموکراسی به آنهاست فکر درستی نیست. آنها اگر بیشتر از طرفداران دموکراسی و سکولاریسم درباره این مقوله ها مطالعه نداشته باشند، کمتر نیز ندارند. به علاوه آنها صدها کادر و مشاور تحصیل کرده دارند که بخش بزرگی از آنها تحصیلات عالی خود را در کشورهای غربی گذرانده اند.

نیروهای ملی دموکراتیک اگر قصد ایجاد رهبری مشترک را دارند، باید این واقعیت را بپذیرند که اصول و مبانی و اهداف استراتژیک و سیاست درازمدت استراتژیک میان بخش بزرگی از آنها حاصل است. برای دستیابی به نهاد و رهبری دموکراتیک مشترک نباید استراتژی سیاسی را از صافی رفرمیسم و رادیکالیسم افراطی گذرانند و آن را ایدئولوژیزه کرد. این که اهداف ما گام به گام و به تدریج متحقق می شود یا با گامهای بلند و سریع، تنها به سیاست و اراده ما بستگی ندارد و در چارچوب تنگ بایدها و نبایدهای از قبل تصویر شده ما نمی گنجد. شرط بندی و قسم خوردن روی این که اهداف استراتژیک ما، همان گونه که ما تصویر می کنیم و می خواهیم پیش خواهد رفت و تبدیل کردن آن به اختلافات استراتژیک میان دموکراتهای کشور، مانع همکاریهای جدی سیاسی و مانع ایجاد نهاد و رهبری دموکراتیک مشترک است و تنها به درد بخشهای بی پایان و توجیه بی عملی می خورد.

در پایان سخن یک بار دیگر لازم است گفته شود که دموکراتهای مشکل و غیرمشکلی که خواهان: استقرار نظام مردم سالار از طریق انتخابات عمومی و آزاد، تأسیس جمهوری، جدایی دین و نهادهای دینی از دولت، جدایی ایدئولوژی از دولت، تأمین و گسترش دموکراسی در جامعه، مدافع استقرار نظام سیاسی غیرمتمرکز و مدافع تأمین حقوق اقلیتهای قومی یا ملی در چارچوب تمامیت ارضی کشور، مدافع رعایت حقوق بشر، مدافع استقلال ملی و مدافع حقوق و مبارزات مردم ایرانند، می توانند و باید براساس همین مبانی و اهداف سیاسی، دور هم جمع شوند و نهاد و رهبری دموکراتیک مشترکی را برای هدایت مبارزات مردم ایران در راستای اهداف فوق و علیه حکومت دینی حاکم بر کشورمان تشکیل دهند. این نهاد خود می تواند با تأکید و توجه به استقلال جریانات سیاسی مختلف، و با احتراز و دوری از اندیشه و سیاست یکسان کردن احزاب و سازمانها و جریانات سیاسی مختلف، برنامه عمل و نقشه و تاکتیکهای لازم را تعیین کند. تأکید روی این موضوع از این نظر ضروری است که متأسفانه برخی از جریانات سیاسی هیچ گونه اختلاف سیاسی به ویژه اختلاف استراتژیک را بر نمی تابند و هدفشان از همکاری جبهه ای یکسان سازی جریانات سیاسی گوناگون است.